

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام  
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام  
گردیده است

آموزه نجات

از دیدگاه علامه طباطبائی رحمته الله علیه

با نگاهی به دیدگاه رایج مسیحیت

نویسنده : مصطفی آزادیان

## مقدمه

غریزه خویشتن دوستی ، انسان را وامی دارد برای آینده و رستگاری خود چاره ای بیندیشد. رسیدن به نجات و رهایی از رنج و عذاب ، همواره محبوب و مطلوب آدمیان بوده است ؛ بر همین اساس ، همه ادیان از نجات پیروان خویش دم می زنند و رهروان کیش خود را به رستگاری ابدی بشارت می دهند. به گفته میرچا الیاده :

«رستگاری چیزی نیست جز اسم دیگری برای دین ، به این شرح که اساسا همه ادیان ؛ وسایلی برای نیل انسان ها به رستگاری در سطوح مختلف هستند.»<sup>(1)</sup>

آموزه نجات در مسیحیت اهمیت فراوانی دارد؛ پاره ای از مباحث مهم الاهیاتی نظیر آموزه گناه نخستین ، تثلیث ، تجسم و مرگ فدییه وار مسیح بر صلیب ، بر پایه این اعتقاد شکل و معنا می یابد.

مسیحیان معتقدند عیسی مسیح مجسم شد تا نقشه خدا را برای نجات به اجرا در آورد<sup>(2)</sup> و بر صلیب جان باخت تا کفاره گناهان باشد<sup>(3)</sup> و در روز سوم بر مرگ غلبه کرد و زنده شد و به آسمان بالا رفت تا نقشه نجات را کامل گرداند؛<sup>(4)</sup> بنابراین ، بنیان و شالوده دین مسیح ، رسیدن به نجات و فراهم کردن راه رستگاری است .

دین اسلام نیز که هماهنگ و هم سو با فطرت آدمی است ، به آموزه نجات و رستگاری توجه ویژه ای دارد.

از دید اسلام ، خداوند انسان ها را برای رسیدن به رستگاری آفریده است . از این رو، در همه اوامر و نواهی خود به این هدف اشاره کرده است :

(5) وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

(6) لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

(7) وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

(8) وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

(9) وَتَوَبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

و آیه های فراوان دیگر که در همه آنها هدف اصلی ، رسیدن به رستگاری

معرفی شده است .

رستگاری در اسلام جز در سایه توحید که اساس اسلام است ، تحقق نمی

یابد. ایمان به توحید، به رستگاری می انجامد، چنان که رسول خدا ﷺ از

همان ابتدای دعوت خود می فرمود:

قولوا لا اله الا الله تفلحوا. (10)

مسیحیان ، دین خود را دین نجات نامیده اند و معتقدند همه انسان ها، گناه و

آثار آن را از آدم ﷺ به ارث برده اند. از این رو، برای نجات از آن چاره ای

جز ایمان به عیسی مسیح ﷺ ندارند؛ یعنی همان کسی که نجات دهنده همه

انسان هاست .

بنابراین ، مفهوم نجات و رستگاری (salvation) در مسیحیت به معنای

رهایی از گناه و نتایج آن است که از ثمره های آن ، اتحاد با مسیح ﷺ و

برخورداری از زندگی لذت بخش و جاودانه ملکوت است .

اما در آیین اسلام ، مفهوم نجات و رستگاری معنای دیگری دارد؛ زیرا اسلام

به گناه نخستین و تبعات آن عقیده ای ندارد و به روشنی بیان کرده که همه

انسان ها با ذاتی پاک و به دور از هر گونه گناه و پلیدی متولد می شوند. از این

رو، نگاه اسلام ، به آموزه نجات و رستگاری بسیار فراتر و گسترده تر خواهد

بود و این به سبب نوع جهان بینین است که اسلام ارائه می دهد.

از دیدگاه جهان بینی اسلامی ، خداوند متعال واجب الوجود و علت هستی بخش جهان است و همه کمالات وجود را دارد و هر نوع کمالی که در موجودات یافت شود از اوست ؛ بدون این که از افاضه آن چیزی از کمالات وی کاسته شود. خداوند به طور مطلق دارای حیات ، علم و قدرت است و چون حکیم است ، کارهای او از جمله آفرینش انسان هدفمند است . خداوند انسان را برای رسیدن به کمال حقیقی و رستگاری آفریده است و رستگاری انسان در قرب به خدا و نیل به مقام عبودیت تحقق می یابد.

بنابراین ، آموزه نجات در اسلام به این معناست که انسان با توان و اختیار خود بر هواهای نفسانی و شیطانی غلبه کند و با تربیت نفس خویش ، خود را به کمال الاهی برساند.

رستگاری یعنی رهیدن از خود و رسیدن به خدا. انسان های رستگار از عذاب های الاهی در امان هستند و به سعادت و لذت پایدار و حقیقی نایل می آیند. کتاب حاضر، نظریه را در قالب دیدگاه علامه طباطبایی رحمته الله علیه بیان می کند.

این نوشتار به سه پرسش اصلی و دو پرسش فرعی پاسخ می گوید:

1 - ماهیت نجات چیست ؟

2 - عوامل نجات کدامند؟

3 - چه آثار و نتایجی به نجات تعلق می گیرد؟

و پرسش های فرعی عبارتند از:

1 - تفاوت های نگره اسلامی و مسیحی در مورد آموزه نجات کدامند؟

2 - در مورد آموزه نجات ، مسیحیت با چه چالش هایی روبه رو است ؟

از آن جا که آموزه نجات از ارکان ایمان مسیحی به شمار می آید، در جهان

مسیحیت پژوهشهایی در این باره صورت گرفته است . حال یا به صورت یک

تحقیق ، مستقل ؛ مانند کتاب نجات شناسی اثر چارلز هورن ، و یا به طور غیرمستقل ؛ و در ضمن کتاب های کلامی و دائرة المعارف ها؛ مانند کتاب نظام التعليم في علم اللاهوت القويم نوشته قدیس جمیس انس امیرکائی و new catholic encyclopedin که دانشگاه کاتولیک در آمریکا آن را گردآوری کرده است .

اما در جهان اسلام ، اندیشمندان اسلامی به طور مستقل درباره آموزه نجات به پژوهش نپرداخته اند؛ ولی در ضمن کتاب های کلامی و تفسیری خود مطالب ارزشمندی در این باره بیان کرده اند؛ برای مثال ، استاد شهید مرتضی مطهری رحمته الله علیه ، در کتاب ارزشمند عدل الاهی در این باره که چه کسانی اهل نجاتند و شرایط نیل به نجات کدام است ، بحث کرده و نیز در کتاب های کلامی درباره عوامل رسیدن به رستگاری و موانع آن بحث های فراوانی شده است ؛ مانند مباحثی درباره ایمان ، عمل صالح ، توبه ، بهشت ، جهنم ، کفر ، گناه و مساله خلود در آتش و... در کتاب های تفسیری نیز در ذیل موضوعاتی مانند فلاح ، فوز ، سعادت ، شقاوت ، نجات ، مستضعفان ، بهشت ، دوزخ ، شفاعت ، ایمان ، متعلقات ایمان ، کفر ، نفاق ، گناه و... درباره آموزه نجات بحث هایی مطرح است ؛ ولی با وجود این با جست و جویی که نگارنده در مراکز علمی و پژوهشی انجام داده است ، پژوهشی مستقل با موضوع این کتاب تاکنون انجام نشده و این کار در نوع خود، کاری جدید به حساب می آید.

روش در پیش گرفته شده در این پژوهش ، همان روش تحقیق در مباحث علوم نظری است ؛ یعنی با استفاده از روش های استدلالی و تحلیلی و با به کارگیری تحقیق کتابخانه ای ، در پی ارائه دیدگاه علامه طباطبائی رحمته الله علیه برآمده است و به منظور رعایت عدالت و انصاف علمی ، نخست به مطالعه و تحقیق در

کتاب مقدس به ویژه عهد جدید و کتاب های کلامی مسیحی پرداخته و پس از  
تامل و تفکر و یادداشت برداری به صورت فیش نویسی ، نظریه مسیحیت  
درباره نجات را تنها با استناد به منابع مسیحی نوشته است . سپس با هدف  
کشف دیدگاه علامه طباطبایی رحمته الله علیه به تفسیر المیزان فی تفسیر القرآن مراجعه  
کرده و به مطالعه بخش هایی از آن که در ارتباط با موضوع تحقیق بود،  
پرداخته است . آنگاه به طور مستقل و بدون توجه به دیدگاه رایج در مسیحیت ،  
نظریه علامه طباطبایی رحمته الله علیه را در مورد نجات و رستگاری بیان کرده است .

پس از تبیین دیدگاه مسیحیت و علامه طباطبایی رحمته الله علیه ، ضروری می نمود  
عقیده علامه طباطبایی رحمته الله علیه را درباره نظریه مسیحیت جويا شویم . از این رو، در  
پرتو آیاتی که درباره مسیحیت سخن گفته اند، در ذیل عناوینی ، تفسیر و کلام  
ایشان را به عنوان نقد دیدگاه مسیحیت بیان کرده ایم .

امروزه گفت وگویی میان ادیان و پرداختن به مباحث تطبیقی به ویژه در  
مباحث کلامی ، از امور گریزناپذیر است ؛ زیرا در پرتو آن بسیاری از حقایق  
روشن و پاره ای از امور به ظاهر اختلاف برانگیز برطرف خواهد شد و صاحبان  
عقل و اندیشه و متعهد به حقیقت ، قدرت می یابند سره را از ناسره و حق را از  
باطل تشخیص دهند. به همین منظور، نوشتار حاضر یکی از مباحث مهم کلامی  
را به صورت تطبیقی به بحث می گذارد.

در بخش نخست ، مباحث نجات شناسی مسیحی را در سه فصل ارائه می  
دهد: فصل اول ، ماهیت نجات را بررسی کرده ، به موضوعاتی مانند انسان ،  
گناه و نقش مسیح در نجات می پردازد.

فصل دوم ، عوامل نجات یعنی برگزیدگی ، دعوت ، تولد دوباره ، تقدیس ،  
ایمان ، توبه و عمل صالح را بررسی می کند.

و فصل سوم ، به مطالعه نتایج و آثار آن می پردازد.  
بخش دوم ، هماهنگ با بخش نخست ، نجات شناسی اسلامی را از دیدگاه  
علامه طباطبایی رحمته الله علیه در سه فصل ماهیت نجات ، عوامل نجات و آثار و نتایج  
نجات پی می گیرد.

بخش سوم نیز به نقد برخی از آموزه های مسیحی می پردازد.  
کتابی که پیش روی شما است ، درآمدی کوتاه بر آموزه نجات است . این  
اثر، پایان نامه کارشناسی ارشد نویسنده در موسسه آموزشی و پژوهشی امام  
خمینی بوده و اینک پس از تغییراتی مختصر به چاپ رسیده است . در پایان ،  
بر خود لازم می دانم از همه استادان و عزیزانی که مقدمات رشد و تعالی علمی  
و معنوی بنده را فراهم ساخته اند، فروتنانه تقدیر و تشکر کنم . به ویژه استاد  
بزرگوار حضرت آیت الله مصباح یزدی ، ریاست محترم موسسه آموزشی و  
پژوهشی امام خمینی ، دو استاد ارجمند آقای دکتر محمد فنایی اشکوری و  
حجت الاسلام و المسلمین آقای علی رضا آل بویه (در مقام استاد راهنما و  
استاد مشاور) که این کتاب حاصل تلاش و هدایت های آن دو بزرگوار است  
هم چنین حجت الاسلام و المسلمین آقای دکتر شمالی که داوری این اثر را  
پذیرفت و حجت الاسلام و المسلمین آقای فتحعلی که با صبر و حوصله به  
مطالعه و ارزیابی این نوشتار پرداخت و پیشنهادهای ارزشمندی را ارائه  
فرمود. از خداوند متعال برای همه این بزرگواران توفیق ، سلامت و سعادت  
روزافزون خواستارم . همچنین از مرکز انتشارات و پژوهشهای امام خمینی به  
ویژه جناب آقای محمد روحانی تشکر و قدردانی می کنم .

مصطفی آزادیان

زمستان 1384



## بخش نخست : دیدگاه رایج مسیحیت درباره نجات

فصل نخست : ماهیت نجات

فصل دوم : عوامل نجات

فصل سوم : آثار و نتایج نجات

فصل نخست : ماهیت نجات

### معنای نجات

نجات (savation, soteriology) در لغت در معانی چون رستگاری ،  
رهایی و وسیله رستگاری به کار رفته است .  
واژه soteriology، از کلمه یونانی «soteria» مشتق شده ، که خود از  
soter یا «savior» ریشه گرفته است .  
مفهوم این واژه آن است که همه آدمیان به نوعی در شرایطی ناخوشایند به  
سر می برند؛ ولی سرانجام می توانند با تلاش خود، یا با دخالت نیروی الهی  
به وضعیت خوبی برسند.<sup>(11)</sup>  
بنابراین ، در لغت ، هرگونه خلاصی یافتن را نجات گویند؛ چه در امور  
جسمانی و چه در امور روحانی .  
به باور مسیحیان ، نجات معانی ویژه ای دارد؛ رهایی از قدرت گناه ؛<sup>(12)</sup>  
حالت و وضعیتی که در آن انسان ، از گناه و مرگ آزاد می شود؛<sup>(13)</sup> تحقق

برتری خدای نامتناهی بر تباهی های پدید آمده از گناه ، بیماری و مرگ .<sup>(14)</sup> سرانجام «نجات ، به آن عمل خداوند گفته می شود که برای بازگرداندن انسان به موقعیت اولی اش انجام گرفته است ؛ موقعیتی که از آن به سبب گناه آدم هبوط کرده است .»<sup>(15)</sup>

به اعتقاد مسیحیان ، انسان در سرآغاز آفرینش در کمال راستی و درستی بود، ولی آدم (نخستین نمونه انسانیت) به معصیت خدا وسوسه شد و دامن خود را به گناه آلوده ساخت . به این سبب از آن جایگاه بلندهبوط کرد و در دنیای خاکی گرفتار شد. این امر تبار او را نیز به گناه ذاتی مبتلا کرد.<sup>(16)</sup> اما از آن جهت که نافرمانی آدم و پیامدهایش بزرگ و دراز دامنه بود؛ به گونه ای که حتی پیامبران الهی و شریعت های آسمانی نیز نتوانستند دامن انسان را از آن پاکیزه نمایند، خدای دانا از ازل برای نجات آدمیان نقشه ای تدارک دید. او به خاطر عشق و علاقه بی پایانش به انسان ها، عیسی مسیح ، یگانه فرزند خود را مجسم ساخت تا «با آموزه ها و معجزه های خود و ارائه یک زندگی نمونه و با مرگ ، رستاخیز و صعود به آسمان و تاسیس جامعه مسیحی و فرستادن روح القدس ، بنی آدم را رهایی بخشد.» به این سبب ، گوهر موعظه رسولان را می توان یگانه نجات بخش بودن مسیح دانست «و در هیچ کس غیر از او نجات نیست ؛ زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان نجات یابند.»<sup>(17)</sup>

از این رو، میان آدم و مسیح تمایزی آشکار وجود دارد. آدم موجب گمراهی و مرگ انسان ها شد؛<sup>(18)</sup> ولی مسیح حیات و آشتی با خدا را به ارمغان آورد.<sup>(19)</sup> در تاریخ الهیات مسیحی ، معنای رستگاری با شخص و عمل عیسی مسیح گره خورده است<sup>(20)</sup> و نجاتی که با او صورت می گیرد، اساسا نجات از سلطه

گناه<sup>(21)</sup> و مرگ است که این فرایند با آمدن دوباره مسیح<sup>(22)</sup> به اوج خود خواهد رسید.<sup>(23)</sup>

از مطالب پیش گفته روشن می شود که در ماهیت نجات ، انسان شناسی و مسیح شناسی در هم تنیده اند؛ به این معنا که طرح مباحث نجات در مسیحیت از یک سو به طور مستقیم به انسان شناسی وابسته است و از سوی دیگر به مسیح شناسی بستگی کامل دارد. از این رو، به منظور کامل شدن بحث ، این دو موضوع را پی می گیرم .

## انسان شناسی مسیحی

شناخت دو مساله در انسان شناسی ضروری می نماید.

الف) سرشت و ویژگی های ذاتی و روانی انسان ؛

ب) چگونه انسان با داشتن آن خصیصه ها، مرتکب گناه شد و گناه او چه

پیامدهایی داشت «بحث گناه شناسی».

الف) سرشت انسان

بنابر آموزه های کتاب مقدس ، هنگامی که خداوند آفرینش آسمان ها، زمین

، حیوانات و گیاهان را به پایان رساند، انسان را به صورت خود آفرید.<sup>(24)</sup>

روشن است که شباهت انسان به خدا جسمانی نیست ؛ وجود الاهی به مراتب

بالتر از وجودهای مادی و جسمی است . انسان تنها در ساحت روح و اندیشه

به خدا شبیه است . «خداوند به انسان عقل داد تا بتواند استدلال کند. به او قلبی

داد تا بتواند با آن محبت نماید، وجدانی بخشید تا خوب را از بد تشخیص دهد،

اراده داد تا کارهای نیکو انجام دهد؛... به او روح داد تا بتواند به وسیله آن با

خدا معاشرت و دوستی داشته باشد. به این طریق ، خدا انسان را به صورت

خود آفرید تا بتواند خدا را بشناسد و با او ارتباط پیدا کند.»<sup>(25)</sup>

بدین ترتیب ، انسان در اوج آفرینش قرار گرفت و اشرف مخلوقات نامیده

شد. او مانند خدا: عاقل ، اخلاقی و آزاد بود. خدا را می شناخت و چون از

عدالت و قدوسیت بهره داشت ،<sup>(26)</sup> می توانست با آفریننده خود رابطه ای

دوستانه برقرار کند.

اراده او در اجرای دستورهای الهی کاملاً آزاد بود. او می توانست به راه خوب و شایسته برود و یا تسلیم وسوسه شود؛<sup>(27)</sup> و این جزو حقیقت و سرشت او به حساب می آمد. بنابراین ، «از اوصاف طبیعی انسان روح جاوید و آزادی اراده است که هر دو با هم ، عقیده به خدا را در او تشکیل می دهند. انسان پیش از هبوط، مقدس و صالح بود. آدم برای عبادت خدا و زندگی روح بخشی که نتیجه آن است آفریده شده بود. انسان به اضافه اوصاف طبیعی که داشت از فیض تقدیس نیز برخوردار بود.»<sup>(28)</sup>

اما پس از هبوط، انسان پاکی و توانایی خود را از دست داد و به گناه ذاتی مبتلا شد؛ «زیرا می دانم که در من یعنی در جسد هیچ نیکویی ساکن نیست ؛ زیرا که اراده در من حاضر است ، اما صورت نیکو کردن نه . زیرا آن نیکویی را که می خواهم نمی کنم ، بلکه بدی را که نمی خواهم می کنم .»<sup>(29)</sup> به این شکل ، گناه به عرصه درون آدمیان وارد شد و اراده شان را تسخیر کرد. آگوستین قدیس «354 - 430 م» در این باره می گوید:

آدم ابوالبشر بالذات خوب و دارای عقل کامل خلق شده بود، ولی ون قوه اختیار و اراده آزاد به او اعطا کرده بودند، به اشتراک حوا در اثر آزادی عمل و غرور نفسانی از شجره ممنوع تناول کرد و از این رو، آدم و اولاد و اعقابش مبتلا به «معصیت جبلی» شده اند که هیچ کس را از آن قوه رهایی نیست .<sup>(30)</sup>

## فیض الاهی و اختیار انسان

در میان اندیشمندان مسیحی ، موضوع فیض الاهی و اختیار انسان ، همواره از موضوعات مهم و جدال برانگیز بوده است . گفتگو میان دو شخصیت برجسته ، آگوستین و پلاگیوس ، از مهم ترین مباحثی است که در این زمینه صورت گرفته است .

آگوستین بر این نکته پای می فشرد که پس از هبوط، اراده انسان ها در ارتکاب بدی آزاد است ، اما در انجام کارهای خوب آزادی ندارد و به فیض خدا نیازمند است .<sup>(31)</sup>

به باور او، گناهی که از آدم به ما رسیده ، گرایش به گناه است و ما به تنهایی نمی توانیم به سوی خدا بازگردیم . تنها چاره کار، فیض خداست که در مسیح ظهور کرده است . مسیح ، نماینده نژاد انسانی است که به کمال رسیده و با اطاعت خود، نافرمانی آدم را خنثی کرده است . کسانی که خود را در معرض موهبت این فیض بزرگ قرار دهند، می توانند از عیب موروثی گریخته ، در راه خدا تلاش کنند. آدمیان از طریق کلیسا، با ابزار شعائر نجات می یابند و مسیح ، فیض رهایی بخش را به کسانی اعطا می کند که خداوند آنها را برگزیده باشد. برگزیدگان برای دریافت «فیض ازلی» انتخاب شده اند و به آنها فیض استقامت اعطا می شود؛ به گونه ای که می توانند به اصلاح خود ادامه دهند و سرانجام به رستگاری برسند، اما کسانی که برگزیده نشده اند، برای نجات خود هیچ کاری نمی توانند انجام دهند و هرگز نجات نخواهند یافت .<sup>(32)</sup>

بنابراین ، تنها به وسیله فیض الاهی و با کفاره شدن پسر خدا می توان از میراث ناخواسته گناه پاک شد.

«یگانه امید، یگانه قوت قلب و یگانه وعده خلل ناپذیری که در اختیار داریم همانا رحمت تو است.»<sup>(33)</sup>

اما پلاگیوس (360 - 420 م) بر خلاف آگوستین، بر فضایل و قابلیت های انسانی تاکید می کند. به نظر او انسان می تواند با تکیه بر خویشتن خود به نجات دست یابد؛ زیرا «در تصمیم گیری آزاد است و می تواند به اختیار خود گناه بکند یا نکند. هنگامی هم که تصمیم بر گناه کردن گرفته است اختیار بازگشتن به جای خود می ماند. و اگر بخواهد هر زمان می تواند به فرمان خدا گردن بنهد و سر به دنبال نیکی بگذارد، و اگر هم عمری را در بدی به سر برده باشد، هر زمان می تواند از سر آغاز کند.»<sup>(34)</sup>

هدف پلاگیوس، مبارزه با گناه آلوده بودن انسان و شعارش این جمله بود که «اگر من باید، پس من می توانم.»

به اعتقاد وی، فیض الاهی برای نجات به همه کمک می کند و خود انسان هاهستند که باید با تلاش، خود را شایسته آن کنند.<sup>(35)</sup>

در واقع، «انسان ها با اختیار خود می توانند و باید نخستین قدم را به سوی اعتقاد و ایمان به خدا و مسیح بردارند؛ آنها می توانند به اختیار خود اطاعت را انتخاب کنند.»<sup>(36)</sup>

از نظر او، همان گونه که آدم آزاد آفریده شده، هر انسانی آفریده مستقل خداست و نمی تواند تحت تاءثیر مخرب گناه آدم باشد.

از این رو، فراگیر بودن گناه از طریق ضعف جسم انسان توجیه می شود؛ نه از راه انحطاط اراده انسانی به واسطه گناه اولیه. انسان، گناه اولیه را به ارث نمی برد؛ ولی گناهان نسل های قدیمی، جسم انسان کنونی را ضعیف می کنند؛ به گونه ای که همواره گناه می کند، مگر آن که در فرایند نجات، اراده او با

اراده خدا هماهنگ باشد. در این صورت می تواند برای کسب تقدس با خدا همکاری کند و از امکاناتی مانند کتاب مقدس ، عقل و الگوی مسیح بهره مند شود.<sup>(37)</sup>

بنابراین ، پلاگیوس به گناه و فیض الاهی نگاهی متفاوت دوخته است . او اساسا آدم را تنها نخستین گناهکار می داند و معتقد است انسان ها با عملی ارادی ، گناه او را تقلید می کنند؛ یعنی با قرار گرفتن در محیط و گزینش های متعدد، خطاکارانه ، اراده خود را تضعیف کرده ، مرتکب گناه می شوند.<sup>(38)</sup>

با این بیان ، او منکر آموزه گناه نخستین شده است و در نتیجه ، آموزه کفاره کیهانی را نیز انکار می کند. به اعتقاد او، هیچ گناه عمومی و هیچ نجات عمومی وجود ندارد و فیض در هر زمان و برای هر کسی آماده است .<sup>(39)</sup>

اما آگوستین ، این سخنان را بر نمی تابد و با تاکید بر این که هیچ کس شایسته نجات نیست ، فیض الاهی را یگانه عامل تعیین کننده اعمال انسانی می دانست .

«آنچه را فرمان می دهی عطا کن و آنچه را می خواهی فرمان بده .»

او در پایان به این اندیشه دست یافت که نه تنها خداوند وسایل فیض را به ما می دهد، بلکه ما را در استفاده از آنها توانمند و یا ناتوان می سازد. در این صورت ، هم مسوولیت نجات یافتگان و هم مسوولیت شکست خوردگان و لعنت شدگان متوجه خدا می گردد؛ زیرا در حالی که نجات آنان برایش ممکن بود، از اعطای فیض به آنها خودداری کرد.<sup>(40)</sup>

دغدغه اصلی آگوستین را می توان دفاع از آموزه گناه نخستین ، فیض ازلی و نجات بخش بودن مسیح دانست . به باور او، پلاگیوس نجات را بیرون از



مسیح و کلیسای او قرار داده است و مسیح را صرفاً یک نمونه می داند نه یک منجی ، و این موضوعی بود که آگوستین به شدت آن را انکار می کرد. سخنان پلاگیوس نه تنها بر آگوستین ، بلکه بر مسیحیان طرفدار پولس نیز گران آمد؛ زیرا اگر انسان با تکیه بر خویشتن خود و قابلیت های فردی اش به سعادت جاودان برسد دو مشکل پیش می آید: گناه نخستین از تاریخ بشریت حذف می شود و تجسد پسر خدا و مرگش بر صلیب بیهوده می گردد. از این رو، شورای افسس «431 م»، عقاید پلاگیوس را محکوم کرد. اما افکار و عقاید او تا مدتی همچنان حاکم بود تا این که در سال 529 م . شورای اورانش آموزه های او و طرفدارانش را محکوم کرد و آموزه های آگوستین را با اندکی تعدیل پذیرفت .<sup>(41)</sup>

بدین ترتیب ، نظریه آگوستین «نجات به واسطه فیض الاهی ،» عقیده رسمی کلیسا اعلام شد و در نزد بسیاری از مسیحیان ، به ویژه فرقه اصلی پروتستانیسم در قرن شانزدهم ، پذیرفته شد و به نوعی به جبر انجامید. و «این جبر، به این صورت است که انسان به قدری در گناه غرق است و گناه نیز به قدری عظیم است که او توان خروج از آن را ندارد. خداوند می بایست آدمیان را از گناه رهایی دهد. تاریخ نشان می دهد که همه نجات نمی یابند، اما چون نجات از بالا می آید، پس خدا گزینش می کند. او هر کس را که بخواهد نجات می دهد. بدین ترتیب هر کس که نجات یافته از قبل تصمیم خدا بر نجات او بوده و هر کس که در گناه است ، نظر خداوند بر این است که او در گناه باقی بماند.»<sup>(42)</sup>

همین عقیده را کلیسای ارتدوکس شرقی - که در سال 1054 م . به طور کامل از کلیسای کاتولیک جدا شد - پذیرفت و در طول قرون وسطا، عالمان

الهیات به تبیین این نظام پرداختند و در آن تغییری ایجاد نکردند. آنگاه مصلحان پروتستان، آرای آگوستین را درباره انسان و نجات، به طور کامل پذیرفتند و به همه لوازم آن تن دادند.<sup>(43)</sup>

### 1 ب) گناه شناسی

بنابراین، دیدگاه رایج مسیحیت درباره انسان و نجات این است که حقیقت اولیه او پاک، آزاد و مقدس بود و به خاطر دوستی و مصاحبت با خدا آفریده شده بود، اما خطای آدم، هبوط او و تبارش را به دنبال داشت؛ به گونه ای که ذاتا گناهکار و از خدا جدا شد.<sup>(44)</sup> گناه و نافرمانی آدم به قدری بزرگ بود که انسان باید تا ابد مکافات آن را به دوش بکشد، «ولی خداوند بخشنده است، او عشق مطلق است و به خاطر علاقه ای که به نوع بشر دارد، پسر خود را به زمین فرستاد تا زجر کشد و خونس ریخته شود و بر روی صلیب قربانی ای برای تطهیر ذات گناه کار انسان شود. این نجات از طرف خداوند می آید و انسان مستحق آن نیست. او فقط مستحق کیفر ابدی است. به نظر مسیحیان، نجات، لطفی از طرف خداوند به انسان گناه کار است.»<sup>(45)</sup>

### ب) گناه شناسی

در این بحث باید به پرسش های ذیل پاسخ داد:

ماهیت گناه چیست؟

چگونه آدم دچار آن شد؟

دلایل مسیحیت مبنی بر این که گناه آدم نسل او را دچار آلودگی ساخت

کدام است؟

## ماهیت گناه

کتاب مقدس درباره گناه ، اصطلاحات گوناگونی به کار برده است : نافرمانی ،<sup>(46)</sup> خیانت ،<sup>(47)</sup> ناراستی ،<sup>(48)</sup> تقصیر ،<sup>(49)</sup> خطا ،<sup>(50)</sup> جهالت ،<sup>(51)</sup> ناپاکی ،<sup>(52)</sup> شرارت ،<sup>(53)</sup> بی دینی ،<sup>(54)</sup> بی ایمانی<sup>(55)</sup> و بی انصافی .<sup>(56)</sup>

برای گناه تعاریف گوناگونی اراده شده است :

برخی از متکلمان ، آن را به «عدم مطابقت با قانون اخلاقی خدا در عمل و فکر و حالت»<sup>(57)</sup> تعریف کرده اند.

بعضی دیگر، هر چیزی را در مخلوق که ذات قدوس خالق را نشان نمی دهد یا مخالف آن است ،<sup>(58)</sup> گناه شمرده اند.

یوحنا رسول ، هر نوع عدم انطباق با شریعت خدا، یا تخلف از آن را گناه تلقی می کند «و هر که گناه را به عمل می آورد بر خلاف شریعت عمل می کند؛ زیرا گناه مخالفت شریعت است.»<sup>(59)</sup>

تعریف یوحنا اگر چه با کتاب مقدس هماهنگ است ، ولی تعریف جامعی نیست ؛ زیرا از نگاه کتاب مقدس «گناه فقط آن اطاعتی یا تخلف از شریعت نیست ، بلکه مهم تر از این ، گناه عبارت است از خدا سازی نفس و خلع خدا از مقامش . گناه یعنی گسیختگی رابطه شخصی مخلوق با خالق.»<sup>(60)</sup>

توضیح آن که ، از آنجا که خداوند انسان ها را به صورت خود آفریده است ، آنها می توانند هم خدا را در خود متجلی سازند و هم نسبت به او خیانت کنند؛ زیرا طبیعت شان به گونه ای است که قادرند تمایز میان آفریدگار و آفریده را نادیده گرفته ، خود را به جای خدا و یا خدا را با خود اشتباه بگیرند و پرستش

آفریننده را به خودپرستی و بت پرستی تبدیل سازند؛ کتاب مقدس این اشتباه را گناه می نامد.<sup>(61)</sup>

بنابراین ، در ماهیت گناه چند مطلب نهفته است .<sup>(62)</sup>

1 - گناه شر اخلاقی است ؛ اصولا در عالم با دو گونه شر مواجه هستیم :

شر طبیعی مانند سیل ، زلزله ، امراض مرگبار و...

و شر اخلاقی مانند ظلم ، کشتار مردمان بی گناه ، تکبر و...

گناه یک شرارت اخلاقی است ؛ زیرا به افعال انسان اشاره دارد و انسان با

توجه به خوبی عمل ، آن را انکار می کند.<sup>(63)</sup>

2 - گناه نقض شریعت خدا است ؛ مراد از شریعت ، قوانینی است که خدا

برای انسان ها قرار داده و خلاصه آن را می توان در آیات ذیل مشاهده کرد:

«خداوند خدای خود را به همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت

نما. این است حکم اول و اعظم و دوم مثل آن است ؛ یعنی همسایه خود را مثل

خود محبت نما. بدین دو حکم تورات و صحف انبیا متعلق است .»<sup>(64)</sup>

ارتباط گناه و شریعت دو جنبه دارد:

گاهی انسان قانون الاهی را نادیده گرفته ، آن را انجام نمی دهد؛ مانند جایی

که خداوند دستور به روزه داده ، ولی او روزه نمی گیرد. اما گاهی برخلاف

نواهی الاهی اقدام می کند؛ مانند آنجا که خدا از دروغ گفتن نهی کرده ، اما او

دروغ می گوید.

بنابراین ، گناه دارای جنبه های سلبی و ایجابی است . معنای سلبی آن انجام

ندادن دستورات خدا است . «پس هر که نیکویی کردن بداند و به عمل نیاورد،

او گناهکار است .»<sup>(65)</sup>

معنای ایجابی آن انجام دادن نواهی خدا است ، «لکن آن که شک دارد، اگر بخود ملزم می شود، زیرا به ایمان نمی خورد و هر چه از ایمان نیست گناه است».

انسان ها تنها با نقض یک قانون از قوانین خداوند گناهکار محسوب می شوند و کوتاهی در انجام یکی از دستورات خدا مانند کوتاهی در مورد تمام شریعت است ؛ «زیرا هر که تمام شریعت را نگاه دارد و در یک جزء بلغزد ملزم همه می باشد»،<sup>(66)</sup> و ناآگاهی از قانون خدا هیچ گاه موجب برائت از مجازات گناه نمی شود، بلکه تنها آن را کاهش می دهد. «اما آن غلامی که اراده مولای خویش را دانست و خود را مهیا نساخت تا به اراده او عمل نماید، تازیانه بسیار خواهد خورد، اما آن که نادانسته ، کارهای شایسته ضرب کند تازیانه کم خواهد خورد.»<sup>(67)</sup>

3 - خودخواهی منشاء گناه است ؛ کتاب مقدس می آموزد، که شالوده خداپرستی محبت به خدا است . بنابراین ، شالوده گناه نیز محبت اغراق آمیز به خویشتن است ؛ به گونه ای که علایق خود را بالاتر از خواسته های خدا بداند. عیسی مسیح اسوه مردمانی است که از خودخواهی ها رسته ، همواره به دنبال کسب رضایت الاهی گام برمی دارند.<sup>(68)</sup>

## آموزه گناه نخستین

اعتقاد به گناه اولیه و ذاتی ، از باورهای مهم و اساسی مسیحیان به شمار می آید. بنابراین باور، نژاد انسانی وارث گناه آدم است و انسان ها نه به خاطر بدی اعمال خودشان ، بلکه تنها به این جهت که از تبار آدم اند، ذاتا گناهکار به دنیا می آیند. اهمیت این آموزه تا آنجا است که بدون آن ، کفاره بودن مسیح و این تصور که او «آدم بعدی» <sup>(69)</sup> است ، نامعقول جلوه می کند. <sup>(70)</sup>

مقصود از گناه ذاتی آن است که انسان ها «بدون ترس از خدا، بدون تکیه بر اون با میل شهوانی متولد می شوند...» <sup>(71)</sup>

از این رو، ما انسان ها «در شهوت های پست غرق شده ایم . از نیکی و صلاح متنفریم . به شرارت ها میل داریم و هیچ عمل صالحی را در خودمان نمی توانیم انجام دهیم یا درباره آن فکر کنیم . ما با گذر عمر، پندار، گفتار و رفتار پلید به وجود می آوریم ، همانطور که درخت فاسد میوه فاسد می آورد. بنابراین ، ما با طبیعت خود تحت غضب خدا و در معرض مجازات عادلانه قرار داریم.» <sup>(72)</sup>

## منشاء گناه

در پاسخ به این پرسش که گناه چگونه وارد جهان شده است ، پاسخ های گوناگونی داده شده که با پاسخ کتاب مقدس تفاوت دارند.<sup>(73)</sup> از دیدگاه کتاب مقدس ، گناه آدم ، جهان را گرفتار کرد<sup>(74)</sup> و منشاء آن ، تمایل به بی نیاز شدن از خدا و عبور از حد و مرزهایی است که خدا برای او و حوا قرار داده بود.<sup>(75)</sup>

و در واقع ، گناه بر اثر استفاده نادرست از اختیار که لازمه شخصیت انسانی است پدید آمد؛ زیرا تنها با قدرت اختیار می توان اعمال اخلاقی را انتخاب کرد و سیرت انسانی را سامان بخشید. هنگامی که خداوند اراده واقعا آزاد را به انسان عطا کرد امکان شکست نیز با آن به وجود آمد، بدون چنین امکانی نه آزادی واقعی ممکن بود و نه شخصیت واقعی .<sup>(76)</sup>

بنابراین ، تنها پاسخ قانع کننده به این پرسش ، آن است که سقوط با اراده آزاد و به سبب عصیان علیه خدا صورت گرفت ، انسان علاقه فطری به زیبایی ، دانش و خوراک داشت و شیطان با آگاهی از آنها، آدم را فریب داد و او نیز با میل خود اطاعت کرد.

## مراحل شکل‌گیری گناه نخستین

همان‌گونه که اشاره شد خداوند آفرینش انسان را به قوای عقل و اراده زینت بخشید و این امر، موجب شد خدا او را بیازماید؛ زیرا لازمه پیشرفت و بازسازی شخصیت اخلاقی و الهی انسان، قرار گرفتن او بر سر دوراهی و گرفتار آمدن میان خود و خدا بود.

آدم به خدا تمایل داشت، ولی می‌توانست برخلاف آن تصمیم بگیرد و تمایل او به خدا وقتی تایید می‌شود که در مرحله عمل، آن تصمیم را بگیرد. یک آزمایش لازم بود تا اندازه دل بستگی انسان به خدا مشخص گردد. از این رو، خدا آدم را از خوردن میوه درخت معرفت نیک و بد منع کرد.<sup>(77)</sup>

پس از صدور حکم، شیطان «مار» ابتدا در فکر حوا در مورد نیکویی خدا تردید ایجاد کرد و پرسید: «آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟»،<sup>(78)</sup> حوا در پاسخ گفت: خدا اجازه داد که از میوه تمام درختان بخوریم جز درختی که در وسط باغ قرار دارد؛ زیرا با خوردن میوه آن مرگ به سراغمان خواهد آمد.<sup>(79)</sup>

شیطان صحیح بودن فرمان خدا را انکار کرد و گفت:

«هر آینه نخواهید مرد، بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز می‌شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید شد.»<sup>(80)</sup>

حوا سخنان شیطان را پذیرفت و از میوه آن درخت خورد و به شوهر خود نیز داد. پس حوا به سبب فریب خوردن از شیطان سقوط کرد<sup>(81)</sup> و آدم به خاطر علاقه به حوا و اطاعت از او مرتکب گناه شد.<sup>(82)</sup>



بنابراین ، شیطان با استفاده از تمایلات جسمانی و شخصی آدم و حوا، آن دو را فریب داد و وادارشان کرد از شجره ممنوعه بخورند و به دانشی که به آنها تعلق نداشت ، طمع ورزند. به این صورت ، گناه نخستین شکل گرفت ؛ گناهی که عبارت بود از ترجیح دادن تمایلات شخصی بر تمایلات خداوند.

### آثار گناه نخستین

مسیحیان معتقدند گناه آدم همه انسان ها را دچار گناه کرد و به سبب آن ، طهارت و معصومیت اولی از بین رفت و صورت الاهی کدر گشت ؛ به گونه ای که همه با ذاتی شریر و گناه آلود متولد شده ، <sup>(83)</sup> برده گناه هستند و مرگ و بسی نظمی وارد جهان شده است . <sup>(84)</sup>

جان کالوین ، گناه نخستین را سبب تباه شدن موهبت های طبیعی و فوق طبیعی می داند. از نظر او موهبت های طبیعی ، سلامت ذهن ، صافی قلب ، عقل و اراده هستند که پس از گناه ، ضعیف و ناتوان شده اند. از این رو، هرچند ما بخشی از درک و تشخیص را همراه اراده حفظ کرده ایم ، ولی آنها سالم و کامل نیستند. عقل کاملا از بین نرفته ، اما به اندازه ای ناتوان شده که جز زشتی و تباهی نمی شناسد. اراده نیز در بند امیال فاسد و غیرمعقول گرفتار آمده است ؛ به گونه ای که نمی تواند مشتاق امور خیر و نیک باشد.

به باور او، گناه ، انسان را از موهبت های فوق طبیعی کاملا محروم ساخت ، در حالی که این دسته از موهبت ها یعنی ایمان و صداقت ، برای نیل به زندگی آسمانی و حیات جاودانی بایستگی و ضرورت دارند. <sup>(85)</sup>

توماس آکویناس «1224 - 1274» درباره گناه ذاتی و انتقال آن می گوید:

گناهی که با آن زاده شده ایم ، بر ما سه اثر بر جای می گذارد:

نخست ، روح ما را آلوده می سازد؛ ما تمایلی فطری به گریز از خداوند داریم و می کوشیم خودمان را به شیوه های خلاف عقل و قانون الاهی ارضا و اقناع کنیم ... .

دوم ، ما اسیر شیطان زاده شده ایم ، یعنی افزون بر آن که خودمان به کردار و پندار ناشایست تمایلی فطری داریم ، شیطان هم می تواند قویا در ما نفوذ کند و سرانجام آن که ، گناه ما «هم گناه جبلی مان و هم گناهایی که خود مرتکب شده ایم» در خورد کیفر است ؛ زیرا گناه ، تخطی از فرمان خداوند به «عدالت» است . در واقع ، آلودگی به گناه ، روی گرداندن از خداوند است ، و روی گرداندن از خدا اهانتی عمیق به ساحت قدسی اوست که تنها «حکم» در خورد آن ، کیفر ابدی است .

به بیان ساده تر، کیفر ابدی دینی است که ما باید به دلیل گناهانمان ، به خداوند بپردازیم .<sup>(86)</sup>

آرمینیوس ، حالت انسان را در قبل و بعد از سقوط، این گونه توصیف می کند:

«انسان در وضع ابتدایی وقتی از دست های خالق خویش درآمد آنچنان از دانش ، پاکی و قدرت برخوردار بود که طبق حکمی که یافته بود می توانست خوبی حقیقت را بداند، تشخیص دهد، ملاحظه کند، اراده کند و انجام دهد. با وجود این ، بدون یاری فیض خدا، هیچ یک از این اعمال را نمی توانست به جا آورد. اما انسان در حالت سقوط کرده و منحط خود؛ نه قادر است بیندیشد و اراده کند و نه آنچه را که واقعا خوب است انجام دهد؛ لازم است نخست تولد تازه یافته و در فکر، احساسات و اراده و تمام توانایی های خویش به وسیله خدا در مسیح ، توسط روح القدس احیا شود تا بتواند به حق قادر شود آنچه را

که واقعا خوب است درک کند، تشخیص دهد، ملاحظه نماید و اراده کند و انجام دهد.»<sup>(87)</sup>

از مجموع مطالب پیش گفته نتیجه می شود که گناه به طور کلی دو نوع پیامد داشت :

### الف) فساد و آلودگی آدمیان

نتیجه این نوع پیامد، بیزاری و جدایی از خدا، از هم نوع و نیز از خود است<sup>(88)</sup>.

انسان تا هنگامی که در گناه قرار دارد، میان خود و خدا شکافی عمیق می بیند.

خدا نیکو و عادل است و او پر از گناه و ظلمت : «... خدا نور است و هیچ ظلمت در وی نیست . اگر گویی که با وی شراکت می کنیم ، در حالی که در ظلمت سلوک می کنیم ، دروغ می گوئیم و به راستی عمل نمی کنیم.»<sup>(89)</sup>

جدایی خدا که مهم ترین اثر گناه است ، نه تنها در کتاب مقدس به آن اشاره شده ، بلکه توسط تجربه انسانی نیز تصدیق می گردد. انسان ها معمولا در درون خود تجربه کرده اند که گناه آنها را از خدا جدا ساخته است و بدین سبب ، احساس تنهایی ، ناامیدی و ترس می کند.<sup>(90)</sup>

از آن جا که حقیقت گناه ، تقدم بخشیدن خویشتن بر خدا و نادیده گرفتن فرمان الاهی است ، این امر سبب می شود انسانها بخواهند همواره دیگران از آنها پیروی کنند و تمام تلاش خود را در به خدمت گرفتن آنها صرف کنند.

از این رو، درگیری و نزاع با دیگران روی می دهد. در حالی که مطابق فرمان خدا همه موظفیم نخست به او و سپس به همسایه صحبت کنیم .

بنابراین ، اگر انسان تنها همین روحیه خودپسندی را به روحیه از خودگذشتگی تبدیل کند، بسیاری از نزاع ها به پایان می رسد و صلح و آرامش جهان را فرامی گیرد؛ از خودگذشتگی همان چیزی است که خدا آن را محبت می نامد و این تغییر و دگرگونی بنیادین تنها با فیض خدا و عمل رهایی بخش مسیح ممکن می نماید.<sup>(91)</sup>

### ب) کیفر و مجازات آدمیان

خداوند دادگر به منظور اجرای عدالت ، کسانی را که قانون و حکم او را نقض کنند، رنج و عذاب می دهد. آثاری که برای گناه شمردیم همه در قلمرو مجازات گناه قرار می گیرند، ولی مجازات کامل در آینده اجرا خواهد شد. مرگ ، از نظر کتاب مقدس ، مجازات گناه به حساب می آید<sup>(92)</sup> و بر سه گونه است . مرگ جسمانی مرگ روحانی و ابدی .

مرگ جسمانی ، همان جدا شدن روح از بدن است که برای مسیحیان ، مجازات به شمار نمی آید؛ زیرا مسیح آن را به عنوان مجازات بر خود گرفت .<sup>(93)</sup>

با این مرگ ، بدن مسیحیان به خواب می رود و در انتظار رستاخیز مردگان به سر می برد و روحشان به حضور عیسی مسیح می رود.<sup>(94)</sup>

مرگ روحانی ، جدا شدن روح از خداست که به واسطه آن انسان حضور خدا و معرفت و اشتیاق به او را از دست می دهد.

سبب به تولدی دوباره نیاز دارد.<sup>(95)</sup> مرگ ابدی ، نیز نتیجه و تکمیل مرگ روحانی است که همان ، جدایی ابدی از خدا همراه با پشیمانی و مجازات واقعی<sup>(96)</sup> است .

## عدالت الاهی و پیامد گناه

با توجه به مطالبی که گذشت ، این پرسش پیش می آید که چگونه ممکن است خدای عادل ، گناه آدم و پیامدهای آن را به حساب ما، که در آن هیچ نقشی نداشته ایم ، بگذرد؟

مسیحیان در پاسخ به این پرسش نظریه های مختلفی مطرح کرده اند؛ مانند نظریه آرمینیوس ، نظریه واقع گرایانه ، نظریه نمایندگی ، نظریه شخصیت گروهی و نظریه های فراوان دیگر که مادر این جا تنها به توضیح سه نمونه از آنها می پردازیم .

### 1 - نظریه نمایندگی :

بنابراین نظریه ، «آدم نماینده نژاد انسانی است و به همین دلیل ، گناه او به حساب تمام انسان ها گذارده می شود.»<sup>(97)</sup>  
چالز هورن در این باره می نویسد:

گناه آدم بنابر واقعیت هم بستگی نژاد انسان و نیز بر طبق اصل «نمایندگی» به همه مردم منتقل شده است .<sup>(98)</sup> آدم نماینده تمام مردم گناهکار است و همه به علت گناه آدم ، از طبیعت گناه آلود برخوردارند که هر نوع گناهی از آن سرچشمه می گیرد.<sup>(99)</sup>

## 2 - نظریه آرمینیوس :

مطابق این دیدگاه ، انسان بیمار است و بر اثر خطای آدم ذاتا از عدالت اولیه محروم گشته ، بدون کمک خدا نمی تواند عادل شود.

از آنجا که این ناتوانی به بدن و فکر ارتباط دارد و نه به اراده ، هنگامی که انسان درک اخلاقی پیدا می کند به خداوند به منظور رعایت عدالت قدرت که مخصوص روح القدس را به او عطا می فرماید تا تاءثیر فساد ارثی را از بین ببرد و اطاعت از خدا را در صورتی که با روح القدس همکاری کند ممکن سازد. این کاری است که مردم می توانند انجام دهند. تمایل شریانه در انسان را می توان گناه خواند، ولی مستلزم خطا یا مجازات نیست . شک نیست که بشریت نباید به خاطر گناه آدم ، خطاکار محسوب شود. تنها هنگامی که انسان دانسته و به طور عمدی به این تمایلات شریانه تسلیم شود، خدا آنها را گناه محسوب می کند. مقصود اصلی «به این گونه موت بر همه مردم طاری گشت از آنجا که همه گناه کردند»<sup>(100)</sup> این است که همه به وسیله انجام اعمال گناه آلود در نتایج گناه آدم شرکت می کنند و ذات گناه آلود خود را می پذیرند.<sup>(101)</sup>

### 3 - نظریه شخصیت گروهی ؛

در این نظریه ، «رابطه نزدیک فرد با گروهی که به آن تعلق دارد مورد تاکید قرار گرفته است . هر فردی می تواند به عنوان نماینده گروه خود عمل کند. در این مورد نمونه هایی در عهد عتیق وجود دارد. یک خانواده به خاطر یک عضو آن از بین می رود.... واحد اخلاقی عبارت بود از جامعه نه فرد» و پاسخ های فراوان دیگر. (102)

## مسیح شناسی (crisology)

در این قسمت نخست به طور گذرا شخصیت مسیح را معرفی می کنیم و سپس به کارهایی که برای تحقق نجات انجام داده است ، می پردازیم .

### الف) شخصیت عیسی مسیح

به اعتقاد مسیحیان ، عیسی دارای دو ذات الاهی و بشری است . این دو ذات با آثار مخصوص به خود، در شخصیت مسیح با هم ترکیب شده اند و به طور هماهنگ ، فعالیت های او را سامان می بخشند. در موضوع هایی مانند تثلیث و تجسد بر جنبه الاهی او تاکید می شود و در مباحث تاریخی بر جنبه بشری او.

شورای کلسدون «451 م» درباره شخصیت مسیح می نویسد:

«... ما به پیروی از پدران مقدس یک صدا اعتراف می کنیم که پسر واح و یگانه خداوند ما عیسی مسیح دارای الوهیت و انسانیت کامل است . حقیقتا خدا و حقیقتا انسان است و دارای جان و بدنی ناطق است . وی با خدای پدر هم ذات (homoousios) است . وی هم چنین با ما به عنوان انسان نیز هم ذات است . وی در همه چیز به جز گناه شبیه ما انسان ها است . وی پیش از خلقت جهان ، از خدای پدر در مقام خدا به وجود آمده بود که در روزهای آخر از مریم باکره ، مادر خدا (thetokos) همچون انسان به دنیا آمد.

همین مسیح ، پسر، خداوند، فرزند یگانه در دو طبیعت<sup>(103)</sup> شناخته می شود که این سرشت ها با هم اختلاط و آمیزش نمی یابند، تغییر نمی کنند و از هم جدا نمی شوند. تمایز دو طبیعت به هیچ وجه ، بر اساس اتحاد دو طبیعت



مخدوش نمی شوند، بلکه ویژگی های متمایز کننده هر دو سرشت ، محفوظ باقی می ماند.

هر دو طبیعت ، در یک شخصیت و یک اقنوم متحد می شوند. این طبیعت ها منشعب و تقسیم به دو شخصیت نمی شوند، بلکه با هم وجود پسر، فرزند یگانه ، خدا، کلمه ، خداوند عیسی مسیح را تشکیل می دهند...»<sup>(104)</sup>

قدیس آگوستین ، در توجیه دوگانه بودن شخصیت عیسی مسیح می گوید:  
کسی که میان خدا و انسان میانجی قرار می گیرد باید «از جهتی به خدا و از جهتی به انسان شبیه باشد؛ زیرا اگر از دو حیث همچون انسان باشد، از خداوند بسیار دور خواهد بود و اگر در تمام جهات شبیه پروردگار باشد، با انسان ها فاصله بسیار خواهد داشت ؛ در هیچ یک از این دو حالت ، او نمی تواند شفیع قرار گیرد...».<sup>(105)</sup>

البته عهد جدید، دو تصویر متفاوت از مسیح به نمایش می گذارد. در اناجیل همنوا،<sup>(106)</sup> کتاب اعمال رسولان ، رساله یعقوب ، دو رساله پطرس و رساله یهودا، او یک انسان است و از جنبه الوهیت او اثری یافت نمی شود. اما در انجیل یوحنا و سه رساله منسوب به او و رساله های منسوب به پولس ، او یک موجودی آسمانی است که به زمین فرود آمده است .<sup>(107)</sup>

عهد جدید، عیسی را هم پسر خدا و هم پسر انسان نامیده است و از این جهت به دو نظام الهیاتی متفاوت تقسیم می شود: در یک نظام ، عیسی خدای مجسم است و در نظام دیگر، او بنده ای از بندگان خوب خدا است که برای هدایت انسان ها مبعوث شده . این اختلاف ، موجب شده دیگر اعتقادات این دو نظام نیز که بر گوهر مسیح شناسی استوارند، به چالش بیفتند.<sup>(108)</sup>

اما دیدگاه رایج در میان مسیحیت ، دیدگاه پولسی است که بر اساس آن ، سایر آموزه های مسیحی ، مانند تثلیث ، تجسد ، صلیب و رستاخیز، معنا و مفهوم یافته اند.

### ب) کارهای عیسی

پس از شناخت اجمالی شخصیت مسیح ، اینک به کارهایی که برای تحقق نجات انجام داده است ، می پردازیم :

### 1 - مرگ مسیح :

همان گونه که در مبحث انسان شناسی اشاره شد، پس از هبوط آدم ، لطف الاهی از مجرای تجسم مسیح به فریاد انسان ها آمد تا افزون بر مکشوف ساختن خدا و الگو شدن برای زندگی ، و آموزش بایسته های دینی ، با مرگ خود کفاره گناهان ما باشد.

مرگ مسیح یک امر اتفاقی و یا بر اثر یک تصمیم بعدی نبود، بلکه پیش از آفرینش ، عیسی بره ای بود که باید ذبح می شد. <sup>(109)</sup>

از این رو، مرگ مسیح از حیات او مهم تر جلوه می کند؛ زیرا هدفش از آمدن ، جان باختن بود. اگر مرگ مسیح را به کناری بنهیم ، مسیحیت تهی می گردد.

## مرگ مسیح و کفاره

هدف از مرگ مسیح ، کفاره شدن برای گناهان بشری است .

«... و پسر خود را فرستاد تا کفاره گناهان باشد»<sup>(110)</sup> و در جای دیگر می گوید: «تا به قربانی خود گناهان را محو سازد.»<sup>(111)</sup> و آیات فراوان دیگر.<sup>(112)</sup> همانگونه که در این آیات آمده ، ارتباط مرگ مسیح با بخشیده شدن گناهان ، به مثابه ارتباط کفاره و قربانی با نابودی گناه است .

«خدا قربانی حیوانات را وضع کرد تا این مراسم «قربانی بهتر» را که در آینده آماده می شد، اعلام دارد و نیز درس ابدی در مورد گناه ، قدوسیت و جریمه گناه به مردم بدهد.»<sup>(113)</sup>

در دوران قبل از مسیح ، نسل ابراهیم و موسی قربانی می کردند. عبرانی ها نیز تحت نظارت لاوی ها، برای عفو گناهان به این امر می پرداختند. ریخته شدن خون ، نشانه سنگینی گناه است ؛ به طوری که بدون آن ، چشمه آمرزش خدا به جوش نمی آید، البته خون حیوانات چاره موقتی بود و نمی توانست راه حل دائمی باشد. تا این که زمان به کمال رسید و عیسی ظهور کرد و چون این قربانی کامل و بی عیب بود قربانی های موقت تعطیل شدند.<sup>(114)</sup>

آگوستین قدیس خطاب به خداوند، این گونه مناجات می کند: ای پدر نیک ! تو آنقدر دوستانه داشتی که برای نجات گناهکارانی چون ما، حتی پسر خویش را دریغ نکردی و او را قربانی ساختی !<sup>(115)</sup> آنقدر دوستانه داشتی که محض خاطر ما، مسیح از حق الوهی خود بهره نجست و به فرمانی گردن نهاد که او را به مرگ ، آن هم مرگی بر صلیب رهنمون شد!...<sup>(116)</sup> او در نظر تو، برای ما، هم فاتح بود و هم قربانی و چون قربانی بود، توانست که فاتح هم باشد او در نظر

تو، برای ما، هم مقتدا بود و هم فدیه و چون فدیه بود، توانست مقتدا هم باشد.  
(117)

به هر حال، باید مفهوم قربانی را در لزوم کفاره جستجو کرد. توضیح مطلب این که: مطابق سنت دینی، خداوند صفات عدیده ای دارد که مختص به او است؛ مانند عدالت، قدرت، محبت و قدوسیت. هنگامی که انسان گناه می کند ذاتا آلوده می شود و از خدا فاصله می گیرد و نیز خداوند قدوس و پاک به مقتضای ذاتش نمی تواند به او نظر بیفکند.

«کفاره آن عملی است که خدا انجام می دهد تا گناه انسان را پوشاند و بتواند دوباره به انسان نظر کند.»<sup>(118)</sup> یعنی: از آن جا که خدا به بندگان خود محبت دارد و می داند که آنها در پرداخت جریمه ناتوانند، در صدد برآمدن تا خود، گناه را جبران کند. از این رو، کفاره بر پایه قدوسیت و رحمت الاهی قرار می گیرد و این دو ویژگی در صلیب با هم ملاقات می کنند.<sup>(119)</sup>

## ضرورت مرگ مسیح

همانگونه که اشاره شد، مطابق آموزه های کتاب مقدس ، خدای مسیحی دارای رحمت بی انتها و قدرت مطلق است . با وجود این ، چرا مسیحیت برای آزادی انسان از اسارت گناه به مرگ مسیح متوسل می شود؟ در پاسخ به این پرسش و ضرورت فدا شدن مسیح ، دو نظریه اساسی در مسیحیت وجود دارد: <sup>(120)</sup>

### 1 - نظریه ضرورت احتمالی (hypothetical necessity view):

مطابق این نظریه ، خداوند می توانست برگزیدگان را بدون کفاره هم نجات دهد؛ زیرا او قادر مطلق است ، اما خدا این وسیله را مناسب تشخیص داد. آگوستین و آکویناس از پیشروان این نظریه هستند. آکویناس در اینباره می گوید:

خداوند تنها کسی است که به سبب گناهان ما مورد تعرض واقع شده است ، می توانست ما را بیامرزد؛ بدون آن که کیفری بر ما تحمیل کند... ولی ما به علت گناهانمان واقعا مدیون خدا هستیم . از این رو، اگر خداوند ادای این دین را مطالبه کند، کار ناعدلانه ای نکرده است . باید پذیرفت که این تصویر، خدا را عبوس و سخت گیر نشان نمی دهد، اما مطالبه این دین ، حق اخلاقی خداوند است ؛ همانگونه که حق فروشنده است که وجه خود را از خریدار مطالبه کند. <sup>(121)</sup>

### 2 - نظریه ضرورت مطلق ترتیب منطقی : (consequent absolute)

(necessity view)

اصطلاح «ترتیب منطقی» به این مطلب اشاره دارد که خداوند مجبور نبود کسی را نجات دهد، اما چون اراده کرد عده ای از مردم را به ساحل رستگاری برساند، ترتیب منطقی این کار ایجاب می کرد که از طریق کفاره انجام دهد. سمیتن ، <sup>(122)</sup> هاج <sup>(123)</sup> و برکھف <sup>(124)</sup> از پیروان این نظریه اند. به نظر چالز هورن ، نظریه دوم بر اولی ترجیح دارد؛ زیرا:

الف قدوسیت خدا نمی گذارد خدا گناه را بدون دلیل نادیده بگیرد. عدالت او باید اعمال شود. <sup>(125)</sup>

ب) تغییرناپذیری شریعت الاهی که از ذات خدا ناشی می شود، ایجاب می کند که خدا از گناهکار توقع داشته باشد که او را راضی گرداند. <sup>(126)</sup>

ج) صداقت خدا تقاضای کفاره می کند؛ <sup>(127)</sup> خدا در باغ عدن اعلام کرد که جریمه مجرمین نا اطاعتی ، مرگ است <sup>(128)</sup> و این گفته ایجاب می کند که جریمه توسط مجرم یا ضامن پرداخته شود.

د) بهای گران این قربانی مستلزم کفاره است ؛ بعید به نظر می رسد که خدا بدون توجه به لزوم کفاره آن را انجام داده باشد.

باری ، هر یک از این دو نظریه را بپذیریم ، تردیدی نمی ماند که مرگ مسیح به منظور کفاره و بخشیده شدن گناهان صورت گرفته است ، و برخلاف تفسیرها و توجیه های مختلفی که از این آموزه صورت پذیرفته ، همه مسیحیان به آن پایبندند و در اصل آن هیچ اختلافی با هم ندارند.

## آموزه فدا از دیدگاه آکویناس و فیلیپ کوبین

گفته شد که مطابق نظر آکویناس ، خداوند حق دارد که از انسان مطالبه دین کند. حال این پرسش پیش می آید که آیا آدمیان می توانند این دین را ادا کنند؟ آکویناس در جواب می گوید:

ما به تنهایی به صورت جمعی نمی توانیم این دین را که از گناه نخستین ناشی می شود ادا کنیم ؛ زیرا ما موجوداتی محدود هستیم و خداوند موجودی نامحدود؛ و هر گونه تعدی و تعرضی که به ساحت الهی شود ابعادی نامتناهی می یابد. چون خداوند از ما این درخواست را داشت و هیچ یک از ما نتوانستیم آن را به جا آوریم ، خودش این کار را از طریق رنج و مرگ مسیح انجام داد و از آنجا که شائن مسیح به عنوان یک موجود نامتناهی با عظمت بود، مرگ او بیش از آن چه برای ادای دین و اجرای عدالت لازم بود قرار دارد. (129)

اما فیلیپ کوبین می گوید:

این نوع تلقی از فدیة ، پرسش های روشنی را در پی دارد که آکویناس نمی تواند به آنها پاسخ دهد.

به اعتقاد او «مجازات عادلانه یک جرم سنگین را نمی توان تماما بر ذمه یک فرد بی گناه نهاد. بنابراین ، او تردید دارد که تصدیق کند این پندار معقول باشد که مسیح تمام آن دینی را که به حق بر ذمه ماست ، برای ما تاءدیه کرده است» (130).

سپس کوبی در تصدیق و توجیه آموزه فدا ابتدا مثلی ذکر می کند، آنجگاه به استدلال می پردازد: وی ثروتمندی را تصور می کند که دو پسر خود را مسوول رسیدگی به دو مزرعه مرغوب در املاک خود کرده است . پسر بزرگتر به وظیفه

خود عمل نمی کند و مزرعه اش ویران می گردد، اما پسر کوچکتر با تلاش بسیار، مزرعه اش را به ثمر می رساند. پسر بزرگتر به جهت اهمال کاری، از جانب پدر مجازات می گردد و اگر مزرعه را آباد نکند، پدر حق دارد او را از ارث محروم سازد. متأسفانه پسر بزرگتر، کشاورز چندان خوبی نیست که بتواند این کار را به انجام رساند، حتی اگر می کوشید هم نمی توانست جلوی ویرانی این مزرعه را بگیرد. در این هنگام، پسر کوچکتر ناگهان وارد عمل می شود. عشق به برادر و نیز دلبستگی به پدر و آبادانی املاک وی، به او روحیه می دهد تا به کمک آنها بشتابد. پسر کوچکتر تعهد می کند مزرعه ای را که برادرش به ویرانی کشانده آباد کند. این تعهد جدید فداکاری و ایثار عظیمی را از سوی او می طلبد. او اکنون ناچار است هم از یک مزرعه نگهداری کند و هم مزرعه دیگر را دوباره احیا نماید. اما این ایثار چنان بر قلب پدر کارگر می افتد که وی را در قبال پسر بزرگترش به شفقت وا می دارد. او پسر بزرگترش را بخشید، علی رغم آن که پسر بزرگتر، خود به جبران آن ویرانی نپرداخته بود.

«کوبین استدلال می کند که در این مورد، به یک معنا می توان گفت که پسر کوچکتر دین برادرش را ادا کرده است. اما درست تر آن است که بگوییم تحت تاثیر ایثار پسر کوچکترش، از مجازات [پسر بزرگتر] در گذشته است.

کوبین معتقد است فدیة مسیح را نیز باید به این گونه قلمداد کرد؛ ما دینی به خدا نداریم که تنها می تواند ادای آن را از ما مطالبه کند، ولی ما به تنهایی نمی توانیم آن را ادا کنیم. هنگامی که مسیح داوطلبانه به خاطر ما رنج کشید و مرد، خداوند چنان تحت تاثیر قرار گرفت که تصمیم گرفت نسبت به ما سخت گیری نکند. به بیان دیگر، رنج و مرگ مسیح دین ما را به طور کامل ادا نمی کند، بلکه موجب رحم و شفقت خداوند می شود.



در نتیجه ، خداوند آن بخش از دین ما را که قادر به ادایش نیستیم ، بر ما می بخشاید. بنابراین ، رنج و مرگ مسیح «مطابق تلقی مذهب عامه» همچنان شرط لازم آشتی ما با خداوند باقی می ماند، اما دیگر لازم نیست که آن را ادای کامل دین خود به شمار آوریم «امری که عقل آن را برمی تابد». (131)

البته نظریه های دیگری در این باره مطرح است ؛ مانند نظریه اریجن ، نظریه رضایت آنسلم ، نظریه تاثیر معنوی ابلر و.... (132)

### گستره کفاره مسیح

در اینباره که دامنه کفاره مسیح تا کجاست ، میان مسیحیان اختلاف وجود دارد. اگر گفته شود که مسیح برای تمام جهانیان جان داد، پس چرا همه نجات نمی یابند؟ و اگر تنها برای عده معدودی جان سپرد، پس عدالت خدا چه می شود؟

در این جا به دو دیدگاه کلی اشاره می شود:

1 - مسیح تنها برای برگزیدگان جان داد؛ یعنی خداوند از ابتدا اراده کرد که از طریق کفاره فقط برگزیدگان را نجات دهد و در نتیجه تنها آنها نجات می یابند. در مذهب پروتستان ، کالونی ها این عقیده را دارند و به این نظریه خاص گرایشی گفته می شود.

2 - مسیح برای همه جهانیان جان داد؛ آیات زیادی در کتاب مقدس این دیدگاه را تایید می کند:

«اینک بره خدا که گناه جهانرا بر می دارد»، (133) «که خود را در راه همه فدا داد»، (134) «فیض خدا که برای همه مردم نجات بخش است ظاهر شده»، (135) «تا به فیض خدا برای همه ذائقه موت را چشید»، (136) «و اوست کفاره به جهت گناهان ما و نه گناهان ما فقط، بلکه به جهت تمام جهان نیز». (137)

بنابراین ، مطابق این دیدگاه ، مرگ مسیح کفاره همه انسان ها است و می تواند همه را از اسارت گناه نجات دهد،<sup>(138)</sup> اما در نجات یک ترتیب منطقی وجود دارد و آن این که شخص ، نخست باید بپذیرد که مسیح برای او مرده است تا بتواند از مزایای مرگ او بهره مند شود و این پذیرش ، همان نجات است .<sup>(139)</sup>

## 2 - رستاخیز مسیح :

همان گونه که پیشتر اشاره شد، کار مسیح برای نجات به مرگ او محدود نمی شود، بلکه شامل رستاخیز و صعود و نشستن او به دست راست خدا نیز می شود و همه این امور چهارگانه در نقشه نجات دارای اهمیت بالایی هستند.

مطابق آموزه های کتاب مقدس ، عیسی در روز جمعه در مکانی به نام جلجلتا مصلوب گردید. پس از مرگ ، او را در قبر گذاشتند و سنگی بر قبر او نهادند. در صبح یکشنبه ، مریم مجدلیه که به دست مسیح هدایت یافته بود و مریم ، مادر یعقوب ، برای تدهین وی با هنوط بر سر قبر آمدند اما قبر را خالی یافتند؛ عیسی از قبر برخاسته و دوباره زنده شده بود و پس از اندک زمانی به آسمان صعود کرد و به دست راست خدا نشست .<sup>(140)</sup>

عیسی در همان روز قیام ، خود را به عده ای از شاگردانش در اورشلیم نمایاند و آنها را از حیات خود مطمئن ساخت . او برای مدت چهل روز گاهی به افراد و گاهی به جماعت ها و حتی یک بار در حضور بیش از پانصد نفر، خویشان را نمایان کرد. او در این مدت همواره از ملکوت خدا سخن می گفت . سپس به شاگردانش فرمود چند روزی در اورشلیم بمانند تا به قدرت روح القدس ، از اعلی آراسته شوند، و سپس بروند و پیام نجات را به مردم جهان ابلاغ کنند.

آنگاه گفت : «از این پس تا انقضای عالم هر روز همراه شما هستم .» سپس به آسمان صعود کرد و از دیده ها ناپدید شد .<sup>(141)</sup>

## اهمیت رستاخیز

رستاخیز از آموزه های اساسی مسیحیت به شمار می آید؛ به گونه ای که بدون آن ، ایمان باطل ، <sup>(142)</sup> و رسولان شاهدان دروغین <sup>(143)</sup> هستند <sup>(144)</sup> بنابراین ، «لازم بود از مرگ برخیزد تا بتواند پادشاه و نجات دهنده باشد و بتواند به اسرائیل توبه و آمرزش گناهان بدهد.» <sup>(145)</sup> به تعبیر پولس ، مرگ مسیح ما را با خدا آشتی داد و حیات او ما را تکمیل کرد. <sup>(146)</sup>

رستاخیز مسیح نشان می دهد که او فرزند خدا و آشتی دهنده عالم است . «این قیام چون مهر خدا تمامی اقوال و اعمال وی را ثابت می گرداند؛ ما را یقین می نماید که خدا قربانی وی را برای رفع گناهان مردم پذیرفته و حاضر است که گناهان همه کسانی را که در حقیقت به وی ایمان آورند ببخشد و ایشان را نجات دهد.» <sup>(147)</sup>

مسیح ، پس از قیام تا ابد زنده است و به وسیله قدرت روح القدس برای همیشه همراه شاگردان خواهد بود.

او همه جا حاضر است و مشتاق کسانی است که به سویش آیند تا آنها را نجات بخشد. <sup>(148)</sup> گفتنی است قیام مسیح یک قیام «بدنی» از یک مرگ «واقعی» بود و ایمان و نجات ما به این معجزه وابسته است . <sup>(149)</sup>

3 و 4. صعود مسیح به آسمان و نشستن او به دست راست خدا:

بعد از رستاخیز، این دو رویداد مهم و متفاوت رخ داد. صعود، بازگشت مسیح به آسمان با بدن زنده است ؛ و نشستن بر دست راست خدا، عمل خدای پدر است که به وسیله آن ، مسیح زنده شده را بر دست راست خود نشانید و عالی ترین مقام را به او بخشید. <sup>(150)</sup>

در اعتقادنامه نیکیه چنین آمده است :

در روز سوم برخاست و به آسمان عروج کرد. او در سمت راست پدر نشست و دوباره با جلال و عظمت برای داوری زندگان و مردگان خواهد آمد و سلطنت او پایان نخواهد داشت .<sup>(151)</sup>

مسیح با بدن پر جلال خود در برابر چشمان شاگردانش به آسمان بالا رفت و بدین وسیله ، کار نجات بشر به طور موفقیت آمیزی انجام یافت . او اکنون در جلال خود، در دست راست پدر شفیع ما است و در آسمان از ما دفاع می کند و سرانجام ، جلال او با «آمدن تسلی دهنده دیگر» که روح القدس است ، تکمیل می شود «یوحنا، 14:26». پس امروز که خداوند از لحاظ بدنی از ما جدا شده ، می توانیم به وسیله خدمت روح القدس که آمده تا برکات مسیح را نصیب ما سازد از حضور مسیح برخوردار شویم .

به این وسیله عیسی می تواند با تمام مردم ، بدون هیچ محدودیتی ، ارتباط داشته باشد تمام این برکات عالی را مدیون صعود و جلال یافتن مسیح هستیم .<sup>(152)</sup> و روح القدس است که در زمان حاضر، نقش برجسته ای را برعهده گرفته است . او در قلب گناه کاران کار می کند تا آنها را به توبه ترغیب نماید؛ زیرا بدون ترغیب او هیچ کس نمی تواند تصمیم به توبه بگیرد. روح القدس پس از توبه و ایمان بندگان ، آنها را از نو متولد می کند «تولد تازه» و در آنها ساکن می شود تا کار تقدیس را آغاز کند.<sup>(153)</sup>

## فصل دوم : عوامل نجات

پس از آشنایی با ماهیت نجات ، در این فصل به بررسی عواملی می پردازیم که می توانند کار نجات بخش مسیح را در درون قلب ها فعال سازند و انسان را به رهایی و رستگاری برسانند.

آیین ها و مذاهب مسیحی در شمارش عوامل و راهکارهای نجات و چگونگی آنها، با یکدیگر اختلاف دارند. از این رو، نمی توان رویه واحدی را که مورد قبول همه باشد ارائه داد. با این حال ، در این جا به عواملی اشاره می کنیم که ضرورت وجود آنها را همه می پذیرند و مورد تاکید قرار می دهند. در این راستا، عوامل نجات را در ذیل دو عنوان کلی به بحث می گذاریم :

الف) عواملی که از جانب خدا اتخاذ شده اند:

1 - برگزیدگی ؛

2 - دعوت ؛

3 - تجدید حیات «تولد دوباره».

ب) عواملی که از جانب انسان اتخاذ می شوند:

1 - ایمان ؛

2 - توبه ؛

3 - عمل .

## الف) عوامل الاهی :

### 1 - برگزیدگی

در الهیات مسیحی ، برگزیدگی به این معنا است که خداوند برخی از مردم را جدا ساخته و آنها را برای حیات ابدی معین فرموده است . (154)

به عبارت دیگر ، «خدا از طریق فیض الاهی ، خود عده ای را که از قبل می شناخت برای نجات در عیسی مسیح برگزید.» (155)

بنابراین ، برگزیدگی بر دو پایه استوار است :

نخست ، بر پایه فیض الاهی ؛ فیض خدا همان اظهار لطف و رحمت او است نسبت به بندگان گناهکار؛ یعنی خداوند گناهکاران را در حالتی که لیاقت و استحقاق ندارند خلاصی می بخشد. (156)

بنابراین ، سبب انتخاب خدا تنها محبت او است نه نیکی بندگان ؛ چرا که همه در پیشگاه او فاسد و گناهکارند. (157)

«زیرا همه گناه کردند و از جلال خدا قاصر می باشند و به فیض او مجاناً عادل شمرده می شوند؛ به وساطت آن فدیة ای که در عیسی مسیح است.» (158)

پولس در جاهای متعددی اشاره می کند که نجات تنها بر پایه فیض قرار دارد. «زیرا محض فیض نجات یافته اید و به وسیله ایمان ، و این از شما نیست ، بلکه از بخشش خدا است و نه از اعمال ، تا هیچ کس فخر نکند...» (159)

دومین پایه برگزیدگی ، علم پیشین خدا است ؛ یعنی خداوند تنها کسانی را برمی گزیند که می داند آنها مسیح را می پذیرند «خداوند ما را در مسیح و به خاطر او برگزیده است ؛ به گونه ای که کسانی که از قبل با ایمان در مسیح جا

گرفته اند، انتخاب می شوند. اما کسانی که خارج از مسیح اند، رد می شوند.»  
(160)

کتاب مقدس نیز برگزیدگی را بر اساس پیشنهادی خدا قرار داده است. (161)

البته در تعریف و تفسیر پیشنهادی دو رویکرد متفاوت وجود دارد:

آرمینوس ها معتقدند خدا می داند که انسان ها در برابر دعوت او چه واکنشی از خود نشان خواهند داد و بر اساس آن ، عده ای را که به دعوت او پاسخ مثبت می دهند از پیش انتخاب می کند.

اما کالونی ها می گویند خدا از ابتدا با نظر لطف و رحمت به عده ای می نگرد و آنها را برمیگزیند.

مطابق این رویکرد، برگزیدگی فقط کار خدا است و هیچ ارتباطی به علم پیشین الاهی درباره شایستگی انسان ها ندارد. (162)

بعضی ، رویکرد دوم را نمی پسندند و آن را با عدالت الاهی مغایر می دانند و معتقدند عدالت ، اقتضا می کند خداوند با مردم مطابق اعمالشان رفتار نماید. اما در جواب این عده می توان گفت اگر خداوند همه مردم را رها کند تا هلاک گردند، عادلانه رفتار کرده است ؛ زیرا هم مردم گناهکار و مستوجب هلاکتند. در این صورت ، برگزیدگی عده ای خاص از آنها موجب ظلم بر دیگران نخواهد بود؛ چون خدا با انتخاب نکردن دیگران ، مجازات و قصاصشان را افزایش نمی دهد، بلکه رهایشان می کند تا به مکافات خود برسند، مانند هنگامی که کسی را انتخاب نکرده باشد. (163)



## 2 - دعوت (vacation)

دانستیم که فیض الاهی سبب فراهم آمدن نقشه نجات شد. در این نقشه ، ابتدا برگزیدگی و سپس دعوت قرار دارد. خدا با عمل پرفیض خود از مردم می خواهد نجاتی را که در مسیح است ، با ایمان قبول کنند. او از همه دعوت می کند، اگر چه می داند که عده ای آن را نمی پذیرند.

«روح القدس به زور در قلب مردم رخنه نمی کند، بلکه از آنها دعوت می کند به سوی او بروند. این امر در علم کلام مسیحی به «ندا دادن»<sup>(164)</sup> یا «خواندن»<sup>(165)</sup> معروف است .

پیروان آرمینیوس و کالون هر دو بر این باورند که قدم اول در نجات را خدا برمی دارد؛ خدا دعوت را به عمل می آورد.»<sup>(166)</sup>

## انواع دعوت

در مسیحیت دعوت بر دو قسم است :

الف) دعوت کلی ؛ این نوع دعوت ، آزاد و عمومی است و با اعلام کردن انجیل صورت می پذیرد تا به سبب آن ، گناهکاران به پذیرفتن نجات ترغیب شوند.

«در روز آخر که روز بزرگ عید بود، عیسی ایستاده ندا کرد و گفت هر که تشنه باشد نزد من آید و بنوشد.»<sup>(167)</sup>

در این آیه ، مخاطب حضرت عیسی همه مردم بودند که به شاگردی آن حضرت فراخوانده شدند. در آیه دیگری به شاگردانش می گوید: بروید و همه مردم را شاگرد من سازید.<sup>(168)</sup>

ب) دعوت نتیجه بخش ؛ این نوع دعوت همیشه موثر و منتهی به نجات خواهد بود<sup>(169)</sup> و در کتاب مقدس نیز آیاتی بر آن دلالت می کند:  
«آنانی را که از قبل معین فرمود ایشان را هم خواند.»<sup>(170)</sup>

چارلز اسپر جان در بیان تفاوت این دو نوع دعوت می نویسد:  
دعوت کلی انجیل مانند رعد و برق پراکنده است که گاهی در شب های تابستان می بینیم «زیبا و دلپذیر.» آیا تا حالا کسی شنیده که این برق پراکنده به چیزی اصابت کند؟ اما دعوت مخصوص مانند برق تیزی است که از آسمان فرومی آید و به جایی اصابت می کند؛ تیری است که به درز ذره می خورد.<sup>(171)</sup>

وسایل دعوت

راه های گوناگونی برای دعوت وجود دارد:

خداوند توسط کلام دعوت می کند؛<sup>(172)</sup>

خداوند با روح خود دعوت می کند؛<sup>(173)</sup>

روح القدس ، گناهکار را ترغیب می کند تا مسیح را بپذیرد؛

خداوند خادمین خود را برای دعوت به کار می گیرد.<sup>(174)</sup>

یونس نمونه خوبی است و نشان می دهد که خداوند چگونه توسط یک

انسان ، یک شهر را توبه می دهد. خداوند با اعمال الهی خود که برای مردم

انجام می دهد، آنها را به نیکویی و توبه دعوت می کند،<sup>(175)</sup> ولی اگر موثر نشد

کارهای شدید انجام می دهد تا شاید توبه کنند.<sup>(176)</sup>

## هدف از دعوت

هدف از دعوت الاهی این است که ما انسان ها از گذشته خود توبه کنیم<sup>(177)</sup> و به خدای یگانه ایمان آوریم<sup>(178)</sup> تا در سایه این دو، اصلاح شویم ، کارهای خوب انجام دهیم و به نجات و رستگاری ابدی برسیم .

### 3 - تجدید حیات

همانگونه که در مباحث گذشته گفته شد، به اعتقاد مسیحیت ، آدمیان در اثر گناه نخستین دچار مرگ روحی شده اند. سپس ، این پرسش مطرح می شود که چگونه انسان های مرده می توانند به دعوت خدا پاسخ دهند؟

در پاسخ گفته می شود:

دعوت نتیجه بخش «فیض موثر را با خود همراه می آورد و به انسان دعوت شده قدرت می بخشد تا با ایمان ، به نجات دهنده لبیک بگوید؛ این فیض ، فیض تجدید حیات است.»<sup>(179)</sup>

تجدید حیات ، تغییری است که خداوند در نفس و قلب انسان به وجود می آورد. او قلب انسان را از مرگ به حیات منتقل می کند؛ به گونه ای که پس از آن ، نفس انسان به جای تمایل به شرارت و بدی ، به قداست متمایل می گردد و حیات الاهی در او متبلور می شود.<sup>(180)</sup>

انسان ها در تجدید حیات هیچ نقش فعالی ندارند، بلکه روح القدس در قلب انسان حیات نویی را می دمد<sup>(181)</sup> و به او حیات ، طبیعت ، شخصیت و خلقت تازه ای می بخشد و در نتیجه شخص ، عضوی جدید از اعضای خانواده خدا محسوب می گردد.<sup>(182)</sup>

در این هنگام ، روح القدس در شخص مومن ، ساکن می شود و مرحله تقدس را آغاز می کند؛ تولد تازه ، شروع زندگی تازه و تقدس ، ادامه و پیشرفت زندگی تازه به سوی رشد و کمال است .<sup>(183)</sup>

### ضرورت تجدید حیات

برای رسیدن به نجات ، این تغییر بایسته است ؛ زیرا انسان گناهکار قداست را دوست ندارد و به آن رغبت نشان نمی دهد و تا وقتی در آن حال باشد، نمی تواند با قلب صادق ، کفارہ مسیح را بپذیرد و از آن بهره مند شود. و نیز توانایی ندارد که زندگی پاکی را که انجیل می خواهد داشته باشد.<sup>(184)</sup>

ضرورت تجدید حیات ، تغییری است که باعث زندگی جدید می شود، ولی گناهکار در حالت طبیعی اش همانند شخصی که به لحاظ جسمی مرده باشد، دچار مرگ روحانی شده و از درک اموری که به آن سوی طبیعت مربوط می شود مانند خدا و نجات ، ناتوان است و با آنها شادمان نمی گردد. از این رو به زندگی روحانی جدیدی نیازمند است .<sup>(185)</sup>

از سوی دیگر، قدوسیت شرط اساسی مصاحبت با خدا است<sup>(186)</sup> و انسانی که تولد تازه نیافته ، ذاتا فاسد و خطاکار است و نمی تواند با خدا مصاحبت داشته باشد.<sup>(187)</sup>

تغییر اخلاقی انسان تنها به وسیله عمل روح القدس ممکن است . روح القدس به قلب انسان خلقت جدیدی می بخشد و حیات و ذات الاهی را در انسان وارد می کند. کتاب مقدس این تجربه را تولد تازه می خواند که به وسیله آن انسان فرزند خدا می گردد.

بنابراین ، تا انسان ها به واسطه فیض خدا از تولد دوباره برخوردار نشوند، نمی توانند ملکوت خدا را مشاهده کنند.

عیسی به نیکو دیموس گفت: «آمین آمین به تو می گویم، اگر کسی از سر نو مولود نشود ملکوت خدا را نمی تواند دید.»<sup>(188)</sup>

## ب) عوامل انسانی:

در فرهنگ مسیحیت، فرقه پروتستان عوامل انسانی نجات را در عامل «بازگشتن» خلاصه کرده، آن را به «برتافتن از گناه و رفتن به سوی خدا»<sup>(189)</sup> معنا می کند.

بازگشت دارای دو جنبه مثبت و منفی است که جنبه مثبت «برگشت به سوی خدا» را ایمان و جنبه منفی آن «برگشت از گناه» را توبه می نامند.<sup>(190)</sup> در برابر، فرقه های کاتولیک و ارتدوکس معتقدند برای نجات، ایمان به تنهایی کفایت نمی کند و باید ایمان با عمل قرین گردد. بنابراین، این دو فرقه افزون بر ایمان و توبه، عمل را نیز بر عوامل نجات می افزایند.<sup>(191)</sup> در اینجا یکایک این عوامل را بررسی می کنیم:

### 1 - ایمان (faith)

در کتاب مقدس، ایمان سرآمد همه فضایل به شمار می آید؛ ما تنها به وسیله ایمان نجات می یابیم:

«... به خداوند عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانه ات نجات خواهید یافت.»<sup>(192)</sup>

و به وسیله ایمان در روح قوی می گردیم<sup>(193)</sup> و به وسیله ایمان تقدیس می شویم:

«... بلکه محض ایمان دلهای ایشان را طاهر نمود.»<sup>(194)</sup> ایمان ما را محفوظ و پایدار می دارد: «... زیرا به ایمان قائم هستید»<sup>(195)</sup> و سبب شفا یافتن ما<sup>(196)</sup> و

پیروزی بر مشکلات می شود. <sup>(197)</sup> سرانجام در قاموس کتاب مقدس ، بی ایمانی گناهی بس بزرگ و نابخشودنی به حساب می آید. <sup>(198)</sup>

## ماهیت ایمان

مکتب ها و اندیشمندان مسیحی ، درباره حقیقت ایمان ، برداشت های متفاوتی دارند که ما تنها به بررسی دیدگاه های شاخص کاتولیک و پروتستان می پردازیم :

### 1 - دیدگاه کاتولیک :

این دیدگاه را در قالب نظریه توماس آکویناس «1225 - 1274» بررسی می کنیم : عناصر اصلی نظریه او در تحلیل های جدید کاتولیکی اندیشمندانی نظیر پاسکال و ویلیام جیمز دیده می شود.

### 2.3. توبه (penitence)

عناصر عمده نظریه آکویناس درباره ایمان : <sup>(199)</sup>

الف) ایمان تصدیق گزاره های وحیانی و قبول قلبی آنها است . آکویناس دو پدیده وحی و ایمان را در ارتباط با هم تحلیل می کند و می گوید:  
وحی عبارت است از مجموعه ای گزاره که به وسیله خداوند به رسول خود القا شده است .

این گزاره ها در کتاب گرد آمد و مؤمنان کسانی هستند که به این گزاره ها باور دارند. ایمان ماهیتی معرفتی دارد و عبارت است از تصدیق گزاره های وحی شده و قبول قلبی آنها. <sup>(200)</sup>

برابر این تعریف ، برداشت آکویناس از وحی گزاره ای است ؛ یعنی خداوند در فرایند وحی یک سری گزاره و قضایایی را به پیامبران نازل می فرماید که

اگر این عمل توسط خدا صورت نمی گرفت ، عقل و توانایی های آدمیان هرگز به مضامین آن گزاره ها دست نمی یافت . مطابق این تعریف از وحی ، طبعاً ایمان هم متناسب با آن ، شناخت آن مجموعه و تصدیق و باور قلبی آنها خواهد بود. (201)

ب) ایمان نوعی باور و آگاهی است که بین معرفت «= علم science» و رای و گمان (opinion) قرار دارد؛ یعنی ایمان نه در حد بالای معرفت علمی است و نه در حد پایین رایی و گمان ؛ زیرا معرفت در معرفت شناسی عبارت است از «باور صادق موجه» و آن یعنی اعتقادی مطابق با واقع که شواهد و دلایل کافی بر صدق آن وجود دارد؛ به گونه ای که هر کسی از آن شواهد و مدارک آگاه شود، صدق قضیه مورد نظر را بدون تردید می پذیرد. اما معرفتی که در ایمان وجود دارد، دو شرط نخست را دارد، یعنی مومن باور صادق دارد، اما صدق باورش دارای شواهد و دلایل کافی نیست . برای مثال ، حضور خداوند آنقدر ملموس نیست که بتوان دلیلی قاطع برای علم به وجودش اقامه کرد؛ زیرا در برابر آن ، شواهدی مانند شرور وجود دارد که باعث سستی شواهد صدق گزاره مربوط به خدا و صفات او مانند خیر مطلق و قدرت مطلق می شود. بدین جهت ، آکویناس معتقد است که «در ساحت معرفتی با وجود این شواهد ناقص ، نباید اعتقاد و جزم به اوصاف کمال خداوند داشت و اگر هم اعتقادی حاصل شود، غیر معقول است.» (202)

بنابراین ، ایمان از آن جهت که بر شواهد ناکافی و ناقص مبتنی است ، از حیث معرفتی در مرتبه ای پایینتر از علم قرار می گیرد. اما نباید آن را تا حد رایی و گمان تنزل داد. رایی به اعتقادی گفته می شود که دلیل و شاهی ندارد



و احتمال خلاف در آن می رود، در صورتی که ایمان هرگز بدون شاهد نیست و هیچگاه احتمال خلاف و تردید در آن راه ندارد.

منظور از شاهد دو قسم است :

عقلی و تجربی .

اگر ادعا کردیم که «علی در این جا نشسته است» و از ما دلیل و شاهد طلب شد، می توانیم با اشاره حسی نشان داد، آن را اثبات کنیم . در این جا به قضیه مذکور معرفت داریم و شاهد تجربی کافی نیز برایش ذکر کرده ایم ، ولی اگر در همین حال ادعا کنیم که «علی در جای دیگر نیست» در اینجا نمی توان شاهد تجربی اقامه کرد، بلکه باید شاهد عقلی آورد؛ علی در یک آن نمی تواند در دو جا وجود داشته باشد.

علی در اینجا است ، پس علی در جای دیگر نیست . در اینجا نیز ما به قضیه مذکور معرفت داریم ، اما شاهدمان عقلانی است و نه تجربی . البته شواهد تجربی بر دو دسته اند: شواهد تجربی بیرونی و شواهد تجربی درونی . از این رو به اعتقاد آکویناس ، عارف همانند فیلسوف به وجود خداوند معرفت دارد نه ایمان ؛ عارف با استناد به شواهد تجربی درونی و فیلسوف با استناد به شواهد عقلی . (203)

ج) متعلق ایمان عالم غیب است ؛ اختلاف ایمان و وحی در ناحیه شواهد سبب این اعتقاد آکویناس شد که علم از آنجا که دارای شواهد کافی است به مشهودات تعلق می گیرد، اما ایمان به عالم غیب تعلق دارد؛ زیرا شواهد ناکافی دارد. از این رو، شخص واحد نمی تواند به یک چیز هم عالم باشد و هم مومن ؛ چرا که آن چیز یا شواهد کافی دارد و یا شواهد کافی ندارد. در صورت نخست متعلق علم و در صورت دوم متعلق ایمان می باشد.

اما یک قضیه نسبت به دو شخص می تواند متفاوت باشد، به این صورت که نسبت به یک شخص متعلق ایمان و نسبت به شخص دیگری متعلق علم باشد؛ نظیر قضیه «خدا وجود دارد» که برای فیلسوف ، متعلق علم و برای بسیاری از مردم ، متعلق ایمان است . (204)

(د) ایمان به واسطه اراده انسانی تحقق می یابد و این اراده مسبوق به فیض الاهی است .

تا اینجا دانستیم که بنا بر نظریه آکویناس ، ایمان باور صادقی است که شواهد کافی برایش وجود ندارد. حال این پرسش مطرح می شود که آیا به اعتقاد آکویناس ، ایمان امری نامعقول و ناموجه است و باید از آن دست کشید و یا این که دارای توجیه عقلانی است ؟

آکویناس می گوید: ایمان دارای توجیه عقلانی است و راهی که برای جبران ضعف شواهد و توجیه ایمان در پیش می گیرد، دخالت دادن عنصر اراده و خواست آدمی است .

به اعتقاد او، در فرایند ایمان «عنصر اراده و خواست آدمی دخالت می کند و در اثر آن ، عقل انسان چنان موکد و سخت به وجود خداوند و دیگر اصول دینی اعتقاد پیدا می کند که به اطاعت محض او از خداوند منجر می شود. ایمان ، کار عقل است و همان تصدیق به حقیقت الوهی ، اما تصدیقی که ریشه در خواست آدمی دارد. پس خواست و اراده ما است که به کمک فقدان مدارک کافی آمده ، نقص آنها را جبران می کند.» (205)

با توجه به دیدگاه آکویناس ، دائرة المعارف کاتولیک درباره وحی می

نویسد:

«وحی را می توان به عنوان انتقال برخی حقایق از جانب خداوند به موجودات عاقل از طریق وسایلی که ورای جریان معمول طبیعت است ، تعریف نمود.»<sup>(206)</sup>

برابر این برداشت ، ایمان نیز پذیرش بی چون و چرای آن حقایق و حیانی از جانب انسان است . از این رو، شورای واتیکان در سال 1870 م ایمان را اینگونه تعریف کرده :

«یک کیفیت ماوراءالطبیعی که به واسطه آن ، در حالی که لطف خداوند شامل حال ما گردیده و به مدد ما شتافته است ، باور کنیم که چیزهایی که خداوند وحی کرده ، همه واقعی هستند.»<sup>(207)</sup>

نقشی که این دیدگاه به اراده در ایمان داده است ، زمینه ای برای شماری از نظریه های جدید در باب ایمان شد که به نظریه های اراده گرانه در باب ایمان مشهور شده اند؛ مانند نظریه های بلز پاسکال ، ویلیام جیمز، تنت ، و...<sup>(208)</sup>

2 - دیدگاه پروتستان :

مارتین لوتر، بنیان گذار اصلاح کلیسا، ایمان را همان اعتماد (trust) به خدا می داند. ایمان ، یعنی «اعتماد همه جانبه به فیض الاهی و عشق و محبت آشکار به عیسی مسیح.»<sup>(209)</sup>

به اعتقاد وی ، باور دو کاربرد دارد:

«یکی به معنای باور یک گزاره (belief that) و دیگری به معنای باور به کسی (belief in) و روح ایمان برخلاف آکویناس ، باور به کسی است نه باور به یک گزاره ، اختلاف لوتر با شورای واتیکان نیز در همین نکته است که آنها باورهای گزاره ای را مقدم می دانند، اگرچه تصریح می کنند که این باورهای گزاره ای باید بر اساس باور به کسی «خدا» فراهم آیند.

لوتر گوهر ایمان را باور به خدا می گیرد و باور به گزاره های وحیانی را در مرتبه بعد قرار داده ، آنها را برای گوهر ایمان لازم نمی شمارد. (210)

ریچارد سویین برن ، تفسیری از کلام لوتر ارائه می دهد که مطابق آن ، نظریه لوتر بر همان نظریه آکویناس استوار می گردد. به این معنا که سویین برن اعتماد را به معنای علم به خیرخواهی خداوند معنا کرده ؛ علمی که شواهدی بر خلاف آن در طبیعت یافت می شود. با این همه ، بر اساس خواست و اراده خود به خدا ایمان آورده ، به او اعتماد می کنیم . (211)

جان هیک در تفسیر کلام لوتر می نویسد:

مارتی لوتر نقطه شروع ایمان را پاسخ به پرسش از وجود خدا نمی داند و مفهوم اعتماد لوتر به معنایی که سویین برن گفته نیست .

از نگاه لوتر، وجود خدا آنقدر روشن است که نیازی به استدلال و برهان بر وجودش نیست . ایمان از نگاه او دانستن وجود خدا نیست ، بلکه دل سپردن و اعتماد به خدای آشکار است . مطابق این تفسیر از کلام لوتر، نظریه او از مجموعه نظریه های گزاره ای در باب ایمان خارج می شود و در مقابل آنها قرار می گیرد. (212)

## نظریه جان هیک درباره ایمان

جان هیک ، متکلم پروتستانی معاصر، نظریه ای درباره ایمان ارائه داده که طرفداران زیادی در میان این فرقه دارد.

مدافعان این نظریه ، پیشینه آن را به اندیشه مصلحان کلیسا، یعنی لوتر و کالون و دیگران ، و حتی جلوتر، به کلیسای نخستین بر می گردانند.

مطابق این نظریه ، وحی به حوادثی گفته می شود که در اثر دخالت خداوند در تاریخ به وجود می آید «مضمون وحی مجموعه ای از حقایق درباره خداوند نیست ، بلکه خدا از راه تاثیر گذاشتن در تاریخ به قلمرو تجربه بشری وارد می گردد.»<sup>(213)</sup>

از این رو، وحی از مقوله حادثه است نه گفتار.

بنابراین تفسیر از وحی ، ایمان از سنخ تصدیق چند گزاره وحیانی نخواهد بود، بلکه «شناخت اختیاری فعل خداوند در تاریخ بشر است و شامل دیدن ، ادراک کردن یا تعبیر حوادث به طریقی خاص است.»<sup>(214)</sup>

بنابراین ، ایمان از سنخ دیدن و تجربه کردن است . ایمان شناخت و تجربه آن حوادث وحیاتی است و خداوند با آن حوادث وحیانی در قلمر تجربه بشر قرار می گیرد.

مراد او از «شناخت اختیاری فعل خداوند» آن است که ظهور خدا در جهان نه چنان آشکار است که همه به راحتی آن را ببینند و متقاعد شوند، و نه چنان مستور و پنهان از دیدگان است که رهروان راستین کوی او از شناختش باز مانند؛ زیرا در هر یک از این دو حالت ، جایی برای اختیار و اراده انسان باقی نمی ماند.

در صورت نخست ، بدون اراده ایمان می آورد و در صورت دوم ، ایمان نمی آورد و اگر هم ایمان برایش حاصل شود، ایمانی کورکورانه خواهد بود. «از این رو، فرایند آگاهی یافتن نسبت به خداوند، اگر نخواهیم که استقلال شکننده شخصیت انسانی در هم شکسته شود، باید متضمن پاسخ آزادانه خود فرد از روی بینش و رضایت باشد.»<sup>(215)</sup>

اما منظور جان هیک ، از حوادث و حیانی و تعبیر آنها، این است که ما روزانه حوادث بی شماری را می بینیم و از کنارشان به آسانی عبور می کنیم ، اما گاهی اوقات ، تجربه ای در این حوادث رخ می دهد که انسان در آنها دست خدا را مشاهده می کند؛ به گونه ای که آن حادثه پس از آن تجربه در حادثه ای رخ دهد، انسان حضور خدا و صفات او را ادراک می کند. هرگاه این نوع تجربه در حادثه ای رخ دهد، انسان حضور خدا و صفات او را ادراک می کند. وی برای تبیین این مساله از اصطلاح (experiencing as) «چنین تجربه می کنم» استفاده می کند . وی این واژه را از اصطلاح (seeing as) «چنین می بینم» که لودیک ویتگنشتاین آن را به هنگام بحث از مساله معرفت شناسی تصاویر دو پهلو و معنادار (puzzle pictures) به کار می برد، عاریت گرفته است . برای مثال ، صفحه ای را در نظر بگیرید به ظاهر، پوشیده از نقطه های در هم و برهم است که وقتی در آن خیره می شویم ، ناگهان به صورت تصاویر انسان هایی در می آیند که در میان درختان ایستاده اند، اکنون آن صفحه به صورت تصویری که دارای این نوع خاص از معنا است به چشم می آید و نه به صورت های دیگر.

حال هر وقت به آن صفحه نگاه شود، دیگر معنای خاصی برای شما خواهد داشت و اهمیتی می یابد که قبلا نداشت ؛ یعنی آن نقطه های و خطها مفهومی تازه برای شما دارند.

جان هیک می گوید:

همانگونه که در آن تصویر، این اتفاق روی می دهد، در تجارب ایمانی نیز که فرایند پیچیده تری از دیدن محض است و شامل ادراک و تعبیر آن نیز می شود، می تواند مانند (seeing as) به صورت (experiencing as) در آید؛ یعنی به صورتی درآید که انسان هر وقت آن حادثه را ببیند، آن تجربه تداعی شود؛ یعنی حضور و قدرت خدا را در آن حادث ببیند و تجربه کند. <sup>(216)</sup>

اما مراد جان هیک از تعبیر (interpretation) آن واکنشی است که انسان در موقعیت های مختلف از خود نشان می دهد؛ چه به صورت بیان و گفتار باشد و چه به صورت های دیگر.

بنابراین ، از نظر او ایمان عبارت است از «دیدن حادثه هایی که افعال الاهی هستند و با این حساب ، واکنشی خاص از ما می طلبد که همان عبودیت است» <sup>(217)</sup>

از این رو، جان هیک ایمان را امری تجربی دانسته ، اساس آن را دیدن تعلق و وابستگی به خدا می داند. و در توجیه کنار گذاشتن استدلال و رو آوردن به تجربه گرایی می گوید:

همانطور که پایه های اولیه هر علمی بر اساس مشاهدات تجربی است ، مبادی اولیه کلام هم بر اساس مشاهدات پیامبران شکل گرفته است ؛ مشاهدات پیامبران که بارزترین تجربه های حوادث وحیانی است ، مبنای سنت دینی خاصی قرار می گیرد و ملاک صحت و سقم تجربه های دیگران است. <sup>(218)</sup>

## ابعاد ایمان

با توجه به تحلیل های پیش گفته و نیز تحلیل ها و نظریه های متفاوت دیگری که در این زمینه وجود دارد، می توان گفت گوهر ایمان دارای سه بعد است :

### الف) بعد معرفتی :

ایمان بدون داشتن آگاهی تحقق نمی یابد. شناخت متعلقات ایمان ، شرط ایمان است . به تعبیر پولس ، «می دانیم خدایی هست و به همین به وجود او ایمان می آوریم.»<sup>(219)</sup>

همچنین در مزمور آمده است :

«آنانی که نام تو را می شناسند بر تو توکل خواهند داشت ؛ زیرا ای خداوند، تو طالبان خود را هرگز ترک نکرده ای.»<sup>(220)</sup>

بنابراین ، ایمان بدون داشتن آگاهی ، قدم نهادن در تاریکی و بی اساس خواهد بود.<sup>(221)</sup> از این رو، انسان ها نخست باید حقیقت نجات و عیسی مسیح را بشناسند و آنگاه در پرتو این آگاهی ، قلب شان ایمان بیاورد.

بر این اساس ، ایمان دینی آنچنان نیست که برتراندراسل بیان کرده است ؛ یعنی «اعتقاد چیزی که می دانید آنگونه نیست ،»<sup>(222)</sup> بلکه بر تاملات عقلانی «اعتقاد به صدق یک گزاره یا قضیه» متکی است .

اعتقاد درباره این که خداوند شبیه چیست چگونه می تواند و شخص چگونه می تواند با او ارتباط یابد، ایمان به خداوند و مؤمنان زیستن ، چیزی بیش از تصدیق عقلی اعتقاد به وجود خداوند و اعتقاد به کمال مطلق قدرت ، علم و عدل او است ، اما ایمان به خداوند حداقل مستلزم این گونه اعتقادات است ...



به هر حال ، ایمان دینی مبتنی بر اعتقاداتی است که شخص راجع به متعلق ایمانش دارد. (223)

البته روشن است که مراد از معرفت ، «باور صادق موجه» نیست که هیچ شاهد مخالفی نداشته باشد.

### ب) بعد ارادی :

ایمان افزون بر وجه معرفتی ، متضمن وجه ارادی نیز هست که در قالب تعهد به موضوع ایمان و اطاعت از فرامین ، جلوه گر می شود. (224) این بعد از ایمان به معنای «تسلیم کامل اراده به خداوند مسیح» است . «واژه یونانی و عبری ایمان ، هر دو به معنی انقیاد تام و تسلیم کامل اراده آمده است .» (225)

بنابراین ، ایمان از این حیث شامل سپردن دل به خدا و پذیرفتن مسیح به عنوان نجات دهنده است .

«ای پسر من ، دل خود را به من بده و چشمان تو به راه های من شاد باشد.» (226)

و «بیا بید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید. یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید.» (227)

در تشویق های کتاب مقدس به ایمان به مسیح ، عمل تسلیم شدن مستتر است .

«ایمان آوردن به خداوند بودن مسیح ، به این معناست که او را به عنوان خداوند بشناسیم و نمی توانیم او را خداوند بشناسیم مگر این که خودمان کنار برویم .» (228)

### ج

## ج) بعد عاطفی :

این بعد از ایمان از جنس اعتماد (trust)، عشق و امید است . «پس ایمان ، اعتماد بر چیزهایی امید داشته شده است و برهان چیزهای نادیده .»<sup>(229)</sup>

در ایمان نجات بخش ، افزون بر شناخت و پذیرش حقیقت انجیل ، باید اعتماد به عیسی مسیح را افزود.<sup>(230)</sup> بنابراین ، هرگاه سخن از ایمان به میان می آید، مقصود اعتمادی است که لازمه ایمان است . «در نحوه استعمال عهد جدید نیز معنای ریشه این واژه ، اعتماد است . این واقعیت که ایمان ، اساسا همان اتکا و اطمینان به خداست ، در سوره مهم قهرمانان ایمان [نامه به ] عبرانیان ، باب 11، مورد توجه قرار می گیرد. ساره در آیه 11 به وعده های خدا اطمینان داشت ؛ ابراهیم در آیات 17 - 19 به وعده های خداوند و همه به قدرت معجزه آسای او اتکا داشت ؛ و نوح در آیه 7 به هشدارهای خداوند و ثوق داشت که به ساختن کشتی مبادرت ورزید؛ همین پیام اعتماد بر قدرت و وعده های خدا، آشکارا در اشاره پولس به ایمان ابراهیم [در نامه به رومیان ، باب 4، آیات 16 - 18] آمده است .»<sup>(231)</sup>

اعتماد به خداوند آثار فراوانی دارد؛ از جمله این که به نحو اجتناب ناپذیری در حالات و رفتار متفاوت آدمی بروز می کند؛ به گونه ای که نبود آن حالات و اعمال ، از ضعف و نقصان آن اعتماد حکایت می کند.<sup>(232)</sup>

با توجه به همین جنبه از ایمان ، می توان آن را با اطاعت ، امید، وفاداری ، یقین و امثال آن سنجید. اگر شخصی به فردی اعتماد کند، در این صورت ، به طبع گفته های او را می پذیرد؛ خواسته های او را انجام می دهد؛ به صورت های مختلف با او راز و نیاز می کند؛ امیدوارانه چشم به وعده هایش

می دوزد؛ اتحاد با او را تجربه می کند و مانند آن <sup>(233)</sup> این ها تجلی واقعی آن اعتماد خواهد بود.

در این جا، گفتگو درباره حقیقت و ابعاد ایمان را در قالب یک مثال به پایان می رسانم :

شخصی را تصور کنید که بر روی صخره ای در میان دریای متلاطم و خروشان به دام افتاده ، به گونه ای که هر لحظه خطر غرق شدن او را تهدید می کند. در این هنگام از دور کشتی ای را می بیند که به سمتش پیش می آید. شخص به آن کشتی می نگرد و باور می کند که آن کشتی وسیله نجات اوست «وجه معرفتی ایمان». وقتی اضطرابش شدیدتر می شود، برای بار دوم به کشتی می نگرد و یقین می کند که آن کشتی به موقع آمده و او به آن محتاج است و به همین خاطر، به درگاه خدا شکر می کند «وجه ارادی ایمان».

روشن است که برای نجات آن شخص ، این دو مرحله از ایمان کفایت نمی کنند؛ او باید به آن کشتی اعتماد کند و به قصد نجات سوارش شود. از این رو، اگر به دنبال کشتی نرود، و به آن اعتماد نکند و سوارش نشود، آن کشتی هیچ سودی به حال او نخواهد داشت و هرگز به ساحل سعادت و نجات نخواهد رسید «وجه عاطفی ایمان». با توجه به این مثال ، اعتقاد به مسیح ، پذیرفتن و اعتماد بر او تنها راه نجات است . <sup>(234)</sup>

## متعلقات ایمان

در فرهنگی مسیحی ، نه فقط خدا؛ بلکه عیسی نیز متعلق شایسته ایمان تلقی می گردد.

«ما به عیسی مسیح ایمان آورده ایم تا از راه ایمان به مسیح ، مورد قبول خدا واقع شویم.»

بولتمان درباره تعلق ایمان به خدا و مسیح می نویسد:

«خدا و مسیح در نزد مومن ، دو متعلق متفاوت ایمان نیستند که یا هم رتبه باشند و یا یکی از دیگری تبعیت کند. برعکس ، خدا خود، ما را به مسیح پیوند می دهد.»<sup>(235)</sup>

ایمان به مسیح به عنوان خدا، شامل ایمان به معجزه رستاخیز او نیز می شود. پولس رسول ، شرط رسیدن به رستگاری را این گونه بیان می کند:

«سخن این است که ما اعلام می کنیم . اگر با زبان اقرار دارید که عیسی خداست ، و اگر در قلبتان ایمان دارید که خدا او را پس از مرگ زنده کرده ، در این صورت رستگار خواهید شد؛ زیرا ایمانی که منجر به حقانیت می شود، در قلب جای دارد و اقراری که به رستگاری می انجامد، بر زبان جاری است.»<sup>(236)</sup>

در این گفته ، پولس افزون بر مشخص نمودن ماهیت ایمان ، که وی آن را پذیرش قلبی و اقرار زبانی می داند، متعلق ایمان را اعتقاد به عیسی و رستاخیز او می داند.

بولتمان در این باره می نویسد:

«روشن است که تصدیق عیسی به عنوان خدا به همراه تصدیق معجزه رستاخیز او، یعنی پذیرش صدق این معجزه، ویژگی اصلی ایمان مسیحی است. این دو آموزه، وحدتی درونی را به وجود می آورند. رستاخیز تنها یک رویداد فوق العاده استثنایی نیست، بلکه واقعیتی مربوط به رستگاری بشر است که به واسطه آن، عیسی پروردگار گردید. بی تردید، لحاظ وحدتی درونی، یا یکی از آموزه ها را می توان به تنهایی بیان کرد، یا واقعه رستگاری را می توان به گونه ای متفاوت یا واضح تر بیان کرد. این کلیت همواره در نظر است.»<sup>(237)</sup>

## آثار ایمان

ایمان آثار و نتایج بی شماری دارد که به چند نمونه آن اشاره می شود:  
الف) اطمینان؛ وقتی انسان به وعده های کلام خدا ایمان آورد، در او اطمینان به وجود می آید که بر اثر آن، صلح و سلامتی،<sup>(238)</sup> آرامش<sup>(239)</sup> و شادی<sup>(240)</sup> پدید می آید.<sup>(241)</sup>

ب) فهم حقایق دینی؛ یکی از نتایج ایمان این است که انسان حقایق دینی را به گونه ای می فهمد که می تواند فضل و جمال الهی را مشاهده کند و به معنای آن آگاه شود.<sup>(242)</sup>

بر اثر این فهم، مومن به درجه یقین نایل می آید. یقین از گوهر ایمان نیست، ولی از پیامدهای نیکوی آن به شمار می آید.<sup>(243)</sup>

ج) محبت؛ محبت به خدا و مسیح و روح القدس از نتایج ضروری ایمان است. وقتی فرد فهمید که خداوند از روی لطف و محبت، یگانه فرزند خود عیسی مسیح را به فریادش رسانده تا با فدا کردن جان او را نجات دهد، قلب خود را از محبت او پر می سازد و زندگی اش را برای او خاضع می گرداند.

از این رو، گفته شده است که ایمان با محبت عمل می کند و قلب را پاک می سازد و تعلیم رسولان این بود که ایمان بدون محبت ناشدنی است؛ زیرا بدون ایمان در زیر حکم و داوری شریعت قرار داریم و تا وقتی که اینگونه باشیم، دشمن خداییم و ثمره دشمن خدا بودن مرگ است ... (244)

د) کارهای نیکو: بی تردید، ایمان کارهای نیکو می آفریند. سیرت نیکو، کردار شایسته و اطاعت خدا از نشانه های ایمان حقیقی است و بدون این نشانه ها، ایمان کم سو و مرده می نماید. (245)

عیسی فرمود: «بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند.» (246)

## 2 - توبه (penitence)

توبه یکی دیگر از عوامل ضروری نجات است. ما در این جا به ذکر اهمیت، معنا، ارکان، و ثمرات آن می پردازیم.

اهمیت توبه

موضوع اصلی موعظه یحیی تعمیددهنده (247) و عیسی مسیح و رسولان، توبه کرد. (248) در عهد جدید بر ضرورت و وجوب آن بر همه مردم تاکید شده است. (249) توبه از موضوعاتی است که آسمان کاملان به آن علاقه مند است. (250) توبه، جزو مهمترین موضوعات به شمار می آید؛ زیرا عطای خدا و شرط لازم برای نجات است. (251)

## معنای توبه

واژه توبه بر تحول باطنی و بازگشت به سوی خدا دلالت می‌کند؛ تحولی که برای ورود به ملکوت به آن نیازمندیم .<sup>(252)</sup>

پیشینه تحول باطنی را می‌توان دگرگونی و تغییر در فکر دانست ، یعنی انسان با آگاهی از بخشنده و عادل بودن خدا و منجی بودن مسیح ، و این که گناه چقدر زشت و ناپسند است ، در درون خود نسبت به گناهانی که مرتکب شده ، احساس غم و نگرانی می‌کند و این به معنای تغییر احساسات است .

«غمگین بودن برای گناه و اشتیاق برای بخشیده شدن جزیی از توبه است .»<sup>(253)</sup>

در این دعای حضرت داوود احساس شدیدی وجود دارد: «ای خدا! به حسب رحمت خود بر من رحم فرما؛ به حسب کثرت راءفت خویش گناهانم را محو ساز.»<sup>(254)</sup>

پولس می‌گوید: «الحال شادمانم ، نه از آن که غم خوردید، بلکه از این که غم شما به توبه انجامید؛ زیرا که غم شما برای خدا بود تا به هیچ وجه زیانی از ما به شما نرسد؛ زیرا غمی که برای خداست منشاء توبه می‌باشد به جهت نجات که از آن پشیمانی نیست .»<sup>(255)</sup>

#### 34. اعمال شایسته

از این رو، توبه «غم الاهی برای گناه است. ندامت یک شخص واقعا پشیمان ، از دل شکستگی عمیق برخوردار است ؛ دل شکستگی نه از این که مجازات می شود، بلکه به خاطر گناهی که نسبت به یک خدای مقدس انجام داده است . پولس ، این «غمی که برای خداست» را از غم دنیوی جدا می کند.»<sup>(256)</sup>

پس از شناخت و تغییر احساسات ، مرحله سوم آغاز می شود و آن ، تغییر در میل و اراده و هدف است که انصراف باطنی از گناه را در پی خواهد داشت ؛ به گونه ای که انسان به بخشش و پاک شدن علاقه مند می شود.<sup>(257)</sup>

بنابراین ، در تعریف توبه ای که برای زندگی جاودانی لازم است می توان گفت :

توبه آن است که انسان «قلبا گناه را بغض نماید و از ارتکاب آن کاملاً محزون و پشیمان باشد و کوشش کند که بر خداوند توکل کند و از روح القدس کمک یافته ، از گناه دوری جوید و میطع اراده و اوامر مقدس خداوند یکتا گردد... این همان توبه ای است که آمرزش گناهان را به لیاقت عیسی مسیح حاصل می نماید.»<sup>(258)</sup>

به عبارت کوتاه تر، توبه ، تغییر درونی و قلبی است و به معنای تأسف بر گناه و ندامت بر ارتکاب آن می باشد و متضمن تصمیم بر ترک و جدا شدن از گناه است .<sup>(259)</sup>

نکته ای که باید به آن اشاره کرد این است که بنابر اعتقاد مسیحیت ، توبه ، عطیه خدا و تنها راه ورود به ملکوت است<sup>(260)</sup> و نتیجه قوت و توانایی انسان



نیست ، بلکه به وسیله کلام انجیل و روح القدس ایجاد می شود: «خدا... توبه حیات بخش را عطا کرده است.»<sup>(261)</sup>

از مطالب پیش گفته روشن می شود که توبه حقیقی دارای ارکان ذیل می باشد:

- الف) شناخت گناه و پذیرفتن این امر که ما گناهکاریم ؛
- ب) تاسف و اندوه بر گناه ؛ زیرا گناه تعدی به حقوق خداوند است ؛
- ج) ترک عملی گناه به قصد اصلاح ، طلب مغفرت و تطهیر.<sup>(262)</sup>

#### ثمرات توبه

همانگونه که بیشتر اشاره شد، در جهان مسیحیت ، ایمان و توبه ارتباط تنگاتنگی با هم دارند؛ به گونه ای که تحقق یکی از آن دو منوط به تحقق دیگری است و بدون وجود آن ، محقق نمی شود؛ یعنی توبه واقعی بدون ایمان و ایمان واقعی بدون توبه پدید نمی آید.<sup>(263)</sup>

از این رو، می توان ثمرات ایمان را به پای توبه نوشت . اما مهمترین اثر توبه ، غفران الاهی است . خداوند انسان گناهکار را دوست دارد و از بخشیده شدن گناهانش شادمان می شود. او مؤمنان را می آمرزد و به این سبب ، آنان وارد زندگی جدیدی شده ، فرزندان خدا محسوب می گردند.<sup>(264)</sup>

### 3 - اعمال شایسته

امروزه درباره این مساله که آیا ایمان در نجات و عادل شمردگی کافلی است و یا عمل صالح هم در عدالت موثر است ، در میان طرفداران کلیسای کاتولیک روم و اصلاح طلبان پروتستان ، اختلاف نظر وجود دارد.

پروتستان به پیروی از پولس رسول و نامه های او، آموزه ( justification by faith ) «عادل شمردگی یا برائت از گناه تنها به وسیله ایمان» را مطرح می کند. از این رو برای به دست آوردن نجات نیازی به عمل نمی بینند و معتقدند همین که شخص ایمان آورد اهل نجات می گردد؛ اما کاتولیک ها و ارتدوکس ها معتقدند ایمان بدون عمل هیچ نقشی در نجات ندارد و به رساله یعقوب و دیگر آیات کتاب مقدس استشهاد می کنند. ما در این جا به بررسی بیشتر این دو نظریه می پردازیم .

#### عقاید پروتستان درباره اعمال شایسته

درست است که این فرقه تنها ایمان را سبب فلاح و رستگاری می داند، اما نباید پنداشت که اعمال نیک در نزد آنان ارزش و اعتباری ندارد؛ چرا که به اعتقاد آنها «ایمان لزوما کارهای نیکو به وجود می آورد. ما بدون آن که کاری انجام دهیم نجات می یابیم ، <sup>(265)</sup> ولی نجات می یابیم تا کارهای نیکو انجام دهیم .» <sup>(266)</sup>

بنابراین ، مؤمنان واقعی کسانی اند که به اعمال شایسته روی می آورند و بر این باورند که اعمال به تنهایی موجب نجات نمی گردد، اما شخص نجات یافته را به ارتقا می رساند.

چنان که پولس اعلام می دارد:

هر چند از طریق فیض نجات می یابیم ، ولی نتیجه نجات ما باید اعمال نیک باشد. <sup>(267)</sup> به عبارت دیگر، خداوند به ایمان داران فرصت داده است اکنون که نجات یافته اند، در آسمان گنج هایی بیندوزند <sup>(268)</sup> تا این که دخول در ملکوت جاودانی خداوند و نجات دهنده ما عیسی مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ به دولتمندی به آنها داده شود. <sup>(269)</sup>

و یا به تعبیر این آیه ، «خودمان مانند شخصی که از میان آتش خلاص شود، نجات خواهیم یافت ، ولی اگر کارهای ما از طلا و نقره باشد، پاداش دریافت خواهیم نمود.» <sup>(270)</sup>

علت این اعتقاد را می توان در سر صلیب جستجو کرد؛ چرا که حضرت مسیح بالای صلیب گناهان بشر را بر خود پذیرفت و در لحظه پایانی ، سر خود را پایین انداخت و وقتی جان می داد، فرمود: «تمام شد؛» نجات و رستگاری انسان تمام شد و این نجات نیازی به انجام شریعت و روزه و ریاضت و... ندارد؛ زیرا به طور کامل انجام شده است و ما تنها باید آن را بپذیریم و به آن ایمان بیاوریم . <sup>(271)</sup>

مارتین لوتر که از پیش گامان و رهبران نهضت پروتستان و احیاکننده افکار و عقاید پولس به شمار می آید، در این باره می گوید:

«اعمال صالح ، انسان صالح نمی سازد اما انسان صالح ، اعمال صالح انجام می دهد. اعمال بد، انسان بد نمی سازد اما انسان بد، اعمال بد انجام می دهد. بنابراین ، همیشه ضروری است که ذات یا شخص ، قبل از انجام هر عمل صالحی خودش صالح باشد، و این که اعمال صالح باید از انسان صالح صادر شود؛ چنان که عیسی می گوید:

«نمی تواند درخت خوب میوه بد آورد و نه درخت بد میوه نیکو آورد» <sup>(272)</sup>

در نتیجه ، اعمال ، هیچ کس را عادل نمی گرداند، بلکه انسان پیش از این که بتواند عمل صالحی انجام دهد، باید عادل باشد.

پرواضح است که تنها ایمان می تواند به رحمت محض خدا از طریق مسیح و به وسیله کلمه او، به نحو شایسته و کافی شخص را عادل گرداند و نجات دهد. یک انسان مسیحی برای نجات خود نه به عمل نیاز دارد و نه به شریعت ؛ زیرا به وسیله ایمان از همه شریعت آزاد است و با آزادی کامل و بدون هیچ چشم داشتی ، همه کارها را انجام می دهد و به دنبال چیزی از سود و نجات نیست ؛ چرا که با فیض الاهی و از طریق ایمان بیشتر نجات یافته و از همه چیز بی نیاز شده است ، بلکه تنها به دنبال جلب رضایت خدا است .<sup>(273)</sup>

وی در پاسخ به این پرسش که در عهد جدید بر اعمال تکیه شده است ، می

گوید:

نخستین فرمان که می گوید «تو تنها باید یک خدا را پرستش کنی ،» تنها با ایمان برآورده می شود. اگر از کف پا تا فرق سر تو اعمال صالح باشد، تو خدا را پرستیده ای و فرمان اول را اجرا نکرده ای ؛ زیرا پرستش خدا بدون اسناد جلال حق و همه خوبی ها به او، آنگونه که شایسته اوست ، ممکن نیست ، و این تنها با ایمان قلبی انجام می شود نه با اعمال ؛ با اعتقادات است که ما خدا را تمجید و به حقانیت او اعتراف می کنیم ، نه با عمل .

بر این اساس است که ایمان ، تنها نیکوکاری انسان مسیحی و برآورنده همه فرمان ها است ؛ چون برای کسی که نخستین فرمان را اجرا کند، برآوردن بقیه

آسان است .<sup>(274)</sup>

## عقاید کاتولیک درباره اعمال شایسته

کاتولیک ها برخلاف پروتستان ، بر این اعتقاد پای می فشارند که ایمان و اعتراف به عیسی مسیح ، بدون اعمال تحقق نمی یابد و تنها در قالب عمل نیک است که ایمان متجلی می شود.

از این رو، ایمان زبانی و یا ایمانی که تنها در دل مانده باشد و هیچ گونه بازتابی در بیرون نداشته باشد، را ایمان نجات بخش نمی دانند.

«ولی وی را چگونه اعتراف کنیم ؟ به وسیله عمل به فرمایشات و نشکستن احکام وی ؛ به وسیله تکریم و احترام وی نه تنها با لب هایمان ، بلکه با قلب و تمامی فکرمات نیز؛ زیرا که در اشعیا چنین می فرماید:

«این مردم مرا با لب هایشان تکریم می نمایند ولی دلشان از من دور است ... پس ای برادران ، وی را به توسط اعمالتان اعتراف نماییم ....» «گرچه در آغوشم نیز جمع شوید، اگر احکام مرا نگاه ندارید، شما را از خود دور خواهم کرد و به شما خواهم گفت : «ای گناهکاران از من دور شوید؛ نمی دانم از کجا هستید.» (275)

بنابراین ، کاتولیک ها معتقدند که سعادت ابدی با دو شرط تحقق می یابد:

یکی فیض خدا که در ایمان متبلور است و دیگری اعمال نیک .

مقصود این ها از اعمال نیک ، اعمالی است که کاملاً با احکام خداوند و قوانین کلیسا مطابق بوده باشد. احکام خداوند عبارتند از: ارکان ده گانه عهد عتیق به استثنای احترام روز شنبه و اخلاق کامل مسیحیت .

مراد از قوانین کلیسا آن سلسله از قوانینی است که توسط کلیسا به عهده افراد گذاشته می شود؛ مانند حضور در جشن های کلیسا در طول سال مسیحی

، شرکت در مراسم عشای ربانی ، حضور برای اعتراف و شرکت در مراسم یادبود آخرین شام عیسی علیه السلام دست کم سالی یکبار و خودداری از خوردن گوشت در روز جمعه و سایر روزهای پرهیز و... (276)

در کتاب مقدس ، با مقایسه اجمالی میان نامه های پولس و یعقوب ، به این نتیجه می رسیم که این دو قسمت از کتاب ، ناظر به هم نگاشته شده است .  
تاکید اصلی پولس بر این بود که نجات تنها از طریق ایمان به دست می آید، ولی تاکید یعقوب بر این امر قرار دارد که ایمان بدون عمل هیچ نقشی در نجات ندارد:

«ای برادران من ، چه سود دارد اگر کسی گوید ایمان دارم وقتی که عمل ندارد. آیا ایمان می تواند او را نجات بخشد؟ پس اگر برادری یا خواهری برهنه و محتاج خوراک روزانه باشد و کسی از شما بدیشان گوید به سلامتی بروید و گرم و سیر شوید، ولی ما محتاج بدن را بدیشان ندهد چه نفع دارد؟ همچنین ایمان نیز اگر اعمال ندارد در خود مرده است ... ایمان بدون اعمال باطل است .  
آیا پدر ما ابراهیم علیه السلام به اعمال عادل شمرده نشد وقتی که پسر خود اسماعیل علیه السلام (277) را به قربانگاه گذرانید... پس می بینید که انسان از اعمال ، عادل شمرده می شود نه از ایمان تنها.» (278)

## موانع نجات

همانگونه که ملاحظه شد، در این فصل به عوامل نجات پرداختیم . در مقابل این عوامل ، موانع نجات را می توان در عامل کفر و گناه خلاصه کرد. مقصود از کفر، ایمان نیاوردن به عیسی مسیح و دل نسپردن به او است . کسانی که به آن حضرت ایمان نمی آورند در اسارت گناه ذاتی به سر می برند و اگر احیانا در زندگی روزمره خود به کارهای خوبی دست می زنند، آن کارها نمی توانند آنها را از عذاب الاهی برهانند؛ زیرا کارهایشان با گناه آمیخته است و از خلوص برخوردار نیست .

درباره عوامل گناه نیز باید گفت که مراد از آن ، اعم از گناهان ذاتی و اکتسابی است . بنابراین ، مؤ منانی که مرتکب کارهای ناپسند شده اند، باید پیش از مردن ، توبه کنند و از گناهان خود به درگاه خداوند طلب مغفرت نمایند. اگر چه مؤ منان هرگز به خاطر گناه محاکمه نخواهند شد و داوری آنان تنها بدان خاطر است که اگر کارهای نیکو انجام داده اند پاداش دریافت کنند.

## فصل سوم : آثار و نتایج نجات

در این فصل ، آثار نجات را در دنیا و در لحظه مرگ و پس از مرگ ، به اختصار بررسی می کنیم .

### آثار دنیوی نجات

ایمان مسیحی سبب فراهم آمدن آثاری در دنیا می شود؛ از جمله : عادل شمردگی ، فرزندخواندگی و تقدیس .  
کسانی که این آثار را به دست آورند از فوایدی مانند یقین به محبت خدا، سلامت نفس ، شادی ، فراوانی نعمت ، پایداری و ... برخوردار می شوند. <sup>(279)</sup>  
هنگامی که انسان به دعوت فعال خدا پاسخ گفت و ایمان آورد، اتحادی روحانی و حیاتی با عیسی مسیح به دست می آورد که به سبب آن ، مسیح به عنوان نسل آدم ، وظایفی را که آدم نتوانست انجام دهد، به عهده می گیرد و به نفع بشریت به اجرا در می آورد. نتیجه این اتحاد، قرار گرفتن گناه بر او و منظور شدن عدالت او به حساب ما می باشد <sup>(280)</sup> و همانگونه که عیسی فرزند خدا و مقدس است ، مؤمنان نیز به تبع او فرزند خدا و مقدس می گردند. <sup>(281)</sup>



## 1 - عادل شمردگی (justification)

عادل شمردگی یکی از مباحث بسیار مهم به شمار می آید کاتولیک ها در تعریف آن می نویسند:

«فیض روح القدس این توانایی را دارد که ما را عادل گرداند؛ یعنی ما را از گناهانمان پاک سازد و به واسطه ایمان به عیسی مسیح و غسل تعمید، با عدالت خدا مرتبط گرداند.»<sup>(282)</sup>

پس عادل شمردگی ، به معنای پاک شدن از گناهان است که به سبب آن ، شخص در عدالت خدا قرار می گیرد. این مقام هیچ ارتباطی با توانایی شخص و خواست و اراده آنها ندارد، بلکه همواره با فیض الاهی تواءم بوده و تنها ابزار دستیابی به آن ، ایمان و غسل تعمید است .

پروتستان ها در تعریف عادل شمردگی می نویسند:

«عادل شمردگی آن عمل خدا است که به وسیله آن ، گناهان ما را می بخشد و ما را به مصاحبت و دوستی با خود می برد. او کسی است که در عیسی مسیح و به وسیله مرگ او بر صلیت ، گناه را محکوم کرده ، محبت خود را بر گناهکاران آشکار نموده و جهان را با خودش آشتی داده است.»<sup>(283)</sup>

و در جای دیگر آمده :

«تبریر «عادل شمردگی» بدان معنی است که خداوند شخصی را بار و نیکو گرداند؛ یعنی گناهکار را از حالت گناه به حالت نیکی انتقال دهد.»<sup>(284)</sup>

این حالت نیکی ، همان نجات است که تنها به وسیله ایمان حاصل می شود. این مذهب همانند کاتولیک ، معتقد است که انسان نمی تواند با توانایی ،

شایستگی و یا با اعمال خود در پیشگاه خدا عادل شمرده شود، بلکه این فیض ، تنها به واسطه مسیح و از طریق ایمان اعطا می گردد.»<sup>(285)</sup>

بنابراین ، پایه و اساس عادل شمردگی را باید فیض الاهی دانست که در زندگی سراسر اطاعت و مرگ فدیة وار عیسی آشکار شد. «عدالت بی لکه و شایسته تام این شخصیت الاهی و کار کفاره ای او، پایه عدالت ما را تشکیل می دهند، ما به خون او عادل شمرده شده ایم ؛<sup>(286)</sup> عدالت او بر ما افاضه شده است<sup>(287)</sup>... نکته اصلی این است که عادل شمردگی ما کاملاً بر خدا متکی است و نه بر هیچ چیز ما.»<sup>(288)</sup>

در این باره که چرا انسان خود نمی تواند پایه عادل شمردگی باشد، گفته می شود:

«اطاعت ما از شریعت از محالات است ؛<sup>(289)</sup> خدا اطاعت محض می خواهد.<sup>(290)</sup> و انسان قادر نیست این کار را بکند.»<sup>(291)</sup>

از این رو تنها راه عادل شمردگی ، لطف و فیض خداوند و تنها واسطه آن ، عیسی مسیح و تنها مجرای آن ، ایمان به آن حضرت خواهد بود. نکته ای که باید بدان توجه داشت این است که عادل شمردگی بر دو گونه است :

عادل شمردگی واقعی و عادل شمردگی اعلامی .

عادل شمردگی واقعی آن است که گناهکار با گذاشته شدن عدالت مسیح به حساب او، رسماً عادل و بدون گناه می شود و تنها از همین طریق است که خدای عادل ، شخص گناه کار را عادل می شمارد.

و عادل شمردگی اعلامی آن است که شخص گناه کار در حضور خدا عادل اعلام می شود.»<sup>(292)</sup>

جیمس یوخانان ، در این باره می گوید:

«در عین حال که میان عمل الاهی عادل شمردگی و روند قضایی دادگاه های بشری تشابه هست ، تفاوت فاحشی نیز وجود دارد.

بیانیه یک قاضی بشری صرفا اعلامی است ؛ نمی تواند کسی را در عمل ، بی گناه یا مقصر کند و تنها قادر است شخص را در نظر قانون چنین یا چنان را تبرئه و بی گناه را محکوم کند. در حالی که خدا وقتی کسی را عادل می شمارد کاری می کند که از قدرت قاضی بشری خارج است ؛ نخست ، انسانی را که بیشتر عادل نبوده ، عادل می سازد و سپس در داوری مصون از خطای خویش که حقیقت محض است ، او را عادل اعلام می کند.

بیشتر در این جنبه اعلامی است که عمل الاهی عادل شمردگی با بیانیه قاضی بشری تشابه پیدا می کند. و اختلاف میان این دو مورد در این است که یکی به عدالت نیابتی و دیگری به عدالت شخصی اشاره دارد، ولی هر دو قانونی یا قضایی هستند؛ زیرا با اشاره به قانون یا قاعده عدالت اعلام می شوند که به ترتیب در مورد هر یک صادق است. « (293)

## آثار عادل شمردگی

الف) از بین رفتن مجازات ؛

کسی که عادل شمرده شد محکومیتش از بین رفته ، با خدا مصالحه می کند.

(294)

ب) به دست آمدن رضایت خدا؛<sup>(295)</sup>

ج) محسوب شدن عدالت مسیح به حساب او؛<sup>(296)</sup>

مومن در این مقام ، عدالت مسیح را در بر گرفته ، به مصاحبت با خدا

پذیرفته می شود.

د) وارث شدن ؛

پولس می گوید: «تا به فیض او عادل شمرده شده وارث گردیم به حسب

امید حیات جاودانی.»<sup>(297)</sup>

ه) داشتن نتایج عملی در زندگی ؛

شخص زندگی عادلانه ای خواهد داشت و ایمان او سرزنده و فعال خواهد

بود. و آثار و نتایج دیگر.<sup>(298)</sup>

### 2 - فرزندخواندگی

اصطلاح فرزندخواندگی ، همان اصطلاح عادل شمردگی ، اصطلاحی قضایی

است و آن اعلام این نکته است که :

این «پسر» نورسیده خانواده خدا، به طور رسمی و شرعی به عنوان «پسر

بالغ» که به سن قانونی رسیده شناخته می شود و از کلیه امتیازهای خانوادگی

برخوردار است .

معنای صریح اصطلاح «فرزندخواندگی» به «مقام پسری قرار دادن» است .  
(299) این مقام را نباید با رابطه ای که مسیح به عنوان پسر یگانه با پدر دارد برابر دانست . یا آن را با رابطه ای که ما انسان ها با خدا داریم و از نظر آفرینش ، همه فرزندان او هستیم ، اشتباه گرفت . (300)

واقعیت این فرزندخواندگی را در مفهوم روحانی آن ، می توان اینگونه شرح داد:

1 - مردم منحط در خانواده خدا غریب هستند و نسبت به او و قوانین و متعلقات او کینه می ورزند؛

2 - از آنان دعوت به عمل آمده ، تا از این وضعیت خارج شده به خانواده خدا وارد شوند، نا او را بر خود گیرند و از توجهات و تربیت پدرگونه او برخوردار گردند؛

3 - کسانی که این دعوت را بپذیرند، به خانواده او راه می یابند و از محبت پدارنه او بهره مند می گردند. از این به بعد، آنان فرزندان خدا خوانده می شوند و باید خدا را پدر خود بنامند. (301)

تجدید حیات ، پیش درآمد فرزندخواندگی است و کسانی فرزندخوانده می شوند که عادل شمرده شده باشند. پس ، این سه از هم تفکیک ناپذیرند. به تعبیر یکی از علمای الهیات : خلقت جدید به تغییر ذات ما مربوط است و عادل شدن به تغییر حالت ما مربوط است و تقدیس (302) به تغییر سیرت ما مربوط است ، ولی فرزندخواندگی به تغییر مقام ما مربوط است . (303)

از این رو، واژه فرزندخواندگی در جایی به کار می رود که با حقوق و مقام و مزایای ایمان داران مرتبط باشد. (304)

پولس ، ایمان داران عهد عتیق را نیز فرزند خدا می نامد که در سطح پایین تری قرار دارند، ولی ایمان داران عهد جدید را فرزندان بالغ خدا نامیده ، مهم ترین مزیت آنها را آزادی از شریعت و دریافت روح القدس ، یعنی روح فرزندخواندگی می داند. <sup>(305)</sup>

در نامه های پولس آمده است که خداوند پیش از آفرینش جهان ، ما را به عنوان فرزند پذیرفته بود، <sup>(306)</sup> ولی این حقیقت در عمل وقتی تحقق یافت که ما عیسی مسیح را به عنوان منجی پذیرفتیم .

«همگی شما به وسیله ایمان در مسیح عیسی مسیح پسران خدا می باشید.» <sup>(307)</sup> اما کمال فرزندخواندگی وقتی است که مسیح رجعت کند. <sup>(308)</sup>

فرزندخواندگی دارای نتایج و اثرات خاص خود است :

نخستین نتیجه آن ، آزادی از شریعت است . <sup>(309)</sup>

دوم این که ، شخص مورد توجه و شفقت پدر آسمانی خود قرار گرفته ، <sup>(310)</sup> خداوند ما محتاج زندگی او را فراهم می کند: «خداوند شبان من است ، محتاج به هیچ چیز نخواهم بود» <sup>(311)</sup> و دیگر این که ، خداوند به آنها تعلیم می دهد و آنها را اصلاح می کند و ... <sup>(312)</sup>

### 3 - تقدیس (santification)

کتاب مقدس به همه ما دستور داده است که مقدس باشیم :

«در پی سلامتی با هم بکوشید و تقدسی که به غیر از آن هیچ کس خداوند را نخواهد دید»<sup>(313)</sup> و «مثل آن قدوس که شما را خوانده است ، شما نیز در هر سیرت مقدس باشید.»<sup>(314)</sup>

واژه مقدس در لغت به معنای «جدا شده» و یا «کنار گذاشته شده» است . و زمانی که وصف خدا قرار می گیرد «خدای مقدس» به دو معنای قدوسیت تعالی و قدوسیت اخلاقی می باشد.

قدوسیت تعالی به این معنا است که خداوند از حیث وجودی نامتناهی است . از این رو، از مخلوقات خود جدا است و در مرتبه بسیار بلندی قرار دارد و قدوسیت اخلاقی به این معنا است که او پاک و از هر نوع گناه و بدی منزّه است<sup>(315)</sup>.

هنگامی که از ما خواسته می شود تا مقدس باشیم ، و یا وقتی که گفته می شود خداوند ما را تقدیس می کند، مقصود از آن می تواند چند چیز باشد:<sup>(316)</sup>

- 1 - خداوند ما را برای خود جدا می سازد؛ که مستلزم جدا شدن ما از ناپاکی ها است .

- 2 - محسوب نمودن قدوسیت مسیح برای ما؛ که در این صورت عدالت و قدوسیت مسیح برای ما خواهد بود و ما ایمان داران در او تقدیس می شویم .

- 3 - پاک شدن از فساد اخلاقی ؛

«پس ای عزیزان ... خویشان را از هر نجاست جسم و روح طاهر بسازیم و قدوسیت را در خداترسی به کمال رسانیم.»<sup>(317)</sup>

- 4 - شبیه شدن به صورت مسیح :

«آنانی را که از قبل شناخت ایشان را نیز معین فرمود تا به صورت پسرش متشکل شوند تا او نخست زاده از برداران باشد.»<sup>(318)</sup>

بنابر تعریف بالا، تقدیس دارای سه جنبه خواهد بود:

جنبه مثبت؛ که شبیه شدن به صورت مسیح است .

جنبه منفی؛ پاک شدن از ناپاکی هاست .

و جنبه مقامی؛ جدا شدن و محسوب شدن قدوسیت مسیح به عنوان قدوسیت ما می باشد.

اساس تقدیس نیز به قدوسیت اخلاقی خداوند باز می گردد. خداوند قدوس است و از مخلوقات خود انتظار دارد که مقدس باشند. در عمل تقدیس خداوند به خواست اولیه خود در ابتدای آفرینش جامع عمل می پوشاند<sup>(319)</sup> و قوم خود را از گناه جدا ساخته، در درون قلب هایشان میل به پاکی می کرد.<sup>(320)</sup>

### گستره تقدیس

تقدیس، تمامیت شخص تقدیس شده را در بر می گیرد. شخص مقدس، فهمش روشن می شود تا امور مقدس و روحانی را تمیز دهد؛ اراده اش تسلیم اراده خدا می گردد تا او را خدمت کند؛ قلب و عواطفش پاک می شود تا با محبت برادرانه یکدیگر را دوست بدارند و همچنین، بدن و تمام اعضایشان پاک می گردد.

«اعضای خود را به گناه نسپارید تا وسیله ناستی شوند، بلکه خود و اعضایتان را به خدا تسلیم کنید تا ابزار عدالت برای خدا باشند.»<sup>(321)</sup><sup>(322)</sup>



## تقدیس و گناه

یکی از مباحث مهم درباره تقدیس ، پاسخ به این پرسش است که آیا کسانی که بنا بر آیین مسیحیت ، مقدس اعلام می شوند، کاملاً از گناه جدا شده اند و در زندگی روزمره خود مرتکب هیچ خطایی نمی شوند؟

آنچه از آیات کتاب مقدس و سخنان متکلمان مسیحی به دست می آید این است که مقوله تقدس ، یک مقوله ذومراتب است و از همان ابتدا افراد مومن ، مقدس هم می شوند. اما این بدان معنا نیست که آنها در تقدس خود به کمال رسیده باشند. به این جهت ، پولس در نامه اول خود به قرنتیان ، آشکارا به آنها اعلام می کند که مقدس شده اند، اما تا به حال جسمانی بوده اند <sup>(323)</sup> و در نامه دوم آنها را تشویق می کند که قدوسیت خود را در خداترسی به کمال برسانند <sup>(324)</sup> و در افسسیان در مورد تکمیل مقدسان سخن می گوید. <sup>(325)</sup>

بنابراین ، اول مرتبه تقدیس ، همان لحظه ای است که شخص ، مسیح را می پذیرد. در این لحظه ، «او وارث عدالت و قدوسیت مسیح است و این ها به خاطر رابطه ای که با مسیح دارد به حساب او منظور شده ، نه به خاطر کارها و شایستگی او.» <sup>(326)</sup> پس در این جا قدوسیت به عنوان یک مقام به او اعطا می شود.

## 5 - بخش دوم : آموزه نجات از دیدگاه علامه طباطبایی رحمته الله علیه

اما در مرحله بالاتر، قدوسیت به عنوان یک جریان در زندگی شخص ادامه می یابد. این مرحله از قدوسیت، زمانی تحقق می یابد که مومن به مقتضای ایمانش عمل کند و اراده خود را به طور کامل تسلیم اراده خدا نماید.

وقتی ایمان دار به طور کامل به خدا تسلیم شود، عمل تقدیس شدن قطعی است. در آن هنگام روح القدس اعمال جسم را خواهد کشت <sup>(327)</sup> و اطاعت از کلام خدا را ایجاد خواهد کرد <sup>(328)</sup> و ثمره روح را به وجود خواهد آورد <sup>(329)</sup> و او را برای خدمت به کار خواهد برد.

آنگاه در «فیض و معرفت خداوند و نجات دهنده ما عیسی مسیح» ترقی خواهد کرد <sup>(330)</sup> و در خداوند نمو می کند و در محبت ترقی خواهد کرد <sup>(331)</sup> و خودش را «از هر نجاست جسم و روح» ظاهر خواهد ساخت و «قدوسیت را در خداترسی» به کمال خواهد رسانید <sup>(332)</sup> و به صورت مسیح در خواهد آمد <sup>(333). (334)</sup>

اما مرحله کامل قدوسیت را نباید با بی گناهی کامل برابر دانست، زیرا بی گناهی کامل و شبیه به خدا شدن در این دنیا امکان ندارد؛ <sup>(335)</sup> کامل بودن هدفی است که باید به آن برسیم، اما نه در این دنیا.

عده ای بر آنند که اثبات کنند می توان در این دنیا به مقام بی گناهی کامل رسید و به این گفته یوحنا استشهاد می کنند:

«کسی که گناه می کند از ابلیس است؛ زیرا که ابلیس از ابتدا گناهکار بوده است... هر که از خدا مولود شده است گناه نمی کند؛ زیرا تخم او در وی است و او نمی تواند گناهکار بوده باشد زیرا که از خدا تولد یافته است.» <sup>(336)</sup>

مخالفان این دیدگاه ، مقصود یوحنا از بی گناهی را بی گناهی کامل نمی دانند و معتقدند مفهوم اصلی آیه این است که : «کسی که از روی عادت و به طور مرتب گناه می کند از ابلیس است و کسی که از خدا باشد به طور مرتب گناه نمی کند.» زیرا در غیر این صورت ، این گفته ، با سخنان بعدی او در تعارض خواهد بود.

در آن جا که به ایمان داران سفارش می کند که وقتی گناهی کردند چه کنند: «ای فرزندان من ، این را به شما می نویسم تا گناه نکنید و اگر کسی گناهی کند، شفیع داریم نزد پدر، یعنی عیسی مسیح عادل و او است کفار به جهت گناهان ما.»<sup>(337)</sup>

به ایمان داران سفارش شده است که گناه نکنند، ولی اگر گناه کند راه علاج وجود دارد. یوحنا اضافه می کند که اگر در نور راه برویم «خون پسر او عیسی مسیح را از هر گناه پاک می سازد.»<sup>(338)</sup>

باز می فرماید: «اگر گویم که گناه نداریم خود را گمراه می کنیم و راستی در ما نیست»<sup>(339)</sup> پس به طور قطع ، به این نتیجه می رسیم که مقصود یوحنا بی گناهی کامل نیست .<sup>(340)</sup> اما با وجود این ، نباید پنداشت که زندگی مسیحیان با شکست و نقص همراه است ؛ زیرا «ناقص بودن گناه آلود برخلاف کلام خدا می باشد. کتاب مقدس نه فقط از گناه چشم پوشی نمی کند، بلکه می خواهد که ایمان داران دارای زندگی پیروزمندانه ای باشد.

پولس می پرسد: «پس چه گوئیم آیا در گناه بمانیم؟»<sup>(341)</sup> جواب قطعی این است «حاشا! مایانکه از گناه مردیم چگونه دیگر در آن زیست کنیم؟»<sup>(342)</sup>

پولس رسول به قرنطیان هشدار می دهد که کسانی که در گناه زندگی می کنند «وارث ملکوت نخواهد شد»<sup>(343)</sup> .<sup>(344)</sup>

#### 4 - آثار دیگر نجات

همانگونه که در آغاز این فصل اشاره شد، بر عادل شمردگی، فرزندخواندگی و تقدیس، آثار و فوایدی مانند یقین به محبت خدا، سلامت باطن، شادی، زیادی نعمت و پایداری بار می شود که در این جا به ذکر چند آیه درباره آنها، بسنده می کنیم:

پولس در رساله به رومیان می نویسد:

«پس چون که به ایمان عادل شمرده شدیم، نزد خدا سلامتی داریم. به وساطت خداوند ما، عیسی مسیح، که به وساطت او دخول نیز یافته ایم، به وسیله ایمان در آن فیضی که در آن پدیداریم و به امید جلال خدا فخر می نمایم و نه تنها بلکه در مصیبت ها هم فخر می کنیم؛ چون می دانیم مصیبت صبر را پیدا می کند و صبر امتحان را و امتحان امید را و امید باعث شرمساری نمی شود؛ زیرا مبحث خدا در دل های ما به روح القدس که به ما عطا شد ریخته شده است؛ زیرا هنگامی که ما هنوز ضعیف بودیم، در زمان معین مسیح برای بی دینان وفات یافت.»<sup>(345)</sup>

وی در آیه دیگری با اشاره به برخی دیگر از این ثمرات، ملکوت خدا را به وجود آنها تعریف می کند: «زیرا ملکوت خدا اکل و شرب نیست، بلکه عدالت و سلامتی و خوشی در روح القدس است.»<sup>(346)</sup>

در جایی دیگر، به این نکته توجه می دهد که نعمت های خدا جاودانه است و مؤمنان در آنها پدیدارند؛ «چون در نعمت ها و دعوت خدا بازگشتی نیست؛»<sup>(347)</sup> «زیرا یقین می دانم که نه موت و نه حیات و نه فرشتگان و نه رؤسا و نه قدرت ها و نه چیزهای حال و نه چیزهای آینده و نه بلندی و نه پستی و نه

هیچ چیز دیگر خواهد توانست ما را از محبت خدا که در خداوند ما عیسی  
مسیح است جدا سازد.»<sup>(348)</sup> و آیات فراوان دیگر.<sup>(349)</sup>

## آثار نجات در لحظه مرگ

در مسیحیت ، مرگ بر سه نوع است :

مرگ جسمانی ، مرگ روحانی و مرگ ابدی .

مقصود از مرگ جسمانی جدا شدن روح از بدن است .

مقصود از مرگ روحانی وضعیتی روحانی است که انسان پیش از نجات دارد و آن ، مردن در خطاها و گناهان است .

مراد از مرگ ابدی نیز داوری و محکومیت ابدی در مورد کسانی است که در زندگی خود هرگز از موت به حیات منتقل نشده اند.

بنابراین ، مرگ روحانی و مرگ ابدی به روح انسان مربوط می شوند. <sup>(350)</sup>

مقصود ما در این جا مرگ جسمانی است که در اثر آن ، روح از بدن جدا می شود و به زندگی خود ادامه می دهد و بدن در قبر فاسد می شود و به خاک برمیگردد. این نوع مرگ با گناه در ارتباط است ؛ زیرا حضرت آدم عاشی پیش سقوط خود تابع مرگ نبود. از این رو، مرگ جسمانی تابع مرگ روحانی است و در حکم مجازات و لعنت قرار دارد. <sup>(351)</sup>

بنابر اعتقاد مسیحیان ، کسانی که به عیسی مسیح ایمان آورند از این مجازات آزاد می شوند، به این خاطر نباید از مرگ ترسی به دل راه دهند؛ زیرا نیش موت از آنها برداشته شده است و آنان با این مرگ ، به حضور مسیح می روند و نزد خدا ساکن می شوند و کسانی که به آن حضرت ایمان نیاورده باشند، با فرا رسیدن مرگ جسمانی به مجازات ابدی محکوم می شوند. <sup>(352)</sup>

مومنان مسیحی ، به هنگام مرگ از نیش موت آزاد هستند؛ «این موت ، نیش تو کجا است و ای گور، ظفر تو کجا؛ نیش موت گناه است.»<sup>(353)</sup>

در آن هنگام «نفوسشان کاملاً مقدس شده ، در مجد و عظمت وارد می شوند و اجسادشان به طور دائمی با مسیح متحد گشته ، در قبرها استراحت می کنند تا قیامت فرا برسد.»<sup>(354)</sup> اما بی دینان در لحظه مرگ ، دچار نیش دردناک موت خواهد بود.

### آثار نجات پس از مرگ

پس از مرگ جسمانی<sup>(355)</sup> و پیش از آنکه داوری نهایی فرا برسد، رویداد بسیار مهمی رخ خواهد داد و آن ، آمدن دوباره مسیح است . وقتی مسیح بیاید رستاخیز صورت می گیرد که شامل رستاخیز بدن نیز می شود. «بدن باید زنده شده ؛ جلال یابد تا نجات کامل انسان به تحقق برسد.»<sup>(356)</sup>

بدنی که قیام کرده با بدن زمینی و فانی ارتباط مشخصی دارد. از این رو قابل شناخت و تشخیص است و با آن بدن تفاوت هایی نیز خواهد داشت . بدن قیام کرده از گناهان و عیوب پاک و پر جلال گشته ، مانند بدن مسیح از محدودیت های مادی آزاد شده است ؛ به گونه ای که می تواند خدا را ببیند.<sup>(357)</sup>

بعضی از مسیحیان بر این باورند که مسیح دارای دو رجعت خواهد بود:  
رجعت در آسمان و رجعت در زمین .

در رجعت اولی ، ایمان داران در آسمان جمع می شوند و مردگان در مسیح برخوانند خواست و ایمان داران زنده نیز متبدل خواهند شد. اما وقتی که به زمین می آید با مؤمنان و خاصان همراه خواهد بود.

بنابراین ، در مرحله نخست ، خاصانش در نزد او ربوده می شوند و در مرحله دوم ، خاصانش همراه او می آیند. (358)

هدف از آمدن مسیح در آسمان «رجعت در آسمان» چند چیز است :

1 - بردن ایمان داران به نزد خود؛

برای این که مسیح ما را به نزد خود ببرد، اولاً باید مردگان زنده شوند.

ثانیا: ایمان داران زنده ، باید متبدل گردند؛ یعنی بدنشان تغییر کند؛ زیرا گوشت و خون نمی تواند وارث ملکوت شود.

2 - داوری و پاداش ایمان داران ؛

مومنان هرگز به خاطر گناه داوری نمی شوند؛ زیرا در صلیب دادرسی شده اند. آنها درباره استفاده از استعدادهایشان و فرصت هایی که در اختیار داشته اند، مورد داوری قرار خواهند گرفت .

درست است که مؤ منان از فیض ، نجات یافته اند، ولی نتیجه این نجات باید اعمال نیکو باشد. وقتی مسیح بیاید، کارهای مؤ منان با آتش سنجیده می شود؛ اگر از چوب یا گیاه یا کاه باشد از بین خواهد رفت ، ولی خود مومن مانند شخصی که از میان آتش خلاص شده ، نجات خواهد یافت ؛ و اگر کارهای مؤ منان از طلا یا تفره باشد، پاداش خواهند گرفت .

3 - از میان بردن مانع ؛

او می آید تا مانع ظهور شخص بی دین را از میان بردارد؛ زیرا بنابر اعتقاد مسیحیت ، پیش از داوری نهایی ، شیطان و فرشتگانش بر روی زمین قدرت فراوانی خواهند یافت و موجب بروز بی دینی و برنامه های آخر الزمان خواهند شد. (359)



## هدف از آمدن مسیح به زمین :

پس از هزار سال که از رجعت اولی مسیح گذشت ، عیسی مسیح برای بار دوم رجعت کرده ، از آسمان به زمین می آید. هدف او از آمدن به زمین چند چیز می تواند باشد:

### 1 - ظاهر کردن خود و خاصانش ؛

او به همراه فرشتگان و انبوه نجات یافتگان ، با شکوهی خاص به زمین می آید؛ به گونه ای که همه او را خواهند دید.

### 2 - داوری امت ها؛

این داوری را نباید با داوری نهایی یکی دانست ؛ این داوری در زمین است ، در حالی که داوری دومی در آسمان هاست .

در داوری اولی ، مسیح بر تخت پر جلال خود خواهد نشست ، ولی در دومی ، بر روی تخت بزرگ سفید خواهد بود.

این داوری پیش از دوره هزار ساله انجام می شود؛ یعنی در ابتدای آمدن مسیح بر روی زمین ، ولی دومی پس از دوره هزار ساله است . در اولی تمام امت ها جمع می شوند، اما در دومی فقط مردگان . در مورد اولی هیچ ذکری از قیامت نیست ، اما در دومی قیامت وجود دارد و...

### 3 - آزاد ساختن و برکت دادن خلقت ؛

زمین به خاطر گناه ملعون گردید، ولی با آمدن مسیح لعنت از آن برداشته می شود و خلقت به جلال اولیه خود باز خواهد گشت .

### 4 - برقراری ملکوت ؛

مسیح ملکوت را از خدا دریافت و در جهان مستقر می کند. فقط در آن زمان است که جهان از آن خداوند ما و مسیح او خواهد بود. در آن زمان ، اورشلیم پایتخت کشور جدید و صلح و عدالت ، اساس فرمانروایی خواهد بود.<sup>(360)</sup>

## داوری نهایی

هزار سال پس از برقراری ملکوت خدا و آمدن مسیح به روی زمین ، داوری نهایی صورت می گیرد. این داوری برای مردگان گناه کار است و بر پایه داوری عادلانه و قاطع خدا قرار دارد. خدا دادرس و داور همگان است ، ولی کار خود را توسط مسیح انجام می دهد:

«داوری را به پسر سپرده است .»<sup>(361)</sup>

این پاداشی برای فروتنی او است . نکته شایان توجه ، این است که همان گونه که یک رستاخیز همگانی وجود ندارد، یک داوری همگانی نیز وجود ندارد؛ یعنی با توجه به عوامل انسانی و موضوع ها و کسانی که مورد داوری قرار می گیرند، دست کم هفت داوری در آینده وجود خواهد داشت :

1 - داوری ایمان داران ؛

وقتی مسیح رجعت کند، ایمان داران را برای کارها و فرصت هایی که در اختیار داشته اند، مورد داوری قرار می دهد. این داوری نه برای مجازات ؛ بلکه برای گرفتن پاداش است .

2 - داوری اسرائیل ؛

3 - داوری بابل ؛

4 - داوری وحش و نبی کاذب و لشکریان آنها؛

4 - داوری امت ها؛

5 - داوری شیطان و فرشتگان ؛

6 - داوری مردگانی که نجات ندارند.

داوری ایمان داران در همان آغاز رجعت نخست صورت می گیرد. داوری های دوم تا ششم نیز پس از رجعت دوم صورت می گیرد؛ ولی آنچه در داوری نهایی مورد توجه است ، داوری قسم هفتم می باشد که داوری مردگان گناه کار است . این داوری در آخر سلطنت هزار ساله انجام می گیرد. در این داوری از فرصت ها و امکاناتی که هر یک از آنها داشته اند پرسش می شود. برای کسانی که انجیل را شنیده اند، از پذیرش و عدم پذیرش آن و برای کسانی که آن را نشنیده اند، از مکاشفه و بینشی که به آنها دست داده است .<sup>(362)</sup>

البته گفتنی است که مسیحیان درباره رجعت مسیح ، برداشت های متفاوتی از کتاب مقدس دارند. آنچه گذشت ، بیشتر با عقاید پروتستان هماهنگ است که بر دنیوی بودن رجعت تاکید دارند، ولی کلیسای کاتولیک بر آن است که بازگشت مسیح ، جنبه اخروی دارد.<sup>(363)</sup>

## بهشت و جهنم

به اعتقاد مسیحیت ، «پس از همه داوری ها، یک حالت نهایی برای تمام اشخاصی که به وسیله خدا خلق شده اند، وجود خواهد داشت . در این ابدیت ، دیگر فرصت انتخاب نیست . انتخاب در راه خدا باید تا زمانی که شخص زنده است صورت گیرد... اگر کسی در این دنیا به وسیله مسیح نجات نیابد، دیگر امیدی برای او نیست .»<sup>(364)</sup>

کسانی که محکوم می شوند، به جهنم «دریاچه آتش» و کسانی که نجات می یابند، به بهشت وارد می شوند. بهشت و جهنم هر دو وجود خارجی دارند. واژه جهنم از کلمه یونانی gehenna گرفته شده و به معنای زباله ای است که بیرون شهر ریخته می شد. کلمه یونانی نیز از ge - hinnom عبری که به معنای «دره هنوم» است گرفته شده . کتاب مقدس<sup>(365)</sup> معنای این واژه و نیز کاربرد این دره را شرح می دهد.

هنوم در هی ای بود که در آن ، مرتب آتش روشن بود و زباله در آن می ریختند. هم چنین اجساد جنایت کارانی که اعدام می شدند، در آنجا انداخته می شد.<sup>(366)</sup> دره هنوم وضعیت گناهکار را جدا از خدا نشان می دهد.<sup>(367)</sup> یادآوری جهنم برای هیچ کدام از ما خوشایند نیست ، ولی بدون وجود چنین مکانی خداوند نمی تواند خدای دادگری باشد.<sup>(368)</sup>

در مقابل جهنم ، بهشت قرار دارد که مکانی دایمی برای نجات یافتگان است . بهشت اقامتگاه کسانی است که فرزند خدا شده ، از حیات جاودانه برخوردارند .

بهشت یعنی زندگی ابدی در کنار خدا! در این دنیا ما با دیدار نیست که  
زندگی می کنیم ، بلکه با ایمان زندگی می کنیم . در آسمان از آنچه به وسیله  
ایمان نصیب ما می شد، عملاً برخوردار خواهیم گردید.  
برای نشان دادن حالت ابدی نجات یافتگان اصطلاحات گوناگونی به کار  
رفته است ؛ مثل «فردوس»،<sup>(369)</sup> «خانه پدر»،<sup>(370)</sup> «وطن سماوی»<sup>(371)</sup> و «شهر»  
که نشانه مشارکت و تفاهم و هماهنگی و فعالیت است<sup>(372)</sup>.<sup>(373)</sup>  
چیزهایی که خدا در بهشت برای دوستان خود مهیا کرده و به گونه ای است  
که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به خاطر هیچ کس خطور نکرده  
است .<sup>(374)</sup>

## رستگاری ابدی و شقاوت جاودانه

کسانی که به عنوان مجازات به جهنم رهسپار می شوند، جاودانه و به صورت ابدی در آن ماندگار هستند و تا ابد از حضور خدا محروم می شوند. البته مجازاتشان دارای درجاتی است که با عدالت الهی مطابقت دارد. در مقابل، ایمان داران تا ابد در حضور خدا به سر می برند و از لطف و رحمت بی پایان برخوردار می گردند.<sup>(375)</sup>

در عهد جدید آیاتی بر این مطلب دلالت دارند: «پس اصحاب طریق چپ را گوید: «ای ملعونان! از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است... و در عذاب جاودانی خواهند رفت، اما عادلان در حیات جاودانی.»<sup>(376)</sup>

## بخش دوم : آموزه نجات از دیدگاه علامه طباطبائی رحمته الله علیه

فصل نخست : ماهیت نجات

فصل دوم : عوامل نجات

فصل سوم : آثار و نتایج نجات

فصل نخست : ماهیت نجات

### معنای نجات

واژه نجات در لغت به معنای رهایی ، خلاصی ، آزادی ، رستگاری <sup>(377)</sup> و امنیت <sup>(378)</sup> به کار می رود.

نجا، النجاء: الخلاص من الشیء. <sup>(379)</sup>

رها شدن از چیزی را نجات گویند.

نجا من الهلاك ؛ (ینجو)، (نجاه)، خلص ؛ <sup>(380)</sup>

از نابودی نجات یافت یا خلاص شد.

نجا فلان من الشر؛

«فلان شخص از شر و بدی آزاد شد.»

این واژه با مشتقاتش بارها «حدود هشتاد بار» در قرآن کریم به کار رفته

است که در همه موارد، معانی لغوی مراد بوده است :

(وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ...) <sup>(381)</sup>

(قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ...) <sup>(382)</sup>

(فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلِكِ...) <sup>(383)</sup>

(وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ...) (384) و... .

بنابراین ، اصل این واژه در لغت و قرآن به معنای رستن ، آزاد شدن ، در امان شدن و رهایی یافتن است . (385)

برای دست یابی به معنای اصطلاحی و مورد نظر، بایسته است واژه نجات را در مقایسه با کلماتی چون فلاح ، سعادت و فوز معنا کنیم ؛ زیرا در قرآن کریم این واژه ها در معانی نزدیک به هم به کار رفته و به نظر می رسد که همگی به یک مصداق حقیقی اشاره دارند.

فلاح در لغت در معانی رستگاری ، سعادت ، نجات ، رهایی ، موفقیت ، (386) رهایی از بدی ها و دست یابی به خوبی ها؛ (387) کامیابی و در خوبی و نعمت پایدار بودن به کار رفته است ؛ بنابراین به کسی که در بهشت قرار می گیرد، «مفلح» می گویند. (388)

علامه طباطبایی رحمته الله علیه با استناد به گفته راغب در تفسیر معنای فلاح می نویسد: «الفلاح» در لغت به معنای شکافتن است . از این رو گفته می شود الحديد بالحديد يفلح ؛ «آهن با آهن شکافته می شود.»

«فلاح» به معنای پیروزی و رسیدن به هدف است که بر دو نوع است :

فلاح دنیوی و فلاح اخروی .

فلاح دنیوی به این معناست که انسان با دست یابی به چیزهایی نظیر بقاء، توان گری ، عزت واژه ... زندگی اش خوش و خرم شود. فلاح اخروی نیز در چهار چیز تحقق می یابد، بقاء بدون فناء، غنای بدون فقر، عزت بدون ذلت و علم بدون جهل . (389)



سپس می افزاید: فلاح همان سعادت است ، به همین سبب ، راغب ، فلاح را به معنای رسیدن به هدف و آرزو که معنای سعادت است ، تعریف کرده است ؛ ولی به خاطر عنایتی ، از سعادت به فلاح تعبیر می کنند و آن عنایت این است : میان انسان و اهداف و آرزوهایش ، پیوسته موانع و حجاب هایی وجود دارد که شرط رسیدن به آن ها، برداشتن موانع و شکافتن آن حجاب هاست .

انسانی که بتواند با شجاعت و قدرت و تحمل سختی ها، آن موانع را از جلوی پای خویش بردارد و به هدف برسد، رستگار نامیده می شود.

بنابراین ، مفلح به کسی گفته می شود که با رنج و تعب به مقصود رسیده باشد. هر جا که واژه «فلاح» به کار رفته ، این مفهوم در آن نهفته است ؛ مانند (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ) ،<sup>(390)</sup> (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا) <sup>(391)</sup> (إِنَّهُ لَا يَفْلِحُ الْكَافِرُونَ) <sup>(392)</sup> و سایر موارد. <sup>(393)</sup>

بنابراین ، از دید علامه طباطبایی رحمته الله، مفاهیم فلاح و سعادت به یک حقیقت اشاره دارند.

ولی واژه سعادت ، در لغت به معنای خوش بختی و پیروزی است . در مقابل ، شقاوت به معنای بدبختی ، خواری و پریشانی<sup>(394)</sup> است . علامه طباطبایی رحمته الله، معنای سعادت را رسیدن به مطلوب می داند و در توضیح آن می نویسد:

«سعادت و شقاوت در مقابل هم قرار دارند و سعادت هر چیزی به این است که به خیر وجودی اش برسد تا به این سبب با رسیدن به کمال خود، لذت ببرد.

بنابراین ، سعادت انسان - که مرکب از روح و بدن است - به این است که به خیر بدنی و روحانی خود نایل آید تا به این وسیله متنعم شود و لذت ببرد.

شقاوتش نیز به این است که به خیر وجودی خود نرسیده باشد. در نتیجه نه متنعم می شود و نه لذت می برد. بنابراین ، دو واژه سعادت و شقاوت در اصطلاح علمی ، از قبیل عدم و ملکه اند.»<sup>(395)</sup>

با این بیان ، روشن است که سعادت و لذت قرین یکدیگرند و تفاوت عمده آن دو در این است که واژه لذت در موارد لحظه ای و کوتاه مدت نیز به کار می رود؛ به خلاف سعادت که تنها به لذت های پایدار و یا نسبتا پایدار گفته می شود.

بنابراین ، از آن جا که زندگی در این دنیا خالی از رنج و درد نیست ، سعادت مند به کسی گفته می شود که لذت های او به لحاظ کمی و کیفی از دردهایش بیشتر باشد.

قرآن کریم با پذیرش همین مفهوم از سعادت «خوشبختی به معنای نیل به مطلوب و لذت ،» در پیچه ای نو به روی انسان می گشاید و او را به لذت های بهتر و پایدارتر، رهنمون می سازد، و الآخرة خیر و ابقى .<sup>(396)</sup>

قرآن به انسان ها یادآوری کند که تمام هستیشان به زندگی در این دنیا محدود نمی شود و آنها، راهی بس دراز در پیش دارند و لذت ها و آلامی در انتظارشان است که لذت ها و دردهای دنیوی در برابر آنها ناچیز به حساب می آید. از این رو، به کسانی سعید و شقی می گوید که فردای قیامت سعید یا شقی باشند.

(يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِمْ شَقِيٍّ وَسَعِيدٍ ﴿١٠٥﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ ﴿١٠٦﴾ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ ﴿١٠٧﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُونٍ) .<sup>(397)</sup>

در این باره ، به تفصیل ، بحث خواهیم کرد.

واژه فوز در لغت به معنای پیروزی ، کامیابی و رهایی است و فائز یعنی کامیاب ، برنده و پیروز. <sup>(398)</sup> همچنین به شخصی که از شر و بدی رسته و به خیر و خوبی رسیده باشد، فائز گویند، فاز بالجنة و نجا من النار. <sup>(399)</sup>

قرآن کریم ، به کسانی که توانسته اند با چیره شدن بر هواهای نفسانی و رعایت تقوای الهی به مطلوب حقیقی خود برسند و در بهشت جای گیرند، «فائزون» می گوید و به آن موهبتی که دست یافته اند، یعنی بهشت ، فوز بزرگ گفته است :

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ)، <sup>(400)</sup>

(لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ)، <sup>(401)</sup>

(... فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ...). <sup>(402)</sup>

و آیات فراوان دیگر.

بنابراین ، برنده و رستگار واقعی کسی است که فردای قیامت برنده و رستگار باشد. به این جهت ، فوز همان فلاح است . <sup>(403)</sup>

از مطالب پیش گفته به این نتیجه می رسیم که رویکرد قرآن کریم به مفاهیم فلاح ، سعادت و فوز، رویکردی آخرت شناسانه و عاقبت اندیشانه است . قرآن کریم ، این مفاهیم را در معنا و مصداق واحد که تجلی آن ، بهشت است به کار برده و رهروان کوی خود را به پیمودن مسیری سفارش می کند که تنها همان یک مصداق پایانه اش باشد.

واژه نجات که بحث لغوی آن گذشت ، در پاره ای از آیات به معنایی به کار رفته که با معانی واژه های فوق ، همخوانی دارد. در برخی آیات ، نجات به معنای رهایی از آتش جهنم و برخوردار شدن از مغفرت و بهشت الهی آمده است . در این صورت با مصادیق فوز و فلاح و سعادت یکی می شود؛ زیرا

کسانی مصداق این نوع نجات قرار می گیرند که در دنیا به قصد رسیدن به آن ، به انجام کارهایی اقدام و از بعضی کارها پرهیز کرده باشند؛ یعنی به فرموده قرآن ، در دنیا مومن و باتقوا بوده باشند: (وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ). (404)

بنابراین ، به همان سان که سعادت مندان و رستگاران به بهشت الاهی بشارت داده شده اند، نجات یافتگان نیز از بخشش خداوندی برخوردار می شوند و به بهشت می روند.

در این جا به چند نمونه از آیاتی که به این نوع خاص از معنای نجات اشاره دارند، می پردازیم :

## رابطه جهان بینی و رستگاری

1 - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنَجِّيْكُمْ مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿١٠﴾ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١١﴾ يَعْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٢﴾ وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِيرٌ الْمُؤْمِنِينَ . (405)

همان گونه که ملاحظه شد، این آیات آشکارا معنای نجات و مصداق آن را رهایی از عذاب دردناک دوزخ و برخوردار شدن از مغفرت و بهشت الاهی می داند.

2 - (وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى التَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ) (406)

در این آیه ، نجات در مقابل آتش قرار گرفته است . مراد از آتش همان دوزخ است که در برابرش بهشت قرار دارد. از این نوع تقابل ، استنباط می شود که نجات به معنای رهایی از دوزخ و سکونت در بهشت است .

3 - (وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) (407)

در این آیه ، جمله (لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) (408) بیان نجاتی است که خداوند انجام می دهد.

گویا فرموده ، خداوند انسان های با تقوا را نجات می دهد و دیگر نه از بیرون به آنها بدی می رسد و نه از درون اندوهی آزارشان می دهد.

مرحوم علامه رحمته الله این آیه را ناظر به آیه (إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ) می داند.

در آیه دومی ، خداوند به انسان های باتقوا به جهت صبری که داشتند پاداش می دهد و آنها را رستگار می نامد. از این آیات نیز به دست می آید که مراد از نجات ، در امان شدن از عذاب های روحی و جسمی و دریافت نمودن پاداش است .

بنابراین ، از دیدگاه علامه طباطبایی رحمته الله علیه، یکی از مصادیق بارز و مهم نجات در قرآن کریم ، «رهایی انسان از عذاب جهنم و برخوردار شدن از نعمت بهشت است که این امر موجب می شود که انسان به خیر وجودی و کمال مطلوب و حقیقی خود برسد و از آن لذت ببرد.»

با توجه به بررسی هایی که درباره واژه های فوز، فلاح و سعادت صورت گرفت ، این امر روشن می شود که در این نوشتار، ماهیت نجات با ماهیت آنها یکی است و هیچ تفاوتی در مصادیق ، عوامل و نتایج آنها جز تفاوت در الفاظ نمی بیند.

از این رو، نگارنده به جای استفاده از واژه نجات خود را در استفاده از آن واژه ها و نیز واژه فارسی «رستگاری» مختار می بیند.

## رابطه جهان بینی و رستگاری

در تعریفی که برای نجات ارائه شد، نکاتی وجود دارد<sup>(409)</sup> که فهم عمیق تر آنها می طلبد مباحثی درباره جهان بینی اسلامی و رابطه آن با رستگاری انسان مطرح شود.

هدف از بیان این مطلب ، آن است که پس از آشنایی اجمالی با نظام آفرینش و رابطه آن با آفریدگار و شناخت جایگاه انسان و ویژگی های او، اهداف خداوند را از آفرینش جويا شويم .<sup>(410)</sup>

## تأثیر جهان بینی در فعالیت های انسان

فعالیت های انسان در این جهان و اهداف و کامیابی هایی که برای خود در نظر می گیرد همه از نوع تصور او درباره حقیقت جهان هستی که خود نیز جزئی از آن است ، نشاءت می گیرد. از این رو، انسان هایی که پیدایش جهان هستی را اتفاقی می پندارند و برای آن آفریدگاری نمی شناسند و وجود انسانی خود را در همین جسم مادی - که وجود و بقای آن در میان ولادت و مرگ محصور است - می دانند، روش زندگی و قوانین و مقررات آن را به گونه ای محصور میکنند که تنها پاسخ نیازمندی های چند روزه زندگی را می دهد و فقط به سوی کامیابی مادی محدود راهنمایی کند.

کسانی که برای جهان و جهانیان ، خدایی یگانه ، دانا و توانا قایلند و زندگی آدمی را به این جهان محدود نمی دانند، روش زندگی خود را به گونه ای تنظیم می کنند که در همه حال ، سعادت و کامیابی هر دو جهان را تامین کند و رستگاری جاودانه را به ارمغان آورد.

به مجموع این اعتقاد درباره حقیقت جهان هستی و انسان و مقررات متناسب با آن که در مسیر زندگی بدان عمل می شود، «دین» گفته می شود.

به این سبب ، همه انسان ها «اعم از موحدان ، مشرکان و کافران»، دارای دین و آیین مخصوص به خود هستند و از آن گریزی ندارند؛ زیرا «دین ، همان روش زندگی است و از آن جدایی ندارد.»<sup>(411)</sup>

علامه طباطبایی رحمته الله علیه معتقد است قرآن کریم وجود دین را برای انسان ها ضروری می شمارد؛ زیرا «دین راهی است که خدای متعال برای بشر باز کرده که با پیمودن آن به وی برسند که برخی افراد، دین حق «اسلام» را پذیرفته ، به



راستی راه خدا را می پیمایند و برخی دیگر، دین حق را نپذیرفته اند و راه خدا را کج کرده ، عوضی گرفته اند.»<sup>(412)</sup>

از این رو می فرماید: (۰... لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (۱۸) الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ).<sup>(413)</sup>

بنابراین ، تصور انسان از حقیقت جهان ، نقش ممتاز و یگانه ای را در سازماندهی رفتار و اهداف او ایفا می کند.

جهان بینی اسلامی به انسان می آموزد که «سراسر جهان هستی ، آفریده خایی یگانه است که هر جزء از اجزای جهان را به سوی سعادت و کمال مخصوص آن جزء راهنمایی می کند و انسان را نیز که زندگی جاوید دارد، به سوی سعادت و کامیابی ویژه وی با پیروی از روش و پیمودن راهی که خود نشان می دهد، هدایت می کند.»<sup>(414)</sup>

از این رو، جهان هستی هدف مند آفریده شده و با هدایت الهی به سمت سعادت و هدف خود در حرکت است . این به آن جهت است که از نگاه توحیدی ، خداوند حکیم است و کارهایش بر پایه حق قرار دارد:

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ).<sup>(415)</sup>

فعل و عمل وقتی حق «در برابر عمل باطل» است که در آن ، خاصیتی باشد که منظور فاعل از آن فعل همان خاصیت باشد و با عمل خود به سوی همان خاصیت پیش برود. اما اگر فعلی باشد که فاعل ، منظوری غیر از آن فعل نداشته باشد، آن فعل باطل است و اگر فعل باطل برای خود نظامی داشته باشد، آن فعل را بازیچه می گویند.

عمل بچه ها را هم از این جهت بازی می گویند که حرکات و سکنااتشان برای خود نظام و ترتیبی دارد؛ ولی هیچ منظوری از آن فعل ندارند، بلکه تنها

منظورشان ایجاد آن صورتی است که قبلا در نفس خود تصور کرده و دل هایشان نسبت به آن صورت ، شایق شده است .

فعل خدای تعالی یعنی خلقت این عالم ، از این نظر حق است که در ماورای خود و پس از زوال خود، اثر و هدفی باقی می گذارد و اگر غیر از این بود و دنبال این عالم اثری باقی نمی ماند، فعل خدای تعالی باطل بود؛ یعنی این عالم را به منظور رفع خستگی و سرگرمی و تسکین غم و غصه ها و یا تفرج و تماشا، یا رهایی از وحشت تنهایی و امثال آن ، خلق کرده بود.

اما از آن جایی که خدا عزیز و حکیم است و با داشتن عزت ، هیچ قسم ذلت و فقر و فاقه و حاجتی در ذاتش راه ندارد، می فهمیم که از عمل خود، یعنی آفرینش این جهان ، غرض و هدفی داشته است .<sup>(416)</sup>

از مطالب پیش گفته روشن شد که بنابر جهان بینی اسلامی ، جهان هستی آفریده خدای یگانه است و همه اجزای آن به سوی سعادت و کمال خود در حرکت اند.<sup>(417)</sup>

اکنون باید به انسان شناسی اسلامی بپردازیم تا در پرتو آن به ماهیت سعادت و رستگاری او پی ببریم و هدایت خداوند را در این زمینه جویا شویم .

## انسان شناسی اسلامی و رستگاری

در بحث انسان شناسی و رابطه آن با رستگاری ، به چند پرسش پاسخ داده خواهد شد:

1 - در نگاه اسلامی ، انسان چگونه موجودی است و دارای چه خصوصیتی می باشد؟

2 - هدف از آفرینش انسان چیست ؟

3 - آیا سعادت و شقاوت انسان امری ضروری و ذاتی است و یا اکتسابی ؟  
از نگاه قرآن ، همه انسان ها دارای اصل و ریشه مشترکی بوده و از یک مرد و زن به وجود آمده اند.

سه دسته از آیات بر این ادعا دلالت دارند:

دسته اول ، آیاتی که انسان ها را به عنوان فرزندان آدم مورد خطاب قرار داده اند:

(يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ) ، (418)

(وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) (419)

(أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ) . (420)

دسته دوم ، آیاتی که محتوای آنها صراحت دارد بر این که انسان ها از ریشه ای واحد «انسانی مشخص» نشاءت گرفته اند:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً) (421)

دسته سوم ، آیاتی که تفاوت میان نحوه آفرینش نخستین انسان و ادامه نسل او را بیان می کند:

(بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ.)<sup>(422)</sup>

بنابراین ، همه انسان ها، از نسل و ذریه یک پدر و مادر به نام آدم و حوا

هستند.<sup>(423)</sup>

## ساحت های وجودی انسان

انسان موجودی است که از دو ساحت جسمانی «بدنی» و غیرجسمانی «روح یا نفس»، سامان یافته است .

همزمان با زندگی انسان در این دنیا، میان این دو ساحت ، ارتباط برقرار بوده است و تاثیر متقابل بر یکدیگر دارند؛ ولی وقتی از این دنیا می رود، بدنش متلاشی و روحش که جوهری مجرد است ، همچنان زنده می ماند و به سوی خدای سبحان باز می گردد. (424)

دلایل دو بعدی بودن انسان در آیات زیر مشهود است .

(وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ ﴿١٢﴾ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿١٣﴾ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿١٤﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ ﴿١٥﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ. (425)

و آیه (فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ). (426)

مطابق این آیات ، زمانی که خداوند آفرینش اندام های جنین را به سامان رساند و بدن او را متعادل گردانید، روح را در کالبد او می دمد.

روشن تر از همه آیات این آیه شریفه است :

(وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ) (427)

در این آیه ، پرسش کفار از این باور نشاءت گرفته است که آنها مرگ بدن را مردن آدمی می پنداشتند و از روی تعجب می پرسیدند: آیا پس از آن که مردیم و اعضا و اجزای بدنمان متلاشی و در زمین مستهلک شد، دوباره زنده می شویم

؟

خداوند در پاسخ فرمود: آن چه در زمین مستهلک می شود بدن های شماست ؛ ولی خود شما را ملک الموت می گیرد و ضبط می کند؛ شما انسان ها از دو ساحت وجودی ترکیب یافته اید، بدنتان پس از مرگ در زمین نابود می شود، اما نفس و روحتان هرگز از بین نمی رود و گم نمی شود. <sup>(428)</sup>

بنابراین ، انسان افزون بر جسم ، از ساحت مستقل دیگری به نام روح برخوردار است که این جنبه از انسان جوهری غیرمادی و مجرد است . <sup>(429)</sup>

## هویت واقعی انسان

پس از آنکه پی بردیم انسان از جسم و روح ترکیب یافته است ، در این جا به این مساله اشاره می کنیم که انسانیت انسان به روح اوست ؛ چرا که طبق آیات قرآن ، آن ساحتی که پس از مرگ باقی می ماند و به حضور خدای سبحانی می رسد، روح انسانی است .

روح می تواند پس از مرگ ، مستقل از بدن جسمانی به حیات خود ادامه دهد و از آنجا که بقای روح ، ضامن استمرار وجود آدمی است ، آشکار می شود که اصالت انسان به گوهر روحانی اوست و. همان گوهری که پس از فنای بدن و متلاشی شدن اجزایش باز هم زنده است که یا عیشی داریم و گوارا و نعمیمی مقیم را از سر می گیرد و یا به شقاوت و رنجی داریم و عذابی دردناک می رسد.

بنابراین ، سعادت و شقاوت آدمی در آن زندگی ، مربوط به ملکات و اعمال اوست ؛ نه به جهات جسمانی مانند سفیدی ، سیاهی ، قدرت و ضعف و نه به احکام اجتماعی مانند آقازادگی ، ریاست ، مقام و...<sup>(430)</sup>

مراد ما از روح «یا نفس» آن حقیقتی است که هر یک از ما در هنگام سخن گفتن از آن به «من» تعبیر می کند. این حقیقت ، همان چیزی است که درک می کند و اراده می نماید و افعال انسانی را به وسیله بدن و قوا و اعضای مادی آن انجام می نماید و افعال انسانی را به وسیله بدن و قوا و اعضای مادی آن انجام می دهد و بدن چیزی جز آلت و ابزار کار نفس نیست ، البته ابزار کار نفس در امور مادی ؛ ولی در کارهای معنوی نفس می تواند بدون حاجت به بدن کارهای خود را انجام دهد.

## امتیاز انسان

وجود انسانی به دلیل موقعیتی که خداوند به او بخشیده است ، نه تنها از حیوانات که از همه مخلوقات خدا برتر است . برتری او بر حیوان در دو حوزه بینش ها و گرایش ها خلاصه می شود. در ناحیه بینش ها، چه از جهت گسترده شناخت و چه از حیث ابزار و منابع آن ، در موقعیتی برتر از حیوان قرار دارد. در ناحیه گرایش ها نیز، دارای گرایش هایی چون گرایش به دانایی ، زیبایی ، اخلاق و تقدیس و پرستش است که حیوانات از آن بی بهره و بی نصیب اند. (431)

قرآن کریم در آیات بسیاری از انسان سخن گفته است . در پاره ای از آیات به مدح انسان می پردازد و خبر از موقعیت ممتاز و منزلت والای او می دهد. در برخی دیگر، انسان را نکوهش می کند و از کاستی ها و ناراستی های او سخن می گوید. درباره منزلت انسان می فرماید: (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا). (432)

مراد از این آیه ، بیان حال همه انسان ها است «صرف نظر از کرامت هایی خاص و فضایل روحی و معنوی که به عده ای اختصاص داده می شود؛» بنابراین ، مشرکین ، کفار و فاسقین را نیز در نظر دارد.

مقصود از تکریم ، اختصاص دادن به عنایت و شرافت دادن به خصوصیتی است که در دیگران نباشد و این تفاوتی است که میان تکریم و تفضیل وجود دارد؛ چون تکریم معنایی است نفسی که کاری به غیر ندارد؛ بلکه شخص مورد تکریم مورد نظر است که دارای شرافت و کرامتی شود. به خلاف تفضیل که منظور از آن ، این است که شخص مورد تفضیل ، از دیگران برتری یابد، در حالی که در اصل آن عطیه با دیگران شریک است .



حال که معنای تکریم و تفاوتش با تفضیل روشن شد، می‌گوییم انسان نسبت به دیگر موجودات، خصوصیتی دارد که در دیگر موجودات نیست و آن داشتن نعمت عقل است. معنای تفضیل انسان بر سایر موجودات آن است که در غیر از عقل، انسان در هر خصوصیت و صفات بر دیگران برتری دارد و هر کمالی که در دیگر موجودات هست، حد‌اعلای آن در انسان وجود دارد. این معنا در مقایسه انسان و فنونی که در خوراک و لباس و مسکن و ازدواج خود دارد، نسبت به موجودات دیگر کاملاً روشن می‌شود.

همچنین، مهارت‌هایی را که انسان در نظم و تدبیر اجتماع خود به کار می‌برد، در هیچ موجود دیگری نمی‌بینیم. انسان برای رسیدن به این هدف‌ها، موجودات دیگر را به خدمت می‌گیرد، ولی آن موجودات این‌گونه نیستند، بلکه دارای آثار و تصرفات ساده و مخصوص به خود هستند. آنها از آن روزی که آفریده شده‌اند تاکنون، از موضع خود قدمی براتر نگذاشته‌اند و تحول محسوسی پیدا نکرده‌اند؛ به خلاف انسان که در تمامی ابعاد زندگی خود قدم‌های بزرگی به سوی کمال برداشته و همچنان برمی‌دارد.

خلاصه آن که در میان آفریده‌های خداوند، تنها آدمیان، از یک ویژگی و خصیصه‌ای برخوردار شده‌اند که به خاطر آن از آفریده‌های دیگر، امتیاز یافته‌اند و آن ویژگی و کرامت انسانی، عقلی است که به وسیله آن، حق را از باطل و خیر را از شر و نافع را از مضر، تمیز می‌دهد.

اما این که فرمود، انسان را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری آشکار داد، بعید نیست که مقصود از (مَنْ خَلَقْنَا) انواع حیوانات دارای شعور و نیز جن باشد.

بنابراین ، معنای آیه این می شود که ما بنی آدم را بر بسیاری از مخلوقاتمان که حیوان و جن باشند، برتری دادیم ؛ ولی بقیه موجوداتی که در مقابل کلمه کثیر «بسیار» قرار دارند، یعنی ملایکه خارج از محل گفتارند؛ زیرا آنها موجوداتی نوری و غیرمادی اند و در نظام جاری این جهان قرار نمی گیرند. بنابراین ، کرامت انسان به عقل اوست که تنها از آن او بوده و برتری او نیز بر دیگر موجودات ، به این است که آنچه را که به آنها داده ، از هر یک سهم بیشتری به انسان داده است .<sup>(433)</sup>

در برابر این دسته از آیات ، خداوند در آیاتی دیگر پس از نکوهش انسان ، می فرماید:

(إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ،)<sup>(434)</sup> (لَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى) <sup>(435)</sup> (وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا)<sup>(436)</sup> و آیات دیگری که انسان را موجودی بسیار ستمگر و نادان ،<sup>(437)</sup> تنگ چشم ،<sup>(438)</sup> حریص<sup>(439)</sup> و... شناسانده است .

پرسشی که اینجا مطرح می شود، این است که آیا میان این دو دسته از آیات تعارضی وجود دارد؟ و یا این که هر یک از آنها به ابعادی متفاوت از حقیقت انسان می پردازند؟

حقیقت آن است که میان این آیات هیچگونه تعارضی وجود ندارد و هر کدام به جنبه متفاوتی از وجود نفسانی انسان نظر دارند.

«از این آیات استفاده می شود که انسان دارای فطرتی است و طبیعتی ؛ از آن جهت که دارای فطرت الاهی است ، مورد ستایش قرار گرفته و از آن جهت که در بنده طبیعت و تابع شهوت و غضب است ، ضعیف است و هلوع و...»<sup>(440)</sup> بنابراین تحلیل ، درون انسان دارای دو منزلت است ، «فطرت» و «طبیعت».

غرایز و تمایلات حیوانی انسان ، طبع آدمی را تشکیل می دهند. انسان طبعی ، کسی است که طبع فزون طلب در وجود او حاکمیت و سلطه یافته است . انسان مادام که در بند طبع و تابع شهوت و غضب است ، جز به خدمت گرفتن و استعمار دیگران نمی اندیشد. او در این مقام ؛ حریص ، ظلوم ، جهول و خودخواه محض است و عقل و فطرت خویش را به اسارت طبع در آورده است .  
علی علیه السلام فرمود: کم من عقل اسیر تحت هوی امیر؛<sup>(441)</sup>  
بسا خرد، اسیر فرمان هوا است .

نفس آدمی مرتبه و منزلت دیگری نیز دارد که فطرت اوست . انسان فطری ، انسانی است که طبع خویش را در مهار عقل و فطرت خود در آورده است . فطرت انسان ، تنها منسوب به روح او است و جسم در ساختمان و ویژگی های آن سهمی ندارد، برخلاف طبع انسان که ارتباط زیادی با بدن دارد؛ زیرا بسیاری از غرایز و تمایلات و قوای طبیعی و حیوانی بشر ارتباط محکمی با جسم و نیازهای او دارد.

بنابراین ، مدح های قرآنی ، شامل مرتبه فطرت انسانی و انسان فطری است و مذمت های قرآنی ، شامل طبع آدمی و انسان طبعی می شود. حقیقت آدمی ، مرتبه فطرت اوست که کمال و غایت نهایی انسان به آن مربوط می شود و طبع آدمی در درجه ای پایینتر واقع شده است .

وجود طمع برای بقا و دوام آدمی ، به ویژه برای جسم او لازم است ، ولی باید در کنترل انسان و تابع عقل و فطرت او باشد. انسان ، صحنه نبرد و کارزار خواسته های فطری و طبعی اوست . گاه انسان چیزی را مکروه می دارد که فطرتش طالب آن است و گاه چیزی را دوست دارد که فطرت او از آن کراهت دارد، اما پس از پیروزی و حاکمیت فطرت و حقیقت انسانی ، یک وحدت و

انسجام حقیقی پیدا می شود و خواسته های طبع او با فطرت او موافق و هماهنگ می شود. (442)

## هدف از آفرینش انسان

علامه طباطبایی رحمته الله، درباره حقیقت وجود آدمی و هدف از آفرینش او و مسیری که او را به هدف می رساند، در موارد متعددی به بحث و بررسی پرداخته است . یکی از آن موارد، در تفسیر این آیه شریفه است :

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.)<sup>(443)</sup>

از این آیه فهمیده می شود که گمراهی و هدایت دو واژه متقابلند و تنها در پیمودن راه تحقق می یابند. کسی که همواره مراقب است از وسط جاده حرکت کند به نقطه ای که جاده به آن منتهی می شود می رسد و آن نقطه ، همان غایت مطلوبی است که هدف هر انسان سالکی رسیدن به آن است ؛ چنین کسی را هدایت شده می گویند. بر عکس ، اگر در این باره سهل انگاری کند و از وسط جاده به این طرف و آن طرف متمایل شود، به تدریج گمراه شده و در نتیجه مطلوب ، از او فوت می شود؛ به چنین کسی گمراه گفته می شود.

پس این آیه شریفه برای انسان هدفی فرض کرده که همه به سوی آن در حرکتند؛ ولی بعضی مراقبند از مسیری که به آن هدف می انجامد، منحرف نشوند و به هدف برسند و برخی دیگر از آن مسیر منحرف می شوند و به آن هدف نمی رسند.

بنابراین ، قرآن کریم ، انسان ها را به سعادت و نیک فرجامی دعوت می کند و می فرماید که گمشده شما انسان ها در نزد خدای سبحان است ، هر کس به درگاهش هدایت شود به آن می رسد و هر کس گمراه گردد، از آن محروم می شود.

(يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ)، (444) (أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)، (445) (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ)، (446) (فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ) (447) (وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقُرَّ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمَى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ). (448)

خداوند در این آیات بیان می دارد که همه انسان ها خواه و ناخواه به سوی خدا گام برمی دارند، که در این مسیر، برخی راهشان کوتاه ، رشد و رستگاریشان مسلم است و بعضی دیگر، راه هایشان طولانی و غیرمنتهی به سعادت است که نتیجه آن هلاکت و نابودی است .

خلاصه آن که خداوند سبحان ، در این آیه برای اهل ایمان راهی را فرض کرده که در آن هدایت آنان است . برای دیگران هم راهی را تقدیر کرده که در آن ضلالت آنها است . از این که با جمله علیکم انفسکم مؤ منان را به پرداختن به نفس خود امر کرده ، به خوبی فهمیده می شود که راهی که به سلوک آن امر فرموده ، همان نفس مومن زیرا وقتی گفته می شود زنهار راه را گم نکن ، معنایش نگهداری خود راه است ، نه جدا شدن از راهروان .

پس در این جا هم که می فرماید: زنهار که نفس هایتان را از دست دهید، معلوم می شود نفس ها همان راه هستند نه راهرو. چنان که نظیر آن معنا در این آیه زیر هم به چشم می خورد:

(وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ ۖ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ) (449)

بنابراین ، از این که خداوند در مقام تحریک به حفظ راه هدایت ، مؤ منان را به ملازمت نفس خود امر می کند، معلوم می شود که نفس مومن همان طریقی است که باید آن را سلوک نماید. نفس مومن راه هدایت او است و او را به

پروردگار و سعادتش می رساند. پس آنچه را که آیه مورد بحث به روشنی بیان کرده است ، آیات زیر به اجمال به آن پرداخته اند:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ ۖ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ دَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿١٩﴾ لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ ۚ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ). (450)

در این آیات ، خداوند دستور می دهد که نفس را زیر نظر بگیرد و اعمال صالح او را که سرمایه و توشه فردای اوست مراقبت کنید؛ زیرا برای نفس ، امروز و فردایی است و نفس ، هر آنی در حرکت و در طی مسافت است که سرانجام سیرش خدای سبحان است ، چون در نزد خداوند سبحان ، حسن ثواب یعنی بهشت وجود دارد.

بنابراین ، از نگاه اسلامی هدف و غایت انسان خداست و انسان عاقل نباید هرگز او را از یاد ببرد؛ زیرا فراموش کردن هدف ، باعث از یاد بردن راه است . کسی که خدای خود را فراموش کند، خود را نیز فراموش کرده است . در نتیجه ، برای روز واپسین خود زاد و توشه ای که مایه زندگی اش باشد نیندوخته است و این همان هلاکت است .

اما نفس از آن رو، طریق انسان به سوی خداست که جز او چیز دیگری وجود ندارد تا طریق انسان باشد. خود انسان است که دارای تطورات گوناگون و درجات و مراحل متفاوت است . انسان مراحل گوناگونی مانند جنینی ، کودکی ، جوانی و پیری را پشت سر می گذارد و پس از آن ، در عالم برزخ به حیات خود ادامه می دهد، با این که در قیامت مشخص شود که در بهشت به سر خواهد برد یا در دوزخ .

## 7 - سیر استکمالی نفس

بنابراین ، آن مسافتی که هر انسانی از بدو وجود تا انتهای سیرش که به مقتضای آیه (وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ)،<sup>(451)</sup> قرب به ساحت مقدس باری تعالی است می پیماید، همان نفس انسانی است که در این خط سیر به هیچ جا قدم نمی گذارد و هیچ راه تاریک و روشنی را نمی پیماید، مگر این که همه آنها با اعمال قلبی و بدنی او همراه است .

اعمال قلبی یعنی اعتقادات و امور قلبی دیگر همچون ایمان ، عشق ، خوف ، امید و... و اعمال بدنی یا صالح و یا غیر صالح ، اعمالی است که اثرش چه خوب و بد توشه فردای اوست .

طریقی که انسان می پیماید، طریقی اضطراری و غیر اختیاری است که مومن و کافر، آگاه و غافل و همه و همه ، در آن شرکت دارند و در آن راه هستند این حقیقت ، حقیقتی خارجی و مانند سایر حقایق تکوینی ، ثابت و لایتغیر است و علم و جهل شخص در بود و نبود آن دخالت ندارد، لیکن توجه داشتن به این مطلب ، تاثیر زیادی در عمل انسان دارد.

روشن است که یگانه مربی نفس انسان ، همان عمل اوست . عمل است که نفس را همسو با سنخ خود بار می آورد.

عمل است که اگر با واقع و نفس الامر و غایتی که ایجاد و صنع برای آن بود، سازگار باشد و نفسی که با چنین عملی استکمال یابد، نفسی سعید است و پاداش تمامی زحماتی را که متحمل شده در می یابد و در این راه خسران و ضرری نمی بیند؛ زیرا که انسان نیز مانند پدیده های دیگر تحت تربیت الاهی است ؛ به گونه ای که هیچ شاعنی از او، از نظر پروردگار دور نیست :



(مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (452)

این تربیت ، تربیتی است تکوینی ؛ نظیر تربیتی که خداوند در جمیع کائنات در مسیری که همگی به سوی خدای خود دارند، اعمال می کند:

(أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ) (453)

در چگونگی این نوع تربیت ، میان موجودات تفاوتی نیست ؛ زیرا این صراط، صراطی مستقیم است و امری متشابه است که جمیع کائنات را در برمی گیرد:

(مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَوتٍ) (454)

خدای سبحان ، آدمیان را از جهت سعادت و شقاوت و رستگاری و حرمان ، بر احوال و نفسانیاتی بنا نهاده که آن احوال ، خود مبنی بر اعمالی است از انسان که به دو نوع صالح و طالح و یا تقوا و فجور تقسیم می شود:

(وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ﴿٧﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿٨﴾ قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا ﴿٩﴾ وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا) (455)

بنابراین ، این آیات مسیری را فرض کرده اند که یک طرف آن ، نفس معتدل و ساده و طرف دیگرش رستگاری و یا محرومیت است . آنگاه این دو نتیجه «رستگاری یا محرومیت» را بر تزکیه نفس و یا آلودگی آن مبتنی کرده است که تزکیه و آلودگی نفس مربوط به اخلاق و از مراحل آن است .

آنگاه فضیلت و رذیلت را مبتنی بر تقوا و فجور، یعنی عمل نیک و بد کرده که آیات مذکور خوبی و بدی اعمال را از فطریاتی می داند که خداوند آن را به انسان الهام کرده است ؛ به این معنا که فطرت الهی انسان ، خوبی و بدی اعمال را می فهمد.

بنابراین ، نفس موجودی معتدل و ساده است که تقوا و فجور به آن نسبت داده می شود؛ موجودی است که با تقوا تزکیه می شود و با فجور آلوده می گردد.

نفس همان است که انسان به سبب آن ، رستگار و یا محروم می شود و این معنا برای نفس ، مطابق با مقتضای تکوین است ، اما عموم مردم درباره این معنا درک یکسانی ندارند. بدیهی است کسانی که تنبه دارند و مواظب هستند که در پیمودن راهی که در پیش دارند منحرف نشوند، با کسانی که هیچ درکی از این حقیقت ندارند و غافلانه زندگی می کنند، یکسان نیستند:

( هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ )  
(۴۵۶) فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى ﴿١٢٣﴾ وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى ﴿١٢٤﴾ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا. قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا ۗ وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى ﴿٤٥٧﴾

این اختلاف در درک بدان جهت است که ، فردی که این حقیقت را فهمیده ، هر لحظه که به یاد آن می افتد و متوجه می شود که نسبت به خدای خویش در چه جایگاهی قرار دارد و نسبت او با سایر اجزای عالم چه نسبتی است ، نفس خود را می یابد که جدا شده و بریده از غیر خداست و تنها به خداوند وابسته است .

همچنین می یابد که در برابرش حجاب هایی است که کسی جز پروردگارش به آنها احاطه ندارد و تنها او است که می تواند آن حجاب ها را برطرف سازد؛ پروردگاری که او را هم از پشت سر دفع داده و دورش می کنند و هم از پیش روی به وسیله قدرت و هدایت به سوی خود می کشاند. همچنین می فهمد که نفس او با پروردگارش خلوتی دارد که مونس و دوستی جز او برایش نیست .

این جاست که معنای جمله ای را که پس از آیه **عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ ۚ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ** آمده است ، یعنی **إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** و نیز معنای این جمله خداوند را که فرمود: **(أَوْ مَن كَانَ مِيثًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا)** <sup>(458)</sup> را به خوبی درک می کند.

اینجاست که ادراک و شعور نفس عوض شده و نفس از افق شرک به عبودیت و مقام توحید مهاجرت می کند و اگر عنایت خداوند کمکش کند و توفیق شامل حالش شود، شرک و اعتقاد به موهومات ، دوری از خدا، تکبر شیطانی و استغنا ی پوشالی و خیالی را یکی پس از دیگری به توحید، درک حقایق ، نزدیکی به خدا، تواضع رحمانی و فقر و عبودیت تبدیل می کند. <sup>(459)</sup>

بنابراین ، از نگاه علامه طباطبایی رحمته الله هدف و غایت حقیقی انسان یا به عبارت دیگر، کمال نهایی انسان که در پرتو آن به لذت حقیقی و پایدار خود می رسد، نایل شدن به مقام قرب الاهی است و مسیر تکامل انسان نیز همان نفس اوست .

اعمال ظاهری و باطنی آدمی ، در نفس تاثیر می گذارد و همه چیز به نفس او برمی گردد و در این ظلمت و یا نورانیت ، نفس است که مسیر را مشخص می کند.

پس در یک تقسیم بندی کلی ، همه اموری را که به نوعی موجب رشد و کمال و شکوفایی نفس آدمی می شوند، می توان به دو جنبه تقسیم کرد: جنبه نظری و جنبه عملی ؛ زیرا نفس آدمی دارای دو بعد اصلی نظری و عملی است و هر آنچه در نفس انسان تاثیر واقعی می گذارد و فعلیت جدیدی در او به وجود می آورد، به یکی از این دو جنبه مربوط می شود.

مراد از جنبه نظری، بعد شناختی و معرفتی انسان است. هر معرفت جدیدی «حصولی یا حضوری» نسبت به نوع و اهمیت آن، رشد و کمال جدیدی را در نفس آدمی ایجاد می‌کند؛ زیرا علم و آگاهی، با نفس اتحاد وجودی می‌یابد و از عوارض آن به شمار نمی‌آید.

مرحوم علامه، در بحث فلسفی «اتحاد علم و عالم و معلوم» این مطلب را با برهان متقن فلسفی اثبات کرده است. (460)

بنابراین، زمانی که انسان به مطلبی علم و معرفت پیدا می‌کند، این علم و معرفت به شأنی از شوون نفس آدمی برمی‌گردد و جزء هویت و حقیقت نفس انسان محسوب می‌شود؛ نه امری وابسته به نفس انسان. به این جهت انسان در سایه فزونی معرفت و آگاهی، کمال نوینی می‌یابد. میزان این تکامل معرفتی، رابطه مستقیم با رتبه وجودی معلوم و موضوع آگاهی دارد. انسانی که محدوده شناخت‌ها و معرفت‌های او در حد محسوسات و صورت‌های خیالی باقی می‌ماند، به لحاظ استکمال علمی در حد مجرد مثالی متوقف می‌شود و انسانی که به درک امور عقلانی موفق می‌گردد، به مجرد عقلانی می‌رسد.

به همین ترتیب، آن دسته از انسان‌هایی که به درک حضوری و شهودی اسماء و صفات حق تعالی نایل می‌شوند، مراتب و درجات استکمال نظری و بالاتری را به دست می‌آورند.

مراد از جنبه عملی روح و استکمال عملی نفس، آن است که نفس آدمی در سایه رفتارهای خاص، تحولات و فعالیت‌های نوینی می‌یابد.

مقصود از عمل، تنها رفتارهای خارجی نیست؛ بلکه شامل اعمال باطنی نیز می‌شود، مانند نیت، اخلاص، خضوع و خشوع باطنی، خلیقات و ملکات و سجایای اخلاقی.

این امور، نفس و روان آدمی را به شدت تحت تاثیر قرار می دهند و هویت و حقیقت نفس را متبدل و متحول می کنند.

بنابراین ، «من»، «حقیقت» و «هویت» هر شخص ، بر اساس معرفت ها و اعمال او شکل می گیرد و همانگونه که نوع معارف و آگاهی ها، در مرتبه وجودی و میزان استکمال نفسانی هر شخص دخالت دارد، کیفیت اعمال - به ویژه اعمال باطنی - نیز در استکمال نفسانی انسان دخالت مستقیم دارد. قرآن هدف از بعثت انبیا را استکمال دو بعد عملی و نظری انسان معرفی می کند:

(هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) ؛<sup>(461)</sup>

در این آیه ، تزکیه نفوس به جنبه عملی انسان و تعلیم کتاب و حکمت به جنبه نظری او اشاره دارد.

## سیر استکمالی نفس

استکمال عملی و نظری انسان ، از مراحل پایین تر آغاز به تدریج به مراحل برتر منتهی می شود. هدف نهایی بعد عملی انسان ، رسیدن به مقام «عبودیت» است :

(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ). (462)

حقیقت عبادت آن است که عابد در عبادتش خلوص داشته باشد؛ یعنی ، خود را در حضور خدا ببیند و لحظه ای از عبادت خود غافل نشود. عبادت وقتی تام و کامل می شود که عابد در عبادت خود، جز خدا به کسی مشغول نباشد و در عملش ، برای خدای سبحان شریکی نگیرد و دلش در حال عبادت بسته باشد و متعلق به جایی نباشد.

در این صورت ، عبادت او خالص و برای خدا می شود. به خلاف جایی که عبادتش را به منظور کسب بهشت و دفع عذاب انجام دهد که در این صورت خودش را پرستیده ، نه خدا را. (463)

بنابراین ، عبادت حقیقی آن است که از اوج اخلاص برخوردار باشد که بر اثر آن ، انسان به مقام «ولایت کلیه الهیه» می رسد؛ یعنی تحت ولایت الهی در می آید. در این مقام ، همه امور انسان - از نیت ها و افکار گرفته تا افعال بیرونی - الهی می شود و در هیچ کدام ، نفس پرستی و انانیت راهی ندارد؛ انسان خداگونه و به اخلاق الهی می شود:

(صِبْغَةَ اللَّهِ ۖ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً ۗ وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ). (464)

رسول خدا ﷺ در حدیثی می فرماید:

قال الله عز و جل : ما تقرب الى عبد بشىء احب الى مما افترضت عليه و انه يتقرب الى بالنافلة حتى احبه فاذا احبته كنت سمعه الذى يسمع به و بصره الذى يبصر به و لسانه الذى ينطق به و يده التى يبسط بها ان دعانى اجبته و ان ساءلنى اعطيته . (465)

اما هدف نهايي انسان از بعد نظري ، معرفة الله است :

(اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا.) (466)

البته مراد از معرفت خداوند، معرفت حصولی نیست ؛ زیرا این نوع دانش نسبت به خدا محدود و ناقص است و انسان هرگز با فکر و ذهن و عقل محدود خود نمی تواند وجود نامحدود الاهی را تصور کند و نسبت به آن علم پیدا کند. به تعبیر علامه رحمته الله، معرفت فکری که از آثار سیر آفاقی است و از ترتیب دادن قیاس و یا حدسیات و مقدمات دیگر به دست می آید، در حقیقت ، معرفت به صورت هایی است که از صورت های ذهنی دیگر در ذهن نقش بسته است و خداوند نیز بزرگتر از آن است که در ذهن بگنجد و ذهن بر وی احاطه یابد و یا ذات مقدسش برابر و مساوی با صورتی شود که مخلوقی از مخلوقاتش آن را در نفس خود آفریده و منقش ساخته است :

(وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا) (467)

بنابراین ، مراد از معرفت به خدا، معرفت حضوری و شهودی است که هر انسانی به اندازه ظرفیت وجودی خود می تواند از آن بهره مند شود و حضور و وجود پروردگارش را درک کند.

قرآن کریم ، از این نوع معرفت به لقاء الله تعبیر می شود و انسانی را که به لحاظ علمی به مقام عبودیت و به لحاظ نظری به لقاء الله رسیده باشد، مقرب می نامد. به این جهت ، می توان نتیجه گرفت کمال نهایی و مطلوب حقیقی انسان ،

«قرب الاهی» است و انسان هایی به رستگاری و سعادت می رسند که در  
پیشگاه خداوند مقرب باشند. (468)



## مراتب کمال انسانی

کمالات معنوی و رسیدن به قرب الاهی ، دارای مراتب و درجاتی متفاوت است : ( **أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَّهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ** ) (469)

منظور از «درجات» در این آیه ، مراتب قرب و منزلت و درجات کرامت معنوی است و مغفرت و جنت از آثار مراتب قرب به خدای سبحان و فروع آن است .

این درجات برای فرد فرد مؤمنان نیست ، بلکه مجموع آن برای مجموع مؤمنان است ؛ زیرا درجات مذکور از آثار و لوازم ایمان است و چون ایمان دارای مراتب مختلفی است ، (470) درجاتی را هم که خداوند به ازای آن می دهد مختلف است . برخی از مؤمنان ، یکی از آن درجات را دارا می شوند، برخی دیگر دو درجه و بعضی چند درجه . موید این معنا، آیه ( **يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ** ) (471) و آیه **أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِمَا يَعْمَلُونَ** ) (472) می باشد.

بنابراین ، منظور از درجات ، مراحل و مراتب قرب به مقام پروردگار است که ملازم این درجات ، مراتب بهشت هم هست . (473)

## قضا و قدر و رستگاری انسان

گفتیم که هدف از آفرینش جهان طبیعت ، فراهم شدن زمینه برای آفرینش انسان است تا وی با شناخت و بندگی خداوند متعال ، به مطلوب و کمال حقیقی خود، یعنی قرب الاهی نایل آید و شایسته دریافت پاداش و نعمت های جاودانی و رضوان الاهی شود.

درباره این هدف بزرگ و مقدس ، برخی از مکاتب اسلامی مانند اشاعره و اهل حدیث با استناد به قضا و قدر الاهی ، اختیار را از انسان سلب کرده ، قائل به جبر شده اند و معتقدند کسانی که خداوند به سعادت و یا شقاوتشان حکم کرده باشد و به آن حکم عالم باشد، به طور جبری به حکم خداوند می رسند؛ زیرا در غیر این صورت ، حکم خداوند دروغ و علم او جهل می باشد.

مساله قضا و قدر، از جمله مسایلی است که از ابتدای پیدایش اسلام ، همواره مورد مناقشه و گفتگو بوده است و تفسیرهای نادرست درباره آن ، سبب به وجود آمدن عقیده «جبر» از سوی اشاعره و «تفویض» از سوی معتزله شده است ، ولی تشیع با کمک و راهنمایی ائمه معصومین علیهم السلام راهی میانه را در پیش گرفته ، قائل به «امر بین الامرین» است .<sup>(474)</sup>

علامه طباطبایی رحمته الله با الهام از فرمایشات ائمه اطهار علیهم السلام ، تبیینی از قضا و قدر ارائه داده اند که با علم پیشین و اراده ازلی و گسترده خداوند و ظهور آیات و روایات کاملا هماهنگ مختار بودن انسان را به اثبات می رساند:

قانون علیت در جهان هستی به نحو استثنا ناپذیر، حکم فرما و جاری است . به مقتضای این قانون ، هر یک از پدیده های این جهان در پیدایش خود به عللی «اسباب و شرایط تحقق» بستگی دارد که با فرض تحقق همه آنها «که

علت تامه نامیده می شود» پیدایش آن پدیده «معلول مفروض»، ضروری «جبری» است . و با فرض فقدان همه آنها یا برخی از آنها، پیدایش پدیده نامبرده محال است . با بررسی و کنجکاوری این نظریه ، دو مطلب ذیل روشن می شود:

1 - اگر یک پدیده «معلول» را با مجموع علت تامه و همچنین با اجزای علت تامه اش بسنجیم ، نسبت آن به علت تامه نسبت ضرورت خواهد بود و نسبتش به هر یک از اجزای علت تامه «که علت ناقصه نامیده می شود» نسبت امکان است ؛ زیرا جزء علت نسبت به معلول تنها امکان وجود را می دهد، نه ضرورت وجود را. بنابراین ، جهان هستی که هر پدیده از اجزای آن در پیدایش خود بستگی ضروری به علت تامه خود دارد، ضرورت در سراسر آن حکم فرما و پیکره آن از یک سلسله حوادث ضروری و قطعی تنظیم شده است . با این حال ، صفت امکان در اجزای آن «پدیده ها که به غیر علت تامه خود نسبت و ارتباط دارند» محفوظ می باشد.

قرآن کریم در تعلیم خود این حکم را «قضای الاهی» نامیده است ؛ زیرا این ضرورت ، از خالق جهان هستی سرچشمه گرفته و حکم و قضایی است حتمی که تخلف بردار نیست .

خدای متعال می فرماید:

(أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ) (475)

(وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) (476)

(وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ.) (477)

2 - هر یک از اجزای علت ، اندازه و الگویی مناسب خود نسبت به معلول می دهد و پیدایش معلول موافق و مطابق مجموع اندازه هایی است که علت تامه برایش معین می کند؛ مثلا عللی که تنفس را برای انسان به وجود می آورد

تنفس مطلق را ایجاد نمی کند، بلکه اندازه معینی از هوای مجاور دهان و بینی را در زمان معین و مکان معین و شکل معین از مجرای تنفس به محوطه ریه می فرستد....

این حقیقت در همه پدیده های جهان و حوادثی که در آن اتفاق می افتد بدون تخلف جاری است. قرآن کریم در تعلیم خود، این حقیقت را «قدر» نامیده و به خدای متعال که سرچشمه آفرینش است نسبت داده :

(إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ) <sup>(478)</sup>

(وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ) <sup>(479)</sup>

چنان که به موجب قضای الاهی ، هر پدیده و حادثه ای که در نظام آفرینش جای می گیرد ضروری و اجتناب ناپذیر است ، به موجب «قدر» نیز، هر پدیده و حادثه ای که به وجود می آید از اندازه ای که خدا برایش کرده ، هرگز کمترین تخلف و تعدی نخواهد نمود.

فعلی که انسان انجام می دهد یکی از پدیده های جهان آفرینش است و ارتباط وجودی با اجزای دیگر جهان دارد. اجزای دیگر را نمی توان فعل انسان بی ربط دانست ؛ مثلا در مورد لقمه نانی که او می خورد، چنانکه وسایل دست و پا و دهان و علم و قدرت و اراده لازم است ، وجود نان در خارج ، در دسترس بودن و مانع نداشتن و شرایط دیگر زمانی و مکانی نیز لازم است که با نبود یکی از آنها، فعل مقدور نمی شود و با تحقق همه آنها «تحقق علت تامه» تحقق فعل ضروری است . چنان که گذشت ، ضروری بودن فعل نسبت به مجموع اجزای علت تامه منافات با این ندارد که میان فعل انسان با خود انسان که یکی از اجزای علت تامه است ، نسبت امکان برقرار باشد.

درک ساده و بی آلایش انسان نیز این نظر را تایید می کند. مردم با نهاد خدادادی خود، میان خوردن و آشامیدن و کوتاهی و بلندی قامت فرق می

گذارند و قسم اول را که با خواست و اراده انسان ارتباط مستقیم دارد، در اختیار شخص می‌دانند و مورد امر و نهی و ستایش و نکوهش قرار می‌دهند، به خلاص قسم دوم که در آنها تکلیفی متوجه انسان نیست . بنابراین انسان در فعل خود مختار است ، ولی مستقل نیست ؛ یعنی خدای متعال از راه مجموع اجزای علت تامه که یکی از آنها اراده و اختیار انسان است ، فعل را خواسته و ضرورت داده است ، با این بیان ، روشن می‌شود که فعل انسان نسبت به مجموع اجزای علت خود، ضروری و نسبت به یکی از اجزا که انسان می‌باشد، اختیاری و ممکن است . (480)

### نتیجه گیری

در این فصل چند مطلب اساسی تبیین شد:

- 1 - مراد از آموزه نجات در اسلام ، همان آموزه رستگاری و سعادت است .
- 2 - هدف از آفرینش انسان ، رسیدن به رستگاری است که از دیدگاه اسلام ، در قرب الاهی «مقام عبودیت و لقاءالله» عینیت می‌یابد و حیات طیبه و زندگی سعادت مند جاودانه و رهیدن از عذاب های الاهی ، تنها در پرتو رسیدن به این مقام منیع به دست می‌آید.
- 3 - رستگاری انسان از راه تزکیه و تربیت نفس به دست می‌آید که خاستگاه آن ، اعتقاد صحیح ، ایمان و عمل شایسته است .
- 4 - اعتقاد به قضا و قدر موجب نمی‌شود که نقش انسان را در رسیدن به اهدافش نادیده بگیریم ؛ زیرا داشتن اختیار و اراده آزاد نیز در قضای الاهی قرار دارد و انسان ها از این جهت که دارای اختیار هستند، از خود اختیاری ندارند.

## فصل دوم : عوامل نجات

این فصل به دو دسته از عوامل می پردازد:

دسته اول ، عواملی است که خداوند متعال برای رستگاری بشر فراهم کرده است و دسته دوم ، عواملی است که انسان ها باید به آنها تمسک جویند. دسته اول را به عنوان هدایت الاهی و دسته دوم را با عناوین ایمان ، عمل صالح و توبه پی می گیریم :

### 1 - هدایت الاهی

آن هنگام که آدم و حوا به زمین هبوط کردند، خداوند به حکم قضای حتمی خود دو مسیر متفاوت جلوی پای آن دو و فرزندانشان نهاد: مسیری که به سعادت و رستگاری آدمیان منجر می شد و مسیری که به شقاوت و بدبختی آنها می انجامید.

برخورداری از هدایت الاهی و پیمودن آن ، حیات طیبه و سعادت را به ارمغان می آورد. اطاعت و پیروی از ابلیس نیز شقاوت و آتش جهنم را در پی دارد:

(قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا ۖ فَاِمَّا يَاتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٨﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ ۗ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.) (481)

در سوره اعراف خطاب به آدمیان فرمود:

(كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ﴿٢٩﴾ فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلٰلَةُ ۗ اِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِیْنَ اَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَيَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ.) (482)

در آغاز آفرینش انسان ، آنگاه که خداوند ابلیس را رجم نمود به وی این چنین عتاب کرد:

(قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْهُومًا مَّدْحُورًا ۗ لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ.) (483)

و در پاره ای از آیات به صورت روشن تری به این دو مسیر متفاوت اشاره کرده ، می فرماید:

(قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ ﴿٤١﴾ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ.) (484)

هر کس از هدایت خداوند پیروی کند گمراه و بدبخت نمی شود. اما هر کس از ابلیس پیروی کند گمراه می شود:

(كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ) (485) و قضای حتمی خدا به گمراهی آنان در اثر پیروی شان از ابلیس است ، نه این که متابعت آنها از ابلیس ، بر اثر قضای حتمی خداوند باشد (486) و نتیجه پیروی از شیطان ، جهنم است :

(قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ ﴿٨٤﴾ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ.) (487)

و در نهایت ، به خاطر وجود این قضای حتمی در جای دیگر فرمود:

(قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى ﴿١٢٣﴾ وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى.) (488)

کسانی که از هدایت الاهی پیروی می کنند گمراه و بدبخت نمی شوند، ولی کسانی که از یاد خدا روی برگردانند، در دنیا به زندگی تنگی گرفتار می آیند در آخرت نابینا محسور می شوند. (489)

## معنا و اقسام هدایت

هدایت در لغت به معنای دلالت و ارشاد به کار می رود و بر دو گونه است :  
نشان دادن راه که به آن «ارائه طریق» می گویند و رساندن به هدف که از آن  
به «ایصال به مطلوب» تعبیر می شود. (490)

به طور کلی خداوند دارای دو نوع هدایت است :  
هدایت عامه و هدایت خاصه .

هدایت خاصه خود بر دو نوع است :

هدایت خاصه تکوینی و هدایت خاصه تشریحی .

علامه طباطبایی رحمته الله درباره هدایت عامه می نویسد:

«آیه شریفه (قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) (491) بیان می کند

که خداوند سبحان پس از اتمام ذات هر شیء، آن را به سوی کمال مختص به  
خودش هدایت می کند و این هدایت، به لحاظ این که حقیقتش همان اقتضاء

ذاتی شیء نسبت به کمالات لاحق است، نوعی تفرع بر ذات شیء دارد.

تفصیل این نکته حق مذکور است :

(الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى وَالَّذِي قَدَّرَ) (492) پس خدای سبحان بعد از خلقت اشیاء

و پرداختن آنها، برایشان تقدیری معین فرموده که در واقع، این تقدیر همان

تفصیل خصوصیات وجودی آنها است . همانگونه که فرمود:

(وَكُلُّ شَيْءٍ فَصَلَّنَاهُ تَفْصِيلاً). (493)



## 8 - هدایت خاصه

پس از این تقدیر و تفصیل ، آنها را به خصوصیات مقدره ، هدایت می کند و این هدایت در واقع ، به این نحو است که در شیء ، اقتضایی ذاتی نسبت به همه لوازم و کمالات وجودیش که متمم ذات او است ، قرار می دهد. این همان نظام حقیقی است که هم در هر شیء منفردا و هم در مجموع و من جمله انسان ، محقق است . (494)

بنابراین ، در این نوع هدایت ، هر نوعی از موجودات در سیر تکوینی و معین خود مراحل و مراتبی را طی می کند و منازل استکمال را پشت سر می گذارد تا به آخرین مرحله تکامل خود برسد.

از سوی دیگر، مراتبی که در طی حرکت نوع مشاهده می کنیم ، هر یک از آنها ملازم مقامی است که مخصوص به خود او است ، نه از آن جلو می افتد و نه عقب می ماند و این ملازمت از ابتدای حرکت نوع در سیر وجودی اش تا آخرین نقطه کمالش وجود دارد.

این نشان می دهد که میان همه این مراحل یک رابطه تکوینی برقرار است که مانند بند تسبیح ، مراحل را به یکدیگر وصل می کند؛ به گونه ای که نه یک مرحله از مراحل آن سلسله حذف و نه جا به جا می شود از این جا نتیجه می گیریم که برای این نوع موجود، غایتی است تکوینی که از همان آغاز وجودش متوجه آن غایت و به سوی آن در حرکت است تا به آن برسد. مثلاً یک دانه گردو که در زیر خاک قرار می گیرد و شرایط رشدش فراهم می شود، از همان ابتدا که مغز آن شروع به رشد می کند تا آنجا که پوست را می شکند و از لای

پوست بیرون می آید و... غایتی تکوینی دارد و با این حرکات خود را به آن می رساند و آن ، این است که به درختی کامل و بارور تبدیل شود.

همچنین انواع مختلف از حیوانات مانند گوسفند، اسب و... که از همان ابتدای پیدایش وقتی به صورت جنینی در شکم مادر قرار دارند متوجه به سوی غایت نوعیه شان می باشند.

بدین ترتیب معلوم می شود هر نوع از انواع موجودات مسیر خاصی را در طریق استکمال می پیمایند و آن مسیر هم دارای مراتب خاصی است که هر یک مترتب بر دیگری است تا این که به عالی ترین مرتبه که همان غایت و هدف نهایی نوع است منتهی شود.

نوع نیز با طلب تکوینی و حرکت تکوینی در صدد رسیدن به آن هدف نهایی است و از همان ابتدای پیدایش به وسایل رسیدن به آن غایت مجهز است . این توجه تکوینی از آنجا که مستند به خدای تعالی است ، نامش را هدایت عام الاهی می گذاریم .<sup>(495)</sup> در این نوع هدایت ، میان انسان و سایر آفریده ها، هیچ تفاوتی نیست .

## هدایت خاصه

همانگونه که قبلا اشاره شد، انسان در عرصه آفرینش جایگاه ویژه ای دارد و از نظر رتبه وجودی بالاتر از آفریده های دیگر است. انسان ها، افزون بر هدایت عامه، از دو نوع هدایت خاصه نیز برخوردارند:

### الف) هدایت تکوینی «فطری»

مراد از این نوع هدایت، آن است که خداوند انسان را به گونه ای آفریده که هستی او را به الهامی مجهز کرده است که با آن الهام، می تواند اعتقاد حق و عمل صالح را تشخیص دهد:

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾ ﴿٧﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿٤٩٦﴾  
﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ۚ فِطْرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا ۚ لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾. ﴿٤٩٧﴾

بر اساس بیان علامه طباطبایی رحمته الله علیه، فطرتی که آیه بدان اشاره می کند نوعی خلقت خاص است که انسان را به سوی موجودی متعالی دعوت می کند. انسان بر اثر این ویژگی درونی خود در می یابد که به سوی موجودی که خارج از وجود او است متمایل و محتاج است. همچنین، نیاز پدیده ها و موجودات دیگر را به موجودی که از نقص و نیاز مبرا است و سلسله موجودات بدان منتهی می گردد، درک می کند. لازمه این درک درونی، احساس، خضوع و احساس وابستگی و نیاز به او است.

بنابراین، انسان از همان ابتدای وجود با حرکتی طبیعی و هدایتی درونی در مسیر الله قرار گرفته، متوجه هدف مطلوب خویش می باشد. و به واسطه همین ویژگی درونی است که انسان طالب سلامت خویش گشته، راه سعادت و

شقاوت را تشخیص می دهد. از آن جا که داشتن چنین خصوصیتی سنت لا یتغیر خداوند است ، هیچ انسانی در حرکت خود به سوی هدف ، جز سعادت را دنبال نمی کند؛ همان گونه که موجودات دیگر نیز در حرکت خود در جستجوی هدف مطلوب و مجهز به قوایی هستند که مناسب غایتشان است و با این قوا و تجهیزات از نقص گریخته ، به سوی کمال خود در حرکتند.

انسان به خاطر همین خلقت خاص ، آنچه را که در این مسیر برای او سودمند است ، از درون خویش و با الهامات درونی در می یابد. (498)

بنابر این ، در هدایت تکوینی ، نیروهای علمی انسان را از بینش خاص و نیروهای عملی او را از کشش و کوشش مخصوص برخوردار می کند تا فهم یا مشاهده معارف الهی و پیمودن راه و نیل به هدف نهایی به وفق مراد حاصل شود. به عبارت دیگر، خداوند قدم به قدم از عبد سالک دستگیری می کند و او را به مقصد می رساند.

از این رو، هدایت تکوینی به «ایصال به مطلوب» موسوم است. (499)

در هدایت تکوینی ، خداوند انسان را به آثار حسنه آن از قبیل رسیدن به حیات طیبه در دنیا و حیات طیبه و سعادت ماندانه ابدی در آخرت ، رهنمون می شود. روشن است که این نوع هدایت از قبیل صنع و ایجاد است که مختص به خدای تعالی و از اموری است که خداوند، قضای آن را رانده و بر خود واجب کرده و در آیات زیر وعده اش را قطعی نموده است :

(فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشُقُّ) (500) (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً ۗ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (501) (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ۗ وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا ۖ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا). (502)

## ب) هدایت تشریحی

منظور از این نوع هدایت ، آن است که خداوند از طریق پیامبران و کتاب های آسمانی ، راه رسیدن به مقصد را به انسان نشان داده است و انسان اختیار دارد که آن را بپیرد یا انکار کند؛<sup>(503)</sup> چنان که می فرماید: (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا.)<sup>(504)</sup>

مراد از هدایت در این آیه ، هدایت تشریحی و ارائه طریق است و معنای حقیقی واژه «سبیل»، آن مسیری است که آدمی را به غایت مطلوب «حق» برساند.<sup>(505)</sup>

علامه طباطبایی رحمته الله در بین ضرورت این نوع هدایت می نویسد:  
افعال انسان ارتباط نزدیکی با احوال درونی و ملکات اخلاقی او دارد و از سرچشمه صفات انسانی تراوش می کند و در عین حال ، تأثیری متقابل در نفس دارد.

علوم و ملکات انسان ، صورتی به نفس می دهد که یا هم سنخ با سعادت اوست یا مایه شقاوت او. تعیین راه سعادت و شقاوت انسان و قرب و بعد او نسبت به خدا نیز به عهده همین صورت ها است ؛ زیرا انسان به واسطه اعمال شایسته و عقاید درست و حق ، برای نفس خود کمالاتی کسب می کند که تنها با قرب به خدا و رضوان و بهشت او ارتباط داشته باشد.

نیز به واسطه اعمال زشت و عقاید خرافی و باطل برای نفس خود صورت هایی درست می کند که جز با دنیای فانی و زخارف ناپایدار آن ارتباطی ندارد و این باعث می شود که پس از ترک دنیا مستقیماً به دوزخ درآید، زیرا صور

نفسانی او جز با آتش نمی تواند رابطه داشته باشد و این خود سیری است حقیقی .

این صورت ها که در اثر تکرار عمل پیدا می شوند، صورت هایی برای نفس هستند. انسانی که در راه استکمال قرار گرفته است ، از ناحیه علل فیاضه که بر هر موجودی قابلیت برای رسیدن به کمالش عطا می کند، دارای چنان قابلیت است که به آخرین مرحله کمال وجودی اش برسد؛ این معنا را هم تجربه اثبات کرده و هم برهان .

پس بر خدایی که واجب الوجود و تام الافاضه است ، واجب است که برای هر نفسی که استعداد رسیدن به کمالی را دارد افاضه ای کند و شرایطی فراهم آورد تا آن نفس به کمال خود برسد و آنچه بالقوه دارد، بالفعل شود، حال این کمال هر چه می خواهد باشد.

البته اگر نفس دارای صفات پسندیده ای باشد، این کمال ، کمال در سعادت خواهد بود و اگر دارای رذائل و هیاءتی نازیبا باشد، این کمال ، کمال در شقاوت خواهد بود. از آنجایی که این ملکات و صورت ها که برای نفس پیدا می شود، از راه افعال اختیاری و آن افعال نیز از راه اعتقاد به درستی و نادرستی و امید به درستی و رغبت به منافع و ترس از ضررها نشاءت می گیرد. ناگزیر آن افاضه خدایی لازم است تا متوجه دینی شود و خدای تعالی از راه دعوت های دینی و بشارت و انذار و تخویف و تطمیع ، بشر را به اعمال صالح وادار و از اعمال زشت دور بدارد تا این دعوت های دینی ، مایه شفاء مؤ منان گشته ، سعادتشان به وسیله آن به کمال برسد. از سوی دیگر، مایه خسارت ستمگران گشته ، شقاوت آنان نیز تکمیل شود، و چون دعوت احتیاج به داعی دارد تا م.عهد و مسوول این دعوت شود، ناگزیر باید پیامبرانی را برگزیند.<sup>(506)</sup>

## مسیر هدایت «صراط مستقیم»

همانگونه که قبلا اشاره شد، هدایت به معنای دلالت و نشان دادن راه است . قرآن کریم به راهی که خداوند مؤمنان را به آن هدایت کرده است ، صراط مستقیم می گوید. صراط مستقیم تنها راهی است که رسیدن به مطلوب را میسر می سازد و انحراف از آن به معنای انحراف از جاده سعادت و مطلوب حقیقی است . به این جهت خداوند خطاب به کسانی که می خواهند از راه ظلم و گناه به مقاصد خود برسند می فرماید: **(إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ)**. (507)

علامه طباطبایی رحمته الله در این باره که چرا راه ظلم و گناه به رستگاری و سعادت نمی انجامد و تنها باید در صراط مستقیم گام نهاد، تبیین زیبایی اراده داده ، می نویسد:

ستمکاران ، هرگز به آرزوهایی که به خاطر آنها به ظلم دست زده اند نمی رسند؛ چرا که ظلم ، مسیری نیست که انسان را به سعادت و آرزو برساند؛ زیرا سعادت وقتی سعادت است که واقعا و به حسب وجود خارجی ، آرزو و مطلوب باشد که در این صورت ، طالب و آرزومند آن ، خود را به حسب وجود و طبع وجودی اش ، به ادوات و وسایلی که سازگار و متناسب با آن سعادت باشد، مجهز می بیند.

برای مثال ، انسانی که آرزو دارد که با جبران اجزای تحلیل رفته بدنش ، بقای زندگی خود را تامین کند، وقتی به چنین آرزویی می رسد که نخست به لحاظ تغذیه ای که متناسب با این آرزو است ، برایش فراهم باشد و سپس اسباب و ابزاری را که سازگار با آن است داشته باشد.

افزون بر این ، در دنیای خارج از وجودش ، به مواد غذایی مناسب با مزاجش را به اندازه نیازش بیابد و آن ابزارها را هم به کار بیند؛ یعنی مواد غذایی را از خارج بگیرد و تصفیه کند سپس ، صورت اصلی آن را به کلی به هم زده و صورت اجزایی که از بدنش تحلیل رفته درآورد و آن را جزو بدن خود نموده ، کمبودهای آن را جبران کند. نه تنها انسان چنین است ، بلکه انواع دیگر حیوانات نیز چنین هستند.

بنابراین ، هر غایت و هدفی که مطلوب و هر سعادت که مقصود باشد، طریق مخصوصی دارد که تنها از آن راه می توان به آن رسید. همچنین ، پیمودن غیر آن مسیری که نظام آفرینش برای رسیدن به هر هدفی تعیین کرده است ، اسباب رسیدن به آن را عاطل و راه طبیعی رسیدن به آن را باطل کردن است و معلوم است که این ها به معنای ابطال جمیع سبب هایی است که مربوط و متعلق به آن است . دقیقاً مانند انسانی که بخواهد از راهی غیر از خوردن غذا، بقای خود را تامین کند؛ همانگونه که این شخص دستگاه تغذیه و قوای هاضمه اش را عاطل گذارده و در نتیجه ، در قوه رشددهنده و مولد خود انحراف به وجود می آورد. همچنین است کسی که بخواهد برای رسیدن به هدفی از بیراهه برود.

عنایت الاهی نیز بر این تعلق گرفته که انسان و حیوانات دیگر که بر اساس شعور و اراده زندگی می کنند، زندگی خود را با تطبیق اعمال با خارج «البته باید به خارج عالم باشند» و ادامه بدهند؛ به گونه ای که اگر در عملی از اعمال خود به جهت عروض عوارضی از نظام خارج منحرف شوند، آن عمل بی نتیجه و باطل می گردد و اگر این انحراف تکرار شود، به بطلان ذات آنان می انجامد و شبیه انسانی می شود که به جای غذا زهر مصرف می کند.



انسان از همین نظام عالم خارج ، به آرا و عقایدی کلی و عمومی مانند عقیده به مبداء و معاد می شود و آنها را ملاک دیگر عقاید خود قرار می دهد و نیز احکامی را می پذیرد که اعمال عبادی و معامله ای خود را با آنها تطبیق می دهد.

این است همان راهی که آدمی را به سعادت انسانی اش می رساند، و جز این راه دیگری وجود ندارد. انحراف از این راه «یعنی ظلم» او را به آرزویش نمی رساند و اگر هم برساند، دوام نخواهد داشت ؛ زیرا راه های دیگر نیز مربوط به آن سعادتند و با تمام قوا با آن راه منحرف «ظلم» مبارزه و ضدیت می کنند تا وی را به عقب نشینی و برگشت مجبور سازند. افزون بر آن ، اجزای عالم که منشاء آن عقاید و احکام است نیز با اعمال وی مخالفت کند و آن فرد همچنان در چنین حالتی هست تا آن که سعادت را که از بیراهه «ظلم» به دست آورده ، از دست بدهد و روزگارش تلخ گردد.

بنابراین ، ستمگری که با مخالفت با عقاید حق و توحید خدای سبحان و مزاحمت با حقوق مشروع دیگران یعنی تعدی و ظلم به آنان و یا با نادیده گرفتن و عصیان ورزیدن نسبت به رسمی از مراسم عبودیت پروردگار، مانند نماز و روزه و امثال آن و یا با گناهای از قبیل دروغ ، افترا، خدعه و... و به طور کلی ، به وسیله ارتکاب یکی از این انحراف ها به مقصود خود برسد، باید بداند که در دنیا و آخرت خود را زیان کار ساخته و سعی و کوشش یک عمر را به هدر داده است .

او در دنیا خود را چنین کرده ، به خاطر این که راهی که رفته ، راه هرج و مرج و اختلال نظام بوده است ؛ به شهادت این که اگر این راه حق بود، جایز بود که همه چنین راهی را بروند و اگر برای همه جایز باشد که چنین راهی را بروند،

قطعا نظام اجتماع مختل می شود و روشن است که با ابطال نظام اجتماعی ، حیات اجتماعی انسان نیز باطل می شود.

بنابراین ، نظمی که ضامن بقای نوع انسانی است به هر شکل باشد، با چنین شخصی در آن چه که از راه غیرمشروع کسب نموده ، مبارزه می کند و تا زمانی که - دیر یا زود - نتیجه عملش را از کفش نرباید، از پای نمی نشیند و البته که ظلم پایدار نمی ماند.

وی در آخرت خود را زیان کار ساخته است ؛ زیرا ظلم او در نامه عملش ثبت شده و افزون بر این که جان و دل او را آلوده و پلید کرده ، در قیامت مطابق آن ، کیفر می بیند و به مقتضای روح آلوده خود به زندگی ادامه می دهد؛ و این است معنای آیات زیر:

(وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ) ، (508) (أَفَتُؤْمِنُونَ  
بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ ۗ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي  
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۗ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ ۗ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا  
تَعْمَلُونَ) (509) و آیه (كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَآتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا  
يَشْعُرُونَ ﴿٢٥﴾ فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۗ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ ۗ لَوْ  
كَانُوا يَعْلَمُونَ.) (510)

و آیات دیگر، این آیات همگی شامل ظلم های فردی و نیز ظلم های اجتماعی می شود و این خود شاهد صدق بحث ما است . (511)

## معنا و ویژگی های صراط مستقیم

واژه صراط در لغت به معنای راه روشن و ماده اصلی آن به معنای «بلعیدن» است؛ گویا چندان راهروان خود را در خود فرو می برد که احتمال هر گونه انحراف و خروج از جاده را درباره آنان معدوم می سازد.

«مستقیم» هم در لغت به کسی یا چیزی گفته می شود که از روی قدرت و تسلط بر پای خود می ایستد و بر خود و آنچه مربوط به او است تسلط کامل دارد. در نتیجه، به آنچه همواره بر یک حال قائم ایستاده است مستقیم گفته می شود.

بنابراین، صراط مستقیم راه روشنی است که همواره رهروان خود را به مقصد می رساند.

خداوند می فرماید:

(فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ  
إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا) (512)

این آیه می رساند که هدایت خداوند در صراط مستقیم، یعنی همواره ثابت و لا یتغیر است. (513) درباره صراط مستقیم مطالب زیر گفتنی است:

1 - راه هایی که به سوی خدا است؛ مانند راه اسلام، ایمان، عبادات، اخلاص و خشوع از نظر کمال و نقص و نیز، نزدیکی و دوری به سرچشمه حقیقت و صراط مستقیم با هم تفاوت دارند. همچنان که راه های نقطه مقابل آنها مانند: کفر، شرک، انکار، طغیان و معصیت نیز با هم مختلفند.

خداوند می فرماید:

(وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا ۖ وَلِيُؤْفِقِيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ) (514)

به عبارت دیگر، مساله بهره برداری از هدایت الاهی و راه های آن درست مانند علوم و معارفی است که عقل های انسانی از طرف خدای متعال آن را در می یابند که به اختلاف و میزان قابلیت اشخاص فرق می کند.

2 - همانگونه که صراط مستقیم حافظ و ناظر بر همه راه ها است ، پویندگان این راه نیز حافظ و ناظر بر دیگران می باشند.

خدا می فرماید:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) (515)

بنابر اخبار متواتره ، این آیه در شءان علی عليه السلام نازل شده و او در میان امت نخستین بازکننده این در است .

3 - برتری رهروان صراط مستقیم بر دیگران و نیز صراط مستقیم بر راه های دیگر، در اثر علم است ، یعنی آنها مرتبه عالی تری از علم به مقام خداوند را دارا هستند که دیگران به آن پایه نرسیده اند؛ زیرا در بعضی از رتبه های پایین تر صراط مستقیم ، عمل کامل وجود دارد.

بنابراین ، مزیتی جز از نظر علم در میان نیست و آیه (يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ) (516) نیز مشعر به همین حقیقت است .

همچنین آیه (إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ)؛ (517) زیرا به مدلول این آیه ، آنچه به سوی خداوند پاک بالا می رود، همان کلمه طیب ، یعنی علم و اعتقاد است ، ولی شءان و اثر عمل صالح ، ترفیع دادن کلمه طیب و کمک کردن به آن است نه صعود به طرف بالا و نکات دیگر. (518)

بدین سان ، راه مستقیم از گمراهی و ضلالت و نیز شرک و ظلم به دور است و راهی است که از نظر باطن ، کفر و خطورات قلبی که خدا به آن راضی نیست

، در آن راه ندارد و از نظر ظاهر، معصیت و کوتاهی در اطاعت از آن برکنار است و این همان توحید علمی و عملی واقعی می باشد.

رهروان صراط مستقیم کسانی هستند که مشمول عالی ترین نعمت های خدا می باشند که حتی از نعمت ایمان کامل هم بالاتر است .

## 2 - ایمان

از دیدگاه قرآن کریم ایمان از مهمترین عواملی است که سبب نجات از دوزخ و ورود به بهشت می شود. به این جهت درباره آن و ارتباطش با نجات به بحث می پردازیم :

### ماهیت ایمان

واژه ایمان ، ضد کفر، مصدر باب افعال از ریشه «اء - م - ن» و در لغت به معنای تصدیق کردن ، اذعان نمودن ، گرویدن ، ایمن گردانیدن ، امان دادن و اقرار کردن است .<sup>(519)</sup>

واژه امن نیز در زبان عربی به معنای امنیت داشتن ، اعتماد ورزیدن و روی کردن است که کلمه های امانت و امان نیز برگرفته از آن است .

فعل «امن»، هم به معنای باور کردن و اعتقاد خود را ظاهر ساختن است و هم با حرف اضافه «ب» به معنای حمایت کردن و امان دادن و امنیت بخشیدن به کار رفته است .

واژه ایمان در قرآن ، گاه به معنای فعل ایمان و گاه به معنای محتوای آن به کار رفته و گاهی نیز هر دو معنا یکجا از آن مستفاد می شود.<sup>(520)</sup>

تفتازانی می گوید ماده «ءمن»، به دو جهت به باب افعال برده می شود: یکی افاده معنای تعدیه و دومی، رساندن معنای صیوررت .

اولی در آن جایی است که لفظ ایمان مقرون به «باء» باشد که در این صورت به معنای اقرار و اعتراف است؛ مانند: **آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ** <sup>(521)</sup> و اگر مقرون به «لام» باشد معنای اذعان، تصدیق و قبول را افاده می کند، مانند: **(وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ)** <sup>(522)</sup>

معنای صیوررت، در آن جایی است که ایمان متعدی به نفسه باشد که در این صورت به معنای «ایمن گردیدن» است؛ زیرا مومن به سبب تصدیق و اعتقاد به خداوند از انتساب کذب ایمن می شود. <sup>(523)</sup>

در این باره که حقیقت ایمان چیست و ایمان دارای چه ارکان و شرایطی است، میان مکاتب و دانشمندان اسلامی اختلاف وجود دارد.

متکلمان اسلامی درباره حقیقت ایمان، نظریه های گوناگونی ارائه داده اند که به برخی از آنها می پردازیم:

#### 1 - نظریه معرفت گرایانه؛

جهم بن صفوان و پیروانش معتقدند که حقیقت ایمان همان «معرفت عقلی» است <sup>(524)</sup> و تفتازانی به اشتباه، نظریه یکسانی علم و ایمان را به همه متکلمان شیعه نسبت داده است. <sup>(525)</sup>

#### 2 - نظریه لفظگرایانه؛

کرامیه «پیروان محمد بن کرام سجستانی»، گوهر اصلی ایمان را اقرار زبانی می دانند؛ از این رو، اگر کسی در باطن خود کافر باشد ولی در ظاهر و به زبان، به ایمان اعتراف کند، مومن واقعی است، هر چند او به سبب کفر باطنی استحقاق خلود در دوزخ را دارد.

از سوی دیگر، اگر کسی به ظاهر اظهار کفر، کند ولی در دل مومن باشد، او را مومن و شایسته ورود به بهشت نمی دانند. (526)

باور آنها، شاخصه اصلی تمایز میان کفر و ایمان، اقرار زبانی به رسالت است

### 3 - نظریه تلفیق اظهار زبانی و تصدیق :

عده ای از متکلمان شیعه نظیر محقق طوسی در تجرید العقائد، (527) و محقق حلی در مناہج الیقین، (528) معتقدند که حقیقت ایمان، تصدیق قلبی و اقرار زبانی است.

### 4 - نظریه عمل گرایانه :

معتزله و خوارج بر این عقیده پای می فشارند که حقیقت ایمان، همان عمل است. از این رو، خوارج، مرتکبان به گناه و کردار زشت را مومن نمی دانند و معتزله، آنان را در مرتبه ای میان کفر و ایمان قرار می دهند. (529)

### 5 - نظریه تصدیق گرایانه ؛

جمهور اشاعره، ایمان را از مقوله «تصدیق قلبی» می دانند. (530)

### 6 - نظریه جمع گرایانه ؛

شیخ مفید و اکثر علمای سلف، اعتقاد دارند که ایمان، اعتقاد قلبی، اقرار زبانی و عمل با جوارح است. (531)

پس از بیان اقوال مختلف درباره حقیقت ایمان، بایسته است بدانیم که بسیاری از متکلمان معاصر شیعه، درباره حقیقت ایمان به نظریه تصدیق گرایانه روی آورده، اقرار زبانی و عمل جوارحی را از لوازم جدانشدنی ایمان به شمار آورده اند: «حقیقت ایمان، تسلیم قلب است؛ تسلیم زبان یا فکر و عقل، اگر با

تسلیم قلب توأم نباشد ایمان نیست . تسلیم قلب مساوی است با تسلیم سراسر وجود انسان و نفی هر گونه جحود و عناد.<sup>(532)</sup>

به این جهت ، رسوخ و استقرار عقیده در قلب را ایمان می گویند؛ یعنی اعتقاد علمی باید با جان و قلب انسان معتقد و عالم ، عجین شود و در اوصاف نفسانی و اعمال بدنی او جلوه کند.

بنابراین ، عقیده ای که تنها در ذهن بماند و در جان و قلب آدمی جای نگیرد، ایمان نیست . چنان که فرمود: (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ)<sup>(533)</sup> همچنین ، به کسی که عقیده حق را تنها بر زبان می راند و در دل به آن باور ندارد، مومن نتوان گفت (مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ).<sup>(534)</sup> عقد علمی که قضیه ذهنی و معقول است تا با جان عالم عقد و گره نیابد، ایمان نیست .<sup>(535)</sup>

علامه طباطبایی رحمته الله علیه در تعریف ایمان می نویسد:

ایمان همان قرار گرفتن عقیده در قلب است که از ماده «ءمن» گرفته شده و مناسبتش این است که مومن در واقع ، موضوعات اعتقادی خود را از شک و ریب که آفت اعتقاد است ، امنیت بخشیده است .<sup>(536)</sup> وی در جای دیگر<sup>(537)</sup> می نویسد:

ایمان ، علم به چیزی و التزام عملی نسبت به آن است ؛ بنابراین ، صرف علم و یقین به وجود چیزی بدون التزام عملی نسبت به آن ایمان نمی باشد (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ)<sup>(538)</sup> (وَأَصَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ).<sup>(539)</sup>



## 9 - ایمان و علم

ایشان در این تعریف ، ایمان را به معنای علمی گرفته که منشاء عمل باشد؛ یعنی علمی که در جان آدمی رسوخ می کند و موجب اوصاف نفسانی و اعمال بدنی می شود و این همان تصدیق قلبی است . از این رو، ایشان صرف دانستن و معرفت به خدا و پیامبران و کتب آسمانی را مقوم ایمان نمی داند، بلکه این نوع آگاهی را مقدمه و شرط لازم برای تحقق ایمان دانسته ، اذعان و تصدیق را که امری درونی و قلبی است و موجب التزام عملی به لوازم آن می شود، در ماهیت ایمان دخیل می داند و چنین توضیح می دهد:

ایمان به معنای اذعان و تصدیق به چیزی و التزام به لوازم آن است . بنابراین در قرآن کریم ، ایمان به خداوند، به معنای تصدیق به یگانگی و تصدیق به پیامبران و روز قیامت و همه آنچه که فرستادگان او آورده اند می باشد.

البته تا اندازه ای با پیروی عملی ، یعنی به هر حال ، مومن باید از تصدیقات خود نیز پیروی نماید. به این جهت هر جا در قرآن صفات نیک مؤمنان را می شمارد و یا از پیدایش جزیل آنان سخن می گوید، به دنبال ایمان ، عمل صالح را هم ذکر می کند:

(مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً) ،  
(<sup>540</sup>) (الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسُنَ مَا أَبِ) (<sup>541</sup>) و آیات بسیار دیگر.

بنابراین ، صرف اعتقاد به چیزی بدون التزام به لوازم و آثار آن ، ایمان نیست ، زیرا ایمان ، علم به چیزی است که توأم با سکون و اطمینان باشد و این چنین سکون و اطمینانی ممکن نیست که جدا از التزام به لوازم باشد.

آری ، علم گاهی از سکون و التزام جدا می شود؛ مانند بسیاری از معتادان به عادت های زشت و یا مضر که علم به زشتی و یا ضرر عادت خود دارند، ولی در عین حال آن را ترک نمی کنند و عذر می آورند به این که ما معتادیم .  
قرآن کریم نیز درباره منکران دعوت های پیامبران می فرماید:

(وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ.)

ایمان در بعضی مواقع به خاطر هواهای نفسانی ، از وجود التزام عملی به لوازم خود جدا می شود، اما این مطلب همیشگی و همه جایی نیست ؛ به این معنا که گاهی ، هواهای نفسانی برخی از مؤمنان غلبه می کند و مرتکب گناه می شوند، ولی این بدان معنا نیست که آنها هیچ گاه به لوازم ایمانشان پایبند نباشند.  
(542)

بنابراین ، از دید علامه طباطبایی رحمته الله علیه ایمان باوری است قلبی که منشاء عمل و تسلیم می باشد. چنان که در ذیل آیه شریفه (وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ) <sup>(543)</sup> می نویسد:

ایمان آوردن به آیات ، به معنای تسلیم در برابر هر آیه و نشانه ای است که از طرف خداوند رسیده باشد؛ چه آن نشانه ، معجزه باشد؛ مانند معجزات موسی و عیسی و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و چه این که احکام آسمانی باشد؛ مانند شرایع دین موسی و دستورات انبیاء دیگر و چه ، خود انبیاء باشند، یا حتی علامتی از نشانه های نبوت پیامبری باشد؛ مانند نشانه هایی که خداوند در تورات موسی و انجیل عیسی برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کرده است ، همه این ها آیات الاهی هستند و بر همه واجب است در برابر آنها تسلیم شوند. <sup>(544)</sup>

## ایمان و علم

از آنچه درباره ماهیت ایمان گفته شد، روشن می شود که میان ایمان و علم رابطه ای تنگاتنگ وجود دارد.

ایمان غیر از علم است؛ زیرا علم و ادراک، حظ عقل و ایمان و بهره قلب است همین که انسان که به خدا و فرشتگان و پیامبران و روز قیامت علم پیدا کرد، نمی توان او را مومن گفت. چنانچه ابلیس تمام این امور را با علم و ادراک درمی یافت، ولی حق تعالی او را کافر خواند. و چه بسا فیلسوفی بتواند با برهانهای فلسفی، شعب توحید و مراتب آن را مبرهن کند اما خود، مومن به خدا نباشد؛ یعنی علمش از مرتبه عقل و کلیت و تعقل، به مرتبه قلب و جزئیت و وجدان نرسیده باشد. (545)

افزون بر آن، ایمان امری اختیاری است و حال آن که علم ممکن است به شکل غیراختیاری برای انسان حاصل شود. (546)

بنابراین، می توان گفت ایمان بدون علم ممکن نیست، اما علم بدون ایمان امکان دارد. ایمان هیچگاه مستقل و جدا از نوعی معرفت به متعلق ایمان نخواهد بود.

استناد ایمان با برهان عقلی است و یا دلیلی نقلی و گاه نیز وجدان کشفی است. همانطور که برای ارزیابی برهان عقلی و نقلی معیار خاصی هست برای مشاهده نیز معیار ویژه ای که صحت کشف را ارزیابی کند، وجود دارد. (547)

در قرآن کریم نیز آیاتی وجود دارد که ذیر لزوم شناخت و معرفت در ایمان دلالت دارند؛ مانند: (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنِ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنِ بَيِّنَةٍ) (548)

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۖ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ ۗ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ) ، (549)

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا) (550)  
(لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿٨﴾ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ) . (551) و آیات فراوان دیگر.

علامه طباطبایی رحمته الله نیز با استناد به پاره ای از آیات به این نتیجه رسیده که علم ، لازمه ایمان است ، اما ایمان ، صرف دانستن نیست ؛ یعنی صرف علم به چیزی و یقین به این که آن چیز حق است ، در حصول ایمان کافی نیست و صاحب آن علم را نمی توان مومن نامید، بلکه باید ملتزم به مقتضای علم خود نیز باشد و بر طبق مودای علم ، عقد قلب داشته باشد؛ به گونه ای که آثار عملی علم - هر چند به صورت اجمال - از وی بروز کند.

بنابراین ، کسی که علم دارد به این که خدای تعالی معبودی است که جز او معبودی نیست و التزام به مقتضای عملش نیز دارد؛ یعنی در مقام انجام مراسم عبودیت و عبادت خدا برمی آید، چنین کسی مومن است . حال اگر علم مزبور را دارد ولی التزام به آن ندارد؛ یعنی اعمالی که نشانه عبودیت باشد از او سر نزنند، چنین کسی عالم است ، ولی مومن نیست . (552)

در جای دیگر با تکرار این مطلب که «ایمان صرف دانستن نیست» می نویسد:

مجرد دانستن و درک کردن با استکبار و انکار می سازد و چون می دانیم ایمان با انکار نمی سازد، نتیجه می گیریم که ایمان ، صرف ادراک نیست ، بلکه قبول مخصوصی از ناحیه نفس است نسبت به آن چه که درک کرده ؛ قبولی که باعث شود نفس در برابر آن ادراک و آثاری که اقتضا دارد تسلیم شود.

نشانه داشتن چنین قبولی ، آن است که سایر قوا و جوارح آدمی نیز آن را قبول نموده کنند و مانند خود نفس در برابرش تسلیم شوند.

برای مثال ، بسیاری از معتادان را می بینیم که با دانستن و درک زشتی و پلیدی عملی ، به آن عمل اعتیاد دارند و نمی توانند خود را از آن باز دارند؛ زیرا تنها قبح آن را درک کرده اند، ولی به آن ایمان ندارند؛ در نتیجه ، تسلیم درک خود نمی شوند. اما بعضی دیگر از همین اشخاص را می بینیم که افزون بر درک ، تسلیم هم شده اند. از این رو، توانسته اند بدون درنگ دست از آن کار بردارند و این همان ایمان است . (553)

دانستیم که ایمان ، چیزی بیش از علم است و در ماهیت و حقیقت خود، تسلیم و خضوع در برابر حق را به همراه دارد و همین موجب می شود تا ارتباط تنگاتنگی با مقوله عمل داشته باشد. چنانکه علامه طباطبایی رحمته الله نیز بر التزام عملی به لوازم ایمان تاکید کرده است .

در این جا ممکن است این پرسش مطرح شود که آیا عمل جز حقیقت ایمان است یا از لوازم آن به شمار می آید؟

پیشینه این مساله ، به صدر اسلام برمی گردد و همانگونه که قبلا نیز اشاره شد، عده ای از فرقه ها و مکاتب اسلامی مانند خوارج و معتزله عمل را در حقیقت و گوهر ایمان جای دادند و در نتیجه ، کسی را که اطاعت نکند و یا بر خلاف ایمان خود عمل کند مومن نمی خوانند.

اما شیعه بر این اعتقاد است که ماهیت ایمان همان تصدیق است و عمل و اطاعت جز آن به حساب نمی آید؛ زیرا اگر اطاعت جز ایمان باشد، لازم است در بسیاری از آیات که عمل صالح را به ایمان عطف کرده مانند: **(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ)** <sup>(554)</sup> تکرار بدون فایده صورت گرفته باشد.

بنابراین ، از نگاه ما، مؤمنانی که به مقتضای ایمان خود عمل نمی کنند و یا مرتکب گناه می شوند، از دایره ایمان خارج نمی گردند، بلکه مومن فاسق قلمداد می شوند. <sup>(555)</sup>

افزون بر وجود آیاتی که در آنها عمل صالح به ایمان عطف شده است ، آیاتی نیز وجود دارد که به گونه بهتری به جدایی عمل از ایمان شهادت می دهند؛ مانند: **(وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ).**

این آیه نشان می دهد که عمل صالح گاهی همراه ایمان و گاهی بدون آن صورت می گیرد و آیه ( ... وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ) (556) و آیات دیگر. (557)

علامه طباطبایی رحمته الله نیز بر این باور است که عمل از حقیقت ایمان خارج است ؛ زیرا عمل با نفاق نیز جمع شدنی است ؛ مانند منافقین که حق برایشان ظهور علمی یافته و به آن عمل می کنند، اما در عین حال ایمان ندارند. (558)

درست است که عمل از ماهیت ایمان جدا است ، اما بی شک ، در قوت و ضعف ایمان تاثیر بسزایی دارد. ایمان در اثر مداومت بر اطاعت ، قوی و در اثر ارتکاب گناهان ، ضعیف می شود و همین قوت اثر و ضعف آن ، کاشف از این است که مبداء اثر، قوی یا ضعیف بوده است : **إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ** ، (559) **(ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ)** . (560)

بنابراین ، ثمره درخت ایمان ، عمل شایسته است و اگر ایمانی این ثمره را به بار نیاورد، معلوم می شود که ضعیف و یا بر اثر تکرار گناهان نابود شده است . (561)

## مراتب ایمان

آنچه از متون اسلامی به ویژه قرآن کریم به دست می آید، این است که امکان افزایش و یا کاهش در ایمان وجود دارد:

(وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ) ، (562) (لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ) . (563)

علامه طباطبایی رحمته الله در توجیه این مطلب می نویسد:

از آنجا که ایمان به معنای علم به چیزی همراه با التزام به مقتضای آن می باشد، به طوری که آثار آن علم آشکار شود و نیز از آنجا که علم و التزام هر دو از اموری اند که شدت و ضعف و زیادت و نقصان می پذیرند؛ بنابراین ، ایمان هم که از آن دو تالیف شده است ، قابل زیادت و نقصان و شدت و ضعف است . از این رو، اختلاف مراتب و تفاوت درجات آن از ضروریاتی است که به هیچ وجه نباید در آن تردید کرد. (564)

با توجه به مراتب ایمان ، روشن می شود که مؤمنان نیز به تبع و هماهنگی با شدت و ضعف ایمان خود، درجات متفاوت دارند.

در قرآن کریم به مقامات مختلف مؤمنان اشاره شده است ؛ مانند ابرار:

(كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ ﴿١٨﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ ... إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ، (565) إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا ... (566)

مقام متقین :

وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ. (567)

مقام اولی الالباب :



(إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي  
الْأَلْبَابِ). (568)

مقام مقربين :

(يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ). (569)

مقام تسليم :

(رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ). (570)

مقام صدق ، مقام ايقان ، مقام احسان ، مقام اخلاص و ديگر مقام ها. در اين

ميان به نظر مي رسد مخلصين بالاترين مقام را داشته باشند:

(فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٢﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ) ، (571) (فَأِنَّهُمْ  
لَمُحْضَرُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ). (572)

در روايات اسلامي نيز به «درجات ايمان ومؤمنان ، فراوان اشاره شده است

:

امام صادق عليه السلام فرمود: ان الايمان عشر درجات بمنزلة السلم يصعد منه مرقاة  
بعد مرقاة فلا يقولن صاحب الاثنين لصاحب الواحد: لست على شىء ، حتى  
ينتهى الى العاشر، فلا تسقط من هو دونك فيسقطك من هو فوقك ، و اذا رايت  
من هو اسفل منك بدرجة فارفقه اليك برفق و لا تحملن عليه ما لا يطيق  
فتكسره ، فان من كسر مؤمنا فعليه جبره . (573)

## متعلق ایمان

یکی از مباحث مهم پیرامون ایمان ، این است که ایمان به چه چیزهایی تعلق می گیرد. در بسیاری از آیات ، ایمان با مومن به طور مطلق آمده و متعلق آن ذکر نشده است ؛ مانند **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** ، <sup>(574)</sup>

**(مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً)** <sup>(575)</sup>  
**(وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ)** <sup>(576)</sup> و آیات دیگر.

در بسیاری از آیات با تعبیرهای گوناگونی متعلق ایمان را «الله» ذکر کرده است ؛ مانند: **(وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ)** ، <sup>(577)</sup> **(مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ)** ، <sup>(578)</sup> **(إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ)** . <sup>(579)</sup>

و در آیات بسیاری ، در کنار ایمان به «الله» ایمان به قیامت ، فرشتگان ، کتاب های آسمانی و پیامبران نیز ذکر شده است ؛ مانند: **(وَلَكِنَّ الْإِيمَانَ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ)** <sup>(580)</sup> و **(وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ)** ، <sup>(581)</sup> **(وَأَمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ)** . <sup>(582)</sup>

در برخی آیات ، متعلق ایمان را «غیب» می داند: **الذین یؤمنون بالغیب** . <sup>(583)</sup>  
بنابراین ، متعلق ایمان از نگاه قرآن عبارتند از: الله ، معاد ، رسالت ، غیب ، فرشتگان ، پیامبران و کتاب های آسمانی .

مساله دیگر در ارتباط با متعلق ایمان ، این است که از دیدگاه قرآن ، ایمان نسبت به متعلقات خود باید مطلق باشد و تبعیض بر نمی دارد.

آیاتی در قرآن به این مساله می پردازند: **(أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ ۗ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۗ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ ۗ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ)** <sup>(584)</sup>

و یا آیه (إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُقَرِّفُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿١٥٠﴾ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا ۖ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا.) (585)

علامه طباطبایی رحمته الله در تفسیر آیه اخیر می نویسد:

منظور از کافر در این آیه که به خدا و پیامبران او کفر می ورزند، یهود و نصارا هستند؛ یهود به موسی ایمان آورده ، به عیسی و محمد صلی الله علیه و آله کفر می ورزند و نصارا به موسی و عیسی علیه السلام ایمان دارند، ولی به محمد صلی الله علیه و آله کفر می ورزند. این دو طایفه بر این پندارند که به خدا و به بعضی از رسولان او کفر نورزیده اند، بلکه تنها به برخی از رسولان او کافر شده اند، در حالی که این آیه به طور مطلق فرموده است اینها به خدا و به همه رسولان او کفر ورزیده اند. سپس برای توضیح مراد از اطلاق در آیه (إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ...) جمله (وَيُرِيدُونَ أَنْ يُقَرِّفُوا...) و تکفر ببعض را بر آن عطف کرد.

حاصل بیان چنین است که یهود و نصارا به خدا و به همه رسولان او کافرند؛ زیرا می گویند: «ما به بعضی ایمان داریم و به بعضی دیگر کافریم.» ایشان می خواهند میان خدا و رسولان او جدایی قائل شوند؛ یعنی به خدا و بعضی از رسولانش ایمان آورند و به بعضی دیگر از رسولانش کافر ورزند؛ با این که آن رسول نیز فرستاده خدا است و رد او انکار خدای تعالی است . آنگاه به بیانی دیگر و با عطف تفسیر مطلب را روشن تر می کند و می فرماید:

(وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا) ؛ می خواهند بین ایمان به خدا و همه رسولانش و کفر به خدا و همه رسولانش ، راهی میانه اتخاذ کنند؛ یعنی به بعضی از رسولان خدا ایمان بیاورند و به بعضی دیگر کافر شوند»، در حالی که تنها یک راه به سوی خدا وجود دارد و آن ، ایمان به او و به همه رسولان

اوست ؛ زیرا رسولان بدان جهت که فرستاده خدا است از خود چیزی و اختیای ندارد، پس ایمان به رسول خدا، ایمان به خدا است و کفر به او، کفر محض به خدا است .

بنابراین ، کفر به بعضی و ایمان به بعضی دیگر از رسولان به همراه ایمان به خدای تعالی ، چیزی جز جدایی انداختن میان خدا و رسولان او و استقلال دادن به رسول نیست و معنایش این است که ایمان به آن رسول ، هیچ ربطی به ایمان به خدا ندارد و کفر به او نیز ربطی به کفر به خدای تعالی ندارد.

در نتیجه ، این روش ، راهی میانه است و حال آن که چیزی جز پندار باطل نمی باشد؛ زیرا نمی توان رسالت کسی را فرض کرد که ایمان و کفر او هیچ ربطی به ایمان و کفر به خدای متعال نداشته باشد.

با این بیان روشن شد که ایمان و خضوع در مقابل رسولی که چنین شأنی دارد، «مستقل است و کفر و ایمان به او هیچ ارتباطی به کفر و ایمان به خدا ندارد» شرک به خداست . به این جهت ، خداوند پس از توصیف یهود و نصارا، می فرماید:

(أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا ۖ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا.) (586)

بنابراین ، ایمان باید مطلق باشد و ایمان تبعیضی هیچ سودی ندارد و انسان را به رستگاری ابدی رهنمون نمی سازد. سر مطلب آن است که توحید در اسلام دارای مراتب است و اولین مرتبه و نصاب آن ، این است که شخص امور ذیل را بپذیرد:

الف . واجب الوجود منحصر به الله است .

ب . الله خالق است .

ج . ربوبیت تکوینی از آن او است .

د. ربوبیت تشریحی مختص به او است .

ه . کسی جز الله ، شایسته پرستش نیست .

پس از پذیرش این پنج عقیده ، پا به عرصه توحید و اسلام گذاشته است و می تواند با سیر تکاملی خود در دو حوزه علم و عمل به مراتب بالاتری از توحید برسد. <sup>(587)</sup>

حال ، اگر فردی یکی از این پنج عقیده را نپذیرد و یا پس از پذیرش ، انکار کند، از وادی اسلام خارج می شود و در زمره کفار قرار میگیرد. برای مثال ، ابلیس که داستانش مکرر در قرآن آمده است ، به خالقیّت الله <sup>(588)</sup> و ربوبیت او <sup>(589)</sup> و روز قیامت ، <sup>(590)</sup> اعتقاد داشت و به فرموده امام علی علیه السلام ، شش هزار سال خدا را عبادت کرد، <sup>(591)</sup> اما تنها به این جهت که توحید در ربوبیت تشریحی نداشت ، خداوند او را کافر نامید. <sup>(592)</sup>

بنابراین ، ایمان وقتی مصوب نجات و رستگاری می شود که : آگاهانه باشد؛ در قلب انسان رسوخ کرده باشد؛ التزام عملی هر چند به اجمال به همراه داشته باشد و مطلق باشد.

### 3 - عمل صالح

دسته ای از آیات قرآن کریم ، تنها ایمان را موجب نجات و سعادت معرفی کرده اند؛ مانند:

(وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِينَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ۖ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ۚ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.) (593)

دسته دیگری از آیات ، ایمان و عمل صالح را با هم شرط نجات ذکر دانسته اند؛ مانند:

(وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا.) (594)

پاره ای دیگر از آیات ، تنها بر عمل صالح تاکید کرده اند؛ مانند:

(لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ ۗ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ ۚ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ۗ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.) (595)

در آیه دیگری می فرماید:

(تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ ۖ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ۚ وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.) (596)

در مقابل ، این دسته از آیات ، آیات فراوان دیگری وجود دارد که کفر، اطاعت از شیطان ، گناه ، ظلم و طغیان را موجب شقاوت و عذاب الاهی می دانند؛ مانند:

(وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.) (597)

در این آیه ، کفر و تکذیب آیات الاهی موجب شقاوت معرفی شده است . در آیاتی نیز تاکید شده است که اعمال کفار «هر چند به ظاهر نیک باشند» هیچ ارزشی ندارند؛ مانند: ( **مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ ۖ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَّا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَيَّ شَيْءٌ ۗ ذَٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ** ) (598) و آیات فراوان دیگر. (599)

هدف از نقل آیات این بود که خاطرنشان کنیم از منظر قرآن کریم ، ایمان و عمل صالح ، دو عنصر اساسی برای رسیدن به رستگاری به حساب هستند و هر یک از آن دو به تنهایی نمی توانند این نقش را ایفا کنند. ایمان به تنهایی موجب نجات نمی شود؛ زیرا در مباحث گذشته روشن شد که ایمان واقعی آن است که موجب التزام عملی به لوازم خود باشد. از این رو، عمل شایسته ثمره و میوه ایمان خواهد بود و از ایمان جدا نمی شود، مگر آن که ایمان ضعیف و یا نابود شده باشد.

آری ، ایمان در مواقعی به تنهایی موجب نجات می شود و آن ، زمانی است که فرد مومن ، قدرت ، فرصت ، استطاعت و شرایط دیگری را که برای تحقق عمل لازم است نداشته باشد؛ برای مثال ، فردی که با اختیار و آگاهی ایمان می آورد و پیش از آن که فرصت یابد عملی شایسته انجام دهد از دنیا می رود، این شخص اهل نجات است ، اگر چه به مقتضای ایمان خود، هیچ عمل نیکی انجام نداده باشد. شاید منظور از آیاتی که تنها ایمان را موجب فلاح دانسته اند همین موارد باشد.

از سوی دیگر عمل صالح به تنهایی موجب نجات نمی شود؛ زیرا به تصریح آیت قرآن ، عمل شایسته از سوی افرادی که ایمان ندارند «کفار» ارزشی ندارد. از این رو، منظور از آیاتی که اعمال نیک را به تنهایی موجب رستگاری دانسته اند، اعمال نیکی است که از مؤمنان و به اقتضای ایمان صادر شده باشد.

بنابراین ، ایمان و عمل صالح با هم ، شرط رسیدن به رستگاری است ؛ چنانکه بسیاری از آیات این دو را کنار هم ذکر کرده اند .

افزون بر آیاتی که ذکر شد، دسته ای از آیات هستند که ملاک ارزش و شایستگی عمل را مشخص می کنند. اینها بیان می کنند یک عمل باید دارای چه خصوصیتی باشد تا به آن عمل نیک گفته شود؛ مانند: (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَمْنًا وَلَا أَدَىٰ ۗ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) (600)

منظور از سبیل الله ، هر امری است که به رضایت خدای سبحان منتهی می شود و نیز هر عملی که برای حصول غرض دینی انجام گیرد. (601)

در این آیه ، ملاک ارزش انفاق به این است که برای رضای خدا صورت گرفته باشد .

خداوند در آیه دیگری می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ) . (602)

این آیه آشکارا بیان می کند کسانی که برای هدفی غیر از رضای خدا، مانند خودنمایی و ریا اموال خود را انفاق می کنند، انفاق آنها در نزد خدا هیچ ارزشی ندارد و عملشان باطل است .

و آیاتی دیگر نظیر:

(وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ﴿٨﴾ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا) (603)

(وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى ﴿١٧﴾ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى ﴿١٨﴾ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى ﴿١٩﴾ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى ﴿٢٠﴾ وَلَسَوْفَ يَرْضَى) . (604)



از مجموع آیات ذکر شده ، این نتیجه به دست می آید که از دیدگاه اسلام ، عملی صالح و نجات بخش است که افزون بر حسن فعلی ، حسن فاعلی نیز داشته باشد؛ یعنی فاعل ، آن کار را تنها به نیت و قصد تحصیل رضای خداوند انجام داده باشد. (605)

بنابراین ، عمل شایسته و خوب عملی است که از نیت شایسته برخوردار شده باشد و نیت ، زمانی خوب و شایسته است که با خداوند در ارتباط باشد؛ یعنی کسب رضای او مورد نظر باشد.

زمانی فرد می تواند دارای چنین نیتی باشد که از نعمت ایمان برخوردار باشد و هر مقدار ایمان قوی تر و شدیدتر باشد، نیت از اخلاص بیشتری برخوردار خواهد شد و ایمان زمانی قوی تر می شود که معرفت انسان به خدا و توحید بیشتر باشد.

به این ترتیب ، خواستگاه و منشاء اصلی ارزش اعمال ، به معرفت و ایمان به توحید برمی گردد:

(أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا ۗ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٥﴾ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ.) (606)

## 10 - عمل صالح و مراتب آن

خداوند در این آیه ، ایمان به خدا را چون درختی معرفی کرده که قطعا ریشه اش توحید است ، و دارای خوردنی ها و میوه هایی است که هر آن به اذن پروردگارش به بار می آید و آنها اعمال صالح هستند و نیز دارای شاخه هایی که همان اخلاق نیکو از قبیل تقوا، عفت ، معرفت ، شجاعت ، عدالت و رحمت است ، می باشد. <sup>(607)</sup>

در جای دیگر می فرماید:

(إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ.) <sup>(608)</sup>

مطابق این آیه ، آنچه سعادت تقرب به درگاه خدای تعالی را دارد، کلمه هایی طیب یعنی عقاید حق است و آنچه کمک می کند این عقاید مقرب درگاه خداوند شوند، اعمال نشاءت گرفته وازه متناسب با آن عقاید است . <sup>(609)</sup>

## عمل صالح و مراتب آن

از آنجا که ایمان و معرفت به خدای سبحان مراتبی دارد، نیت هایی که مردم به سبب آن به عبادت و کارهای شایسته می پردازند نیز دارای مراتبی می شود. به عبارت دیگر، خدای تعالی از سه طریق عبادت می شود:

1. خوف ؛ 2. رجاء؛ 3. حب .

هر سه راه در آیه (وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ ۗ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ) <sup>(610)</sup> جمع شده است . <sup>(611)</sup>

بنابراین ، هر شخص با ایمانی «با توجه به مرتبه ایمانی اش»، وقتی توجه داشته باشد که دنیا متاع غرور و دام فریب است ، دیگر از کارهایی که در زندگی انجام می دهد، دنیا را هدف قرار نمی دهد و می داند که در جهان دیگری به نتایج اعمال خود می رسد. حال آن نتیجه ، یا عذابی است شدید در اذای کارهای زشت و یا مغفرتی است از خدا در قبال کارهای نیک . پس بر او است که از آن عذاب بهراسد و به آن مغفرت امیدوار باشد. اگر عالی تر از این فکر کند، هدف خود را خشنودی خود قرار نمی دهد و به خاطر نجات از عذاب و رسیدن به ثواب عمل نمی کند، بلکه هر چه می کند به خاطر خدا و رضای او است . البته سرشت مردم در انتخاب این سه راه مختلف است . غالب مردم ، ترس از عذاب بر دل هایشان چیره می شود و آنها را از گناهان باز می دارد؛ این گروه هر چه به تهدیدهای الهی برمی خورند ترسشان بیشتر می شود و در نتیجه ، به عبادت و اطاعت خدا می پردازند. بر عده ای از مردم ، امید غلبه دارد و هرچه بیشتر به وعده های الهی و ثواب ها و درجاتی که خداوند به مردم با ایمان و عمل صالح نوید داده است برخورد می کنند، امیدشان بیشتر می شود و

به خاطر رسیدن به آنها بیشتر به تقوا و التزام اعمال صالح می پردازند تا به مغفرت و بهشت خدایی نایل آیند.

طبقه سوم که دانشمندان خداشناس هستند، هدفشان از عبادت و تقوا و عمل صالح ، نه ترس از عقاب است و نه طمع در ثواب ، بلکه تنها به این سبب به عبادت خدا و انجام اطاعت و اعمال صالح می پردازند که خداوند را سزاوار و لایق پرستش می دانند. آنها شناخته اند که خداوند دارای اسماء حسنی و صفات عالیه ای است که لایق شاعن او است و همچنین ، فهمیده اند که خداوند، پروردگار و مالک همه چیز است و او است که به تنهایی تمامی امور را تدبیر می کند. آنها خود را تنها بنده خدا می شناسد و چون بنده ، شاعنی جز این ندارد که پروردگارش را بندگی کند و رضای او را به رضای خود و خواست او را بر خواست خود مقدم بدارد، از این رو، اولاً به عبادت خدا می پردازند و ثانیاً از آنچه که می کنند و آنچه که نمی کنند جز روی خدا و توجه به او، چیز دیگری در نظر ندارند؛ نه التفاتی به عذاب دارند تا از ترس آن به وظیفه خود عمل کنند و نه توجهی به ثواب دارند تا امیدوار باشند.

ایشان از عذاب خدا ترسان و به ثواب او امیدوارند، ولی محرک آنها برای عبادت و اطاعت ، خوف و رجا نیست . چنان که علی علیه السلام خطاب به خداوند عرض می کند: «من تو را از ترس آتشت و به امید بهشتت عبادت نمی کنم ، بلکه بدان جهت عبادت می کنم که تو را اهل و سزاوار عبادت یافتم .»

این دسته از مردم ، از آنجا که تمامی رغبت ها و امیال مختلف خود را به یک سو، یعنی خدا و رضایت او توجه و تمرکز داده اند و تنها غایتی که به آن می اندیشند خداوند سبحان است ، محبت به خدا در دلهایشان ظاهر شده است و اینها به همان نحوی که خدا خواسته ، خدا را شناخته اند و چون خدا، خود را

به داشتن بهترین اسما و عالی ترین صفات معرفی کرده است و نیز این که ویژگی نفس انسانی مجذوب شدن در برابر زیبایی ها و کمالات است ، در نتیجه ، محبت خدا که جمیل علی الاطلاق است در دلهايشان جایگزین می شود.

از آیات (ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ ۖ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۖ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ) (612) (الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ) (613) استفاده می شود که خلقت ، دایرمدار حسن و زیبایی است و این دو «خلقت و حسن» متلازم و هم مصداق اند و خداوند در آیات زیادی اشاره فرمود که یکایک موجودات ، آیه و دلیل بر وجود او هستند. پس در عالم وجود، چیزی که دلالت بر وجود او نکند و جمال و جمال او را نشان ندهد، وجود ندارد.

بنابراین ، اشیاء به لحاظ انواع مختلفی که از خلقت و حسن برخوردارند، همه بر جمال بی نهایت خدا دلالت می کنند و با زبان حال ، او را حمد و بر حسن فناپذیر او ثنا می گویند و به لحاظ نقص و حاجتی که دارند، همه بر غنای مطلق او دلالت نمی کنند با زبان حال ، او را تسبیح و ساحت مقدس و کبریایی او را از هر عیب و احتیاجی تنزیه می کنند:

(وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) (614)

این دسته از مردم «دسته سوم»، در معرفت اشیا نیز راهی را سلوک می کنند که پروردگارشان بدان راهنمایی کرده است و آن ، این است که هر چیزی را آیه و علامت صفات جمال و جلال او می دانند و برای هیچ موجودی نفسیت ، اصالت و استقلال نمی بینند و به این نظر به موجودات می نگرند که آنها آینه هایی هستند که با حسن خود، حسن ماورای خود و با فقر و حاجت خود، غنای مطلق را که محیط بر آنها است جلوه گر می سازند و با ذلت و مسکنتی که دارند، از عزت و کبریایی مافوق خود حکایت می کنند.

مسلم است کسانی که این گونه به عالم هستی نظر بیندازند، نفوس شان خیلی زود مجذوب عزت و عظمت الاهی گشته ، محبت به او آن چنان بر دلهایشان احاطه پیدا می کند که هر چیزی دیگر و حتی خودشان را از یاد می برند و آثار هوا و هوس و امیال نفسانی را به کلی از صفحه دل های خود محو می سازند تا حدی که جز خدا چیزی در آن نباشد:

(وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ). (615)

بدین جهت ، این طبقه ، دو طریق اول «خوف و رجا» را خالی از شرک نمی دانند؛ چون آن کسی که خدا را از ترس می پرستد، در حقیقت به منظور دفع عذاب از جان خود متوسل به خدا می شود. پس او خودش را می خواهد نه خدا را و همچنین ، آن کس که خدا را به امید ثوابش عبادت می کند، او نیز به منظور جلب ثواب و رستگاری خود به سوی خدا رفته است ؛ او هم خود را می خواهد نه خدا را؛ زیرا اگر برای کسب آن نفع و دفع آن ضرر، راه دیگری غیر از توسل به خدا سراغ داشت ، آن راه را می پیمود و با خدا و عبادت او هیچ سر و کاری نداشت . به خاطر همین است که در برخی از روایات ، دین را جز محبت به خدا چیز دیگری نمی دانند: هل الدین الا الحب . (616)

نتیجه مطالب یاد شده این می شود که اخلاص در عبادت و تمام کارهای شایسته ، جز از طریق محبت تمام و کامل نمی شود و این امر تحقق نمی یابد، مگر این که ایمان و معرفت انسان به مرتبه بالایی رسیده باشد. (617)

## محبت و اخلاص

در پاسخ به این پرسش که چگونه محبت باعث اخلاص می شود، علامه طباطبایی رحمته الله علیه می نویسد: (618)

عبادت خدا از ترس عذاب ، آدمی را به زهد وادار می کند؛ زاهد کارش این است که برای نجات از عذاب ، از محرّمات الاهی و کارهایی که در معنای حرام است یعنی ترک واجبات ، اجتناب کند. کسی هم که طمع بهشت دارد، این طمع او را به عبادت و انجام کارهای شایسته وادار می سازد. پس عابد نیز کارش این است که واجبات الاهی و کارهایی را که در معنای واجب است یعنی ترک محرّمات ، به جا آورد.

بنابراین ، خوف زاهد او را وادار به ترک و رجاء عابد او را وادار به فعل می کند و هر دو طریق صاحبان خود را به اخلاص برای دین و می دارند نه اخلاص برای خدا که صاحب دین است .

محبت خدای سبحان ، قلب را در انحصار و هر چه که منسوب به اوست ، مانند دین ، نبوت ، ولایت و... درمی آورد و از متعلقات دیگر مانند مال و جاه و فرزند و... پاک می سازد.

آری ، محبت به خدا محبت به آثار او نیست هست . بنابراین ، انسانی که عاشق خداست ، از میان کارها کاری را دوست می دارد که خدا دوست بدارد و کاری را دشمن می دارد که خدا دشمن بدارد. به خاطر رضای خدا راضی و به خاطر خشم او خشمگین می شود و این محبت ، نوری می شود که راه عمل را برای او روشن می سازد؛ چنان که فرمود: (أَوْمَنَ كَأَن مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ

نُورًا يَمِثِّي بِهِ فِي النَّاسِ) (619) و روحی می شود که او را به خیرات و اعمال صالح وامی دارد؛ چنان که فرمود: (وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ). (620)

همین است راز این که از چنین کسی جز جمیل و خیر سر نمی زند و او هیچ مکروه و شری را مرتکب نمی شود. وی به هیچ چیز از موجودات و حوادث عالم نمی نگرد، مگر آن را دوست بدارد و زیبا ببیند؛ زیرا آنها را آیات و نشانه های خدا و تجلیات جمال مطلق و حسن غیر متناهی و غیر مشوب به نقص می بیند. و به همین دلیل این افراد، در نعمت های خدا و مسرتی غرق هستند که غم و اندوهی با آن نیست .

و همچنین در لذت و سروری غرق هستند که آلوده به الم و اندوه نیست و در امنیتی غرق هستند که خوفی از آن نیست ؛ زیرا درد و غم و خوف وقتی عارض می شوند که انسان ، سوئی را درک کند و شر و مکروهی را ببیند و کسی که جز جمیل مشاهده نمی کند و وقایع را جز به مراد دل و موافق با رضا نمی بیند؛ اندوه و ترس و هر چیزی دیگری که موجب اذیت باشد در او راه ندارد، بلکه چنین شخصی به مرحله ای از سرور و ابتهاج و امنیت گام نهاده که هیچ مقیاسی نمی تواند اندازه اش را معلوم کند و جز خدا هیچ کس نمی تواند بر آن احاطه یابد. این مرحله ، مرحله ای است که نفوس عادی توانایی تعقل و پی بردن به کنه آن را ندارند، مگر به صورت تصویری ناقص .

آیه ( أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٦٢١﴾ ) و نیز آیه ( الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ ) (622) به این معنا اشاره دارد.

این دسته از مردم ، همان مقربینی هستند که به قرب خدای تعالی رستگار شده اند؛ زیرا هیچ چیز میان آنها و خداوند فاصله نشده است ؛ نه محسوسات و



نه موهومات و نه آنچه مورد هوا و خواهش نفس و یا مورد تلبیس شیطان باشد. همه چیز در برابر آنان ایتم خواهد بود که کاشف از حق تعالی است؛ نه حجابی که میان آنان و حضرتش ساتر شود. به همین جهت، خداوند علم الیقین را به ایشان افاضه می کند و حقایقی را که از دیدگان مادی مستور است برای آنان مکشوف می سازد:

(كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ ﴿١٨﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ ﴿١٩﴾ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ ﴿٢٠﴾ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ ) (623) (كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) (624)

خلاصه آن که این طایفه، متوکلان به خدا و تفویض کنندگان امر به سوی خدا و نیز کسانی هستند که به قضای الهی راضی و خشنود و در برابر اوامر او تسلیم هستند؛ زیرا جز خیر نمی بینند و جز جمیل و زیبا به چشمشان نمی آید و همین باعث می شود که ملکات فاضله و اخلاق کریمه که با نظر توحید هماهنگ و سازگار است در دل هایشان مستقر گردد و در نتیجه، همانگونه که در عمل مخلصند، در اخلاق نیز مخلص می شوند؛ معنای اخلاص دین برای خدا نیز همین است:

(هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ) . (625)

بنابراین، یکی از عوامل مهم و اساسی برای نجات و رسیدن به رستگاری، عمل صالح است و بهترین اعمال شایسته، آن دسته از اعمالی است که بهره بیشتری از اخلاص داشته باشد و فاعل عمل، آن را تنها به منظور قرب و رضای حق انجام داده باشد. (626)

#### 4 - توبه

از مباحث گذشته پی بردیم که راهکار رسیدن به رستگاری و نجات از دوزخ ، افزون بر هدایت الاهی ، ایمان و عمل صالح است . حال نوبت به این بحث می رسد کسانی که ایمان نمی آورند و با حالت کفر از دنیا می روند و یا کسانی که به اسلام ایمان می آورند، اما به خاطر ضعف ایمان و غلبه هواهای نفسانی و عواملی مانند محیط بد، دوستان ناباب و... مرتکب گناه شده اند و کمتر به اعمال صالح پرداخته اند، آیا این افراد می توانند به رستگاری برسند و یا این که به شقاوت ابدی دچار خواهند شد؟

در پاسخ به این پرسش می گوئیم کسانی که کافر بوده و با همان حال از دنیا رفته اند، بر دو دسته اند:

یک عده افرادی بوده اند که نامی از دین حق و پیامبر اسلام ﷺ و احکام عقائد اسلامی به گوششان نرسیده و درباره این مسایل جاهل بوده اند و در جهل خود نیز مقصر نبوده اند؛ این افراد، در قیامت جزو مستضعفان قرار خواهند گرفت و با لطف و رحمت خداوند، دچار عذاب نخواهند شد. (627)

یک دسته از کفار افرادی هستند که با دین حق آشنا شده اند و به حقانیت آن نیز پی برده اند، اما به خاطر تعصب و عناد و دشمنی ، آن را نپذیرفته اند؛ این گروه ، دچار شقاوت ابدی می شوند و در جهنم جاودانه خواهند بود.

آیات زیادی بر این مطلب دلالت می کند؛ مانند: (وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ). (628)

تنها راه نجات دسته اخیر این است که در دنیا با اختیار خود، ایمان بیاورند.

درباره کسانی که ایمان آورده اند، ولی باز هم مرتکب گناه شده اند، باید گفت: این دسته از افراد نباید از رحمت الاهی مایوس شوند؛ زیرا یأس و ناامیدی از خدا نیز از گناهان بزرگ به شمار می آید. راهکار و عامل اساسی برای نجات این گروه، توبه به درگاه الاهی است. قبل از پرداختن به بحث توبه، ضروری است اندکی درباره گناه و آثار آن بحث شود.

## معنای گناه

از دیدگاه قرآن، هر کاری که برخلاف فرمان خداوند باشد، گناه است. (629) از این رو، کردار و رفتار ما انسان ها، یا موافق خواست و اراده الاهی است و یا مخالف در صورت نخست اگر با انگیزه و نیت درست انجام گرفته، اشد. عبادت و در صورت دوم، گناه نامیده می شود.

علامه طباطبایی رحمته الله علیه در تعریف گناه می نویسد: گناه هر عملی است که مایه هتک حرمت عبودیت باشد، و نسبت به مولویت مولا مخالفت شمرده شود. در نهایت، هر فعل و قولی که به وجهی با عبودیت منافات داشته باشد گناه شمرده می شود. (630)

قرآن کریم با واژه های مختلفی از گناه یاد کرده است که بیانگر گوناگونی گناه و آثار شوم آن است. آن واژه ها عبارتند از:

- 1 - ذنب، به معنای دنباله است؛ چون هر عمل خلافی یک نوع پیامد و دنباله به عنوان مجازات اخروی یا دنیوی دارد.
- 2 - معصیت، به معنای سرپیچی و خروج از فرمان خداست.
- 3 - اثم، به معنای سستی و کندی و محروم شدن از پاداش ها است.
- 4 - سیئه، به معنای کار زشت است که موجب اندوه و نکبت می گردد، در برابر حسنه که به معنای سعادت و خوشبختی است.

- 5 - جرم ، در اصل به معنای جدا شدن میوه از درخت و یا به معنای پست است و آن عملی است که انسان را از حقیقت و سعادت و هدف جدا می سازد.
- 6 - حرام ، به معنای منع و ممنوعیت است .
- 7 - خطیئه ، غالبا به معنای گناه غیر عمدی است و گاهی در معنای گناه بزرگ نیز به کار رفته است ؛ مانند آیه 81 سوره بقره . این واژه در اصل حالتی است که برای انسان بر اثر گناه پدید می آید و او را از طریق نجات ، قطع می کند و راه نفوذ انوار هدایت به قلب انسان را می بندد. (631)
- 8 - فسق ، در اصل به معنای خروج هسته خرما از پوست خود می باشد و بیانگر خروج گناهکار از مدار اطاعت و بندگی خدا است که وی با گناه خود، حریم و حصار فرمان الاهی را شکسته و در نتیجه بدون حفاظ مانده است .
- 9 - فساد، به معنای خروج از حد اعتدال است که نتیجه اش تباهی است .
- 10 - فجور، به معنای دریدگی و پاره شدن پرده حیا و آبرو و دین است که باعث رسوایی می شود.
- 11 - منکر، در اصل از انکار به معنای ناآشنا است ؛ چرا که فطرت و عقل سالم ، آن را زشت و بیگانه می شمرد.
- 12 - فاحشه ، به معنای سخن و کار زشتی است که در زشتی آن تردیدی نیست و در مواردی به معنای کار بسیار زشت و ننگین و نفرت آور به کار می رود.
- 13 - خبط، به معنای عدم تعادل به هنگام نشست و برخاست است ؛ گویی گناهکار یک نوع حرکت نامتعادل ، همراه با سستی و سقوط دارد.
- 14 - شر، به معنای هر زشتی است که نوع مردم از آن نفرت دارند و بر عکس واژه خیر، به معنای کاری است که نوع مردم آن را دوست می دارند. این

واژه ، اغلب در مورد بلاها و گرفتاری ها به کار می رود، اما گاهی در مورد گناه نیز به کار رفته است ؛ مانند سوره انزال آیه 8.

15 - لمم «بر وزن قلم» به معنای نزدیک شدن به گناه و به معنای اشیاء اندک است و در مورد گناهان صغیره به کار می رود.

16 - وزر، به معنای سنگینی است و بیشتر در مورد حمل گناهان دیگران به کار می رود؛ گناهکار با گناه خود بار سنگینی را به دوش می کشد. گاهی واژه «تقل» نیز که به معنای سنگینی است در مورد گناه به کار می رود؛ مانند سوره عنکبوت آیه 13.

17 - حنث «بر وزن جنس»، در اصل به معنای تمایل به باطل و بازخواست آمده است و بیشتر در مورد گناه پیمان شکنی و تخلف بعد از تعهد به کار رفته است . (632)

## اقسام گناه

در یک نگاه ، گناهان به دو دسته تقسیم می شوند:  
گناهان کبیره و گناهان صغیره .

خداوند می فرماید: (إِنَّ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ  
وَنُدْخِلَكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا.) (633)

در آیات دیگری نیز به گناهان بزرگ اشاره می کند (634) و از آنها فهمیده می  
شود که گناهان بر دو گونه اند: بزرگ و کوچک .

علامه طباطبایی رحمته الله می نویسد: بزرگی معصیت از دو راه فهمیده می شود:  
یکی از شدت نهی و اصرار بر آن و دومی ، از تهدید به عذاب . (635) گناهان  
در مقایسه با یکدیگر صغیره و کبیره می شوند؛ مانند قتل نفس محترم از روی  
ظلم ، گناه است و نگاه کردن به زن نامحرم نیز گناه است ، ولی اولی نسبت به  
دومی کبیره است . (636) اگر گناه و نافرمانی را نسبت به خداوند بسنجیم ، پی می  
بریم که همه گناهان بزرگ هستند. (637)

در روایات اسلامی به تعداد گناهان کبیره اشاره شده است که عبارتند از:  
شرک به خدا، نومیدی از رحمت خدا، ایمنی از مکر خدا، عقوق والدین ، قتل  
نفس ، نسبت زنا به زنان بی گناه دادن ، خوردن مال یتیم ، فرار از جنگ ،  
رباخواری ، جادوگری «سحر»، زنا، سوگند دروغ ، غلول یعنی دزدیدن از  
غنیمت ، ندادن زکات واجب ، شهادت دروغ و کتمان شهادت ، شرب خمر،  
ترک نماز از روی عمد، ترک هر عملی که خداوند آن را واجب کرده است و  
قطع رحم . (638)

علامه طباطبایی رحمته الله درباره گناهان بزرگ و کوچک مباحث زیادی را مطرح کرده است که به جهت طولانی بودن آن از بیان خودداری می‌کنم. <sup>(639)</sup>

## آثار گناه

گناه دارای آثار و پیامدهای خطرناکی است. قرآن کریم به آثار دنیوی و اخروی و نیز آثار معنوی گناه، فراوان اشاره فرموده است. درباره کیفر گناه در دنیا می‌فرماید:

( فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ) <sup>(640)</sup>

فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ ، (641)

فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا ، (642)

بِمَا حَطَبْتَاهُمْ أَغْرُقُوا ، (643)

( فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا ) <sup>(644)</sup> و آیات دیگر.

در مورد آثار گناه در آخرت می‌فرماید:

( وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكَبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ،

(645)

( وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا ) <sup>(646)</sup>

( يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِنَبِيِّهِ وَصَاحِبَتِهِ

وَأَخِيهِ ﴿١٢﴾ وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ ﴿١٣﴾ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ

يُنَجِّيهِ ﴿١٤﴾ كَلَّا إِنَّهَا لَأَطْلَى ﴿١٥﴾ نَزَّاعَةً لِّلشَّوَى ) <sup>(647)</sup> و آیات دیگر.

تکرار و مداومت بر گناه، افزون بر عذاب‌های دنیوی و اخروی، آثار خاصی بر نفس انسان می‌گذارد و موجب تیرگی قلب و مسخ انسان از حالت انسانیت می‌شود.

خداوند می‌فرماید:

(أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ ۗ وَأُولَئِكَ هُمُ  
الْعَافِلُونَ) (648)

و در آیه دیگری آمده :

(ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا  
يَسْتَهْزِئُونَ.) (649)

افزون بر آیات قرآنی ، روایات اسلامی نیز به آثار شوم گناه اشاره کرده و پیامدهای خطرناک آن را برشمرده اند. برای نمونه ، امام صادق علیه السلام درباره آثار معنوی گناه می فرماید:

ما من شیء افسد للقلب من خطیئة ان القلب لیواقع الخطیئة فما تزال به حتی تغلب علیه فیصیر اعلاه اسفله . (650)

و در حدیثی دیگر، معاذ بن جبل می گوید: «در منزل ابویوب انصاری در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم و از آن حضرت پرسیدم منظور از آیه (يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا) (651) چیست ؟

آن حضرت در جواب فرمودند: «ده گروه از امت من در قیامت با چهره های مخصوصی که از دیگران متمایز هستند، وارد صحنه محشر می شوند. این گروه ها عبارتند از: 1 - میمون ، 2 - خوک ، 3 - واژگونه ، 4 - کور، 5 - گنگ و کر، 6 - گروهی که زبان خود را می جووند و از دهانشان چرک بیرون می آید که همه را ناراحت می کند، 7 - گروهی بد بوتر از مردار گندیده ، 8 - گروهی پوشیده به لباس آتشین و مس گداخته و چسبان ، 9 - گروهی با دست و پای بریده ، 10 - گروهی آویخته شده بر دارهای آتشین .

گروه اول ، سخن چینها هستند؛ گروه دوم ، حرام خوارها یند؛ گروه سوم ، رباخوارهایند، گروه چهارم ، ستمگران در قضاوت هستند؛ گروه پنجم ، از خودراضی و خودبینان هستند؛ گروه ششم ، علماء و قضات بی عمل هستند؛



گروه هفتم ، آزاردهندگان به همسایه هستند؛ گروه هشتم ، جاسوسان نزد ظالم هستند؛ گروه نهم ، شهوت رانان و کسانی هستند که مانع ادای حق خدا از اموال خود هستند و گروه دهم متکبرانند. (652)

گناه ، افزون بر عذاب های دنیوی و اخروی و معنوی ، موجب محرومیت هایی نیز در دنیا می شود؛ مانند: سلب نعمت ، قطع باران ، کوتاهی عمر، پشیمانی ، فقر عمومی ، بیماری ، تسلط اشرار، رسوایی ، به اجابت نرسیدن دعا و ... (653)

## جبران گناه

انسان برای دوری از آثار گناه ، باید خیلی سریع به جبران آن پردازد. از آیات قرآن به دست می آید که جبران گناهان به سه روش ممکن می باشد.

### 1 - اجتناب از گناهان کبیره :

به این معنا که اگر انسان از ارتکاب گناهان بزرگ خودداری کند، خداوند با لطف و رحمت خود، گناهان کوچک او را می آمرزد؛ مانند: (إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ ... ) (654)

علامه طباطبایی رحمته الله در تفسیر این آیه می نویسد:

این آیه شریفه در مقام منت نهادن است و نویدی است که با عنایتی لطیف و الاهی به گوش مؤمنان می رسد که اگر از بعضی گناهان دوری کنند، خدای متعال بعضی دیگر از گناهانشان را می بخشاید.

نباید پنداشت که این آیه شریفه ، مؤمنان را در ارتکاب گناهان صغیره جرات می دهد؛ زیرا بدون تردید، این آیه از ارتکاب گناهان کبیره نهی می کند و نیز از ارتکاب گناه صغیره ، از این جهت که مرتکب شونده به آن بی اعتنا

باشد، خود مصداقی از مصادیق گناهان کبیره خواهد بود؛ زیرا در این صورت به معنای طغیان گری و ناچیز شمردن دستور خداوند است که از گناهان بزرگ به حساب می آید. <sup>(655)</sup>

2 - شفاعت :

در روز رستاخیز، برخی از مؤمنان گناهکار، به اذن خدا و وجود ضوابط و شرایطی، شفاعت شده، و وارد بهشت می شوند. <sup>(656)</sup>

3 - توبه :

توبه از موضوعات اساسی و مورد گفتگوی مفسران و متکلمان اسلامی است که به اختصار به آن می پردازیم :

## معنای توبه

علامه حلی رحمته الله در معنای توبه می نویسد:

توبه به معنای ندامت و پشیمانی از گناهان گذشته و تصمیم بر ترک آن برای همیشه است . (657)

بنابراین ، توبه دارای دو رکن است : یکی پشیمانی و عزم بر عدم برگشت به گناه . بنده گناهکار باید توبه کند؛ زیرا توبه موجب دفع ضرر می شود و دفع ضرر واجب است و نیز، پشیمانی بر ترک واجب و یا کار قبیح ، ضرورت دارد. (658)

علامه طباطبایی رحمته الله معتقد است توبه در لغت به معنای برگشت است و مراد از آن ، برگشت انسان به سوی پروردگار است ؛ برگشتی که با پشیمانی از گناه همراه باشد (659) و پشیمانی همان تاءثر باطنی از کار بد است که برای ثباتش ، شخص توبه کننده باید به کارهای نیکویی پردازد که منافی آن کارهای بد باشد، و این ، علامت توبه و برگشت از آن کارها است . (660)

در آموزه های اسلامی ، توبه یک حقیقت مطلوب و خوشایند است و به گفته علامه رحمته الله دارای معنای وسیعی است که افزون بر پشیمانی از گناه ، به معنای ایمان از کفر و شرک نیز هست . (661)

توضیح مطلب آن است که از: گاه قرآن ، انسان موجودی فقیر است ؛ فقر و نداری در حاق ذات او نهفته است . چنان که خداوند فرمود: ( يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ) (662) و (وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا) (663)

بنابراین ، برای رسیدن به سعادت و فلاح واقعی خویش ، به هدایت و امداد الاهی نیازمند است . خداوند نیز به عنوان خالق و هستی بخش او می دانست که اگر انسان به خود وانهاده شود، در پرتگاه شقاوت و دوری از خدا قرار می گیرد.

چنان که فرمود: ( لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿٤﴾ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ )

(664) و نیز آیه : ( وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا )<sup>(665)</sup> و نیز می دانست که انسان برای ورود به وادی سعادت ، باید از عواملی که او را از خداوند دور می کند و به سوی شقاوت می کشاند «کفر، شرک و گناه» پرهیز نماید و یا اگر احیانا به آن عوامل مبتلا شده است ، خود را از آن جدا سازد. به این ترتیب ، راه توبه را به روی بندگان خود گشود. توبه به معنای برگشت از کفر و شرک و نیز برگشت از فروع آن «گناهان» است . توبه از کفر و شرک به سبب ایمان است و توبه از معصیت که بعد از ایمان قرار دارد، به سبب اطاعت است و ایمان و عمل صالح ، انسان را به سعادت واقعی رهنمون شود.<sup>(666)</sup>

با این بیان ، روشن می شود که در اصطلاح قرآن ، توبه دارای معنایی اعم است ؛ اعم از این که برگشت از شرک و کفر باشد، یا برگشت از معصیت<sup>(667)</sup> در برگشت به معنای اول می فرماید: ( الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ. )<sup>(668)</sup>

در این آیه ، به ایمان ، توبه گفته شده است . درباره برگشت به معنای دوم خداوند می فرماید:

(وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ  
عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ  
التَّوَّابُ الرَّحِيمُ). (669)

## توبه و رحمت الاهی

همانگونه که پیشتر نیز اشاره شد، انسان موجودی سراپا فقر و احتیاج است و به هیچ وجه مالک خیر و سعادت خود نیست، مگر به وسیله پروردگار خود. از این رو، تمام نعمت‌ها و توفیقاتی که نصیب انسان می‌شود، از رحمت و لطف خداوند نشاءت می‌گیرد. برگشت آدمیان از کفر و شرک و گناه، به سوی ایمان و عمل صالح نیز تنها به عنایت و کمک پروردگار میسر است. به همین خاطر، خداوند فرمود:

(إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ جَهَالَةً ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا.) (670)

علامه طباطبایی رحمته‌الله در تفسیر این آیه می‌نویسد:

در قرآن کریم، همه در مورد خدا و هم در مورد بندگان او کلمه توبه به کار رفته است و در این آیه، به هر دو نوع اشاره شده است. توبه خداوند به این است که به رحمت خود برگردد و به بندگان توفیق توبه عنایت کند. آنگونه که از قرآن فهمیده می‌شود، توبه بنده به دو توبه از سوی خدا مشتمل است. (671)

در توضیح مطلب می‌نویسد:

توبه از سوی بنده، حسنه است و حسنه نیازمند به نیرو است و همه حسنات و نیروها از خداوند است. بنابراین، تنها خداوند است که توفیق می‌دهد و اسباب را فراهم می‌سازد تا بنده، موفق و متمکن به توبه شود و بتواند از فرورفتگی در لجن زار گناه و دوری از خدا بیرون آید و به سوی پروردگارش برگردد. پس آنگاه که این توفیق را یافت و به سوی خدا برگشت، نیاز دارد که خداوند با رجوع دیگر خود به رحمت و لطف و عفو و مغفرتش، دل او را از

آلودگی آن گناه پاک کند. این دو بازگشت از سوی خدای سبحان ، دو توبه است که توبه عبد در میان آن دو قرار دارد.

خداوند فرمود:

(ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا) ،<sup>(672)</sup> این همان توبه اولی خدا است نیز فرمود:  
فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ<sup>(673)</sup> و این همان توبه دومی خداوند است . توبه عبد در میان آن دو قرار دارد.<sup>(674)</sup>

موضوع دیگری که از آیه (إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ) به دست می آید این است که موثر واقع شدن توبه عبد، تنها به آن جهت است که خداوند وعده آن را به بندگانش داده است و با تعبیر علی الله بر خود واجب کرده که توبه بندگانش را بپذیرد. البته منظور از وجوب بر خدا، این نیست که او محکوم چیزی و یا حکم کسی واقع شود؛ بلکه به آن معنا است که خدای تعالی به بندگان خود وعده قبولی توبه شان را داده و او هرگز خلف وعده نمی کند.<sup>(675)</sup>

## شرایط پذیرش توبه

خداوند با دو شرط توبه را می پذیرد:

- 1 - جهل باعث گناه شده باشد، نه عناد و استکبار در برابر حق .
- 2 - توبه در زمان حیات و با اختیار صورت بگیرد، نه لحظه ای که نشانه های مرگ پیدا شده باشد.

با ملاحظه این دو شرط، مشخص می شود که توبه دو گروه قبول نمی شود:

- 1 - افرادی که با عناد و دشمنی با حق ، به کفر و گناه خود ادامه دهند و با همان حال بمیرند؛

- 2 - کسانی که از روی جهل و نادانی به گناه می پردازند؛ ولی امر توبه را سبک شمرده ، آن را تا لحظه مرگ به تاءخیر بیندازند. <sup>(676)</sup>

خداوند در این زمینه می فرماید:

(إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا). <sup>(677)</sup>

بنابراین ، گناهکاری دو جور است :

یکی ، از روی جهالت و غالب آمدن هواهای نفسانی و شهوت و غضب ، و دیگری از روی عناد و بد ذاتی و خبث طینت .

توبه نیز دو جور است : یکی ، بدون درنگ و دیگری ، پس از دیدن نشانه های مرگ .



توبه ای پذیرفته می شود که با اختیار و پیش از فرارسیدن آثار مرگ باشد «و آن گناهی توبه می پذیرد که ناشی از جهل بوده باشد» چون توبه برگشتن بنده به سوی خدا و عبودیت اوست و عبودیت جز در زندگی دنیا که ظرف اختیار و موطن اطاعت و معصیت است ، تحقق نمی یابد. با ظهور نشانه های مرگ ، دیگر اختیاری برای بنده نمی ماند و دو راهی اطاعت و معصیت معنا ندارد تا راه اطاعت را انتخاب کند. چنان که خداوند درباره این موقعیت انسان می فرماید:

(يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا ) (678)  
 و نیز فرمود: (فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ ) . (679)

اما کسانی که عمری به کفر خود ادامه داده ، و در حال کفر مرده اند و بعد از مشاهده آخرت ، اظهار ایمان می کنند، خداوند توبه شان را نمی پذیرد؛ زیرا ایمان آنها که همان توبه شان است در آن روز سودی به حالشان ندارد. در قرآن ، و پی در پی بیان شده که پس از مردن با حالت کفر، هیچ راه نجاتی وجود ندارد و هیچ درخواستی به اجابت نمی رسد؛ مانند: (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ) (680) و آیات دیگر. (681)

البته ، افزون بر این دو مورد یاد شده که توبه قبول نمی شود «توبه با دیدن آثار مرگ و توبه کفار پس از مرگ»، موارد دیگری نیز وجود دارد که علامه طباطبایی رحمته الله به دو مورد اشاره می کند:

1 - توبه در مورد گناهایی که مربوط به حقوق الناس است . در این جا مردمی که صاحب حق هستند باید از شخص راضی شوند و تا آنها راضی

نشوند، توبه فایده ندارد؛ زیرا خداوند برای مردم حقوقی تعیین کرده و آن را محترم شمرده است و تعدی به آن حقوق را ظلم می داند.

البته این مطلب، در یک مورد استثنا دارد و آن، توبه از شرک است؛ یعنی کسی که از شرک توبه کند و اسلام بیاورد، همه گناهانش اعم از حق الله و حق الناس بخشیده می شود.<sup>(682)</sup>

2 - توبه در مورد گناهایی که شخص، آنها را در میان مردم به صورت سنت درآورده و موجب انحراف آنها از راه حق شده است. در این گونه موارد، وزر و گناه کسانی که به آن سنت عمل کنند و یا به خاطر آن گمراه شوند، به عهده کسی است که آن سنت را پایه گذاری کرده است.

توبه این شخص به درگاه الاهی؛ پذیرفته نمی شود؛ زیرا گناه و آثارش به گونه ای است که او هرگز قادر نخواهد بود آنها را از بین ببرد. بنابراین، حقیقت توبه و رجوع به سوی خدا، در مورد این شخص هیچگاه تحقق نمی یابد.<sup>(683)</sup>

## آثار توبه

### 1 - پاک شدن گناهان :

ملاک تشریح توبه در سلام ، نجات و رهایی از هلاکتی است که به سبب کفر و شرک و گناهان به وجود می آید.

این رهایی ، وسیله رستگاری و مقدمه رسیدن به سعادت است ، چنان که خداوند فرمود: (وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).<sup>(684)</sup> توبه آن حقیقتی است که در نفس انسان اثر اصلاحی دارد و جان آدمی را آماده اصلاح می سازد؛ اصلاحی که زمینه رسیدن به سعادت و آخرت انسان می شود.

بنابراین ، توبه حقیقی در از بین بردن گناهان نفسانی اثر دارد.<sup>(685)</sup> در روایات اسلامی نیز آمده است : عن ابی جعفر علیه السلام : التائب من الذنب کمن لا ذنب له .<sup>(686)</sup>

### 2 - دمیدن روح امید در گناهکار:

مفتوح بودن باب توبه ، روح امید را در دل گناهکاران زنده نگه می دارد و نمی گذارد آنان دچار نومیدی و خمودی و رکود شوند. روشن است که امید، روح را فعال و با نشاط و آدمی را در تصمیم گیری ها، محکم و راسخ و در تلاش هایش خستگی ناپذیر می کند.<sup>(687)</sup>

3 - توبه کننده محبوب خدا می شود:

خداوند کسانی را که از صمیم دل از گناه پشیمان می شوند و به درگاه او توبه می کنند، دوست می دارد. چنان که فرمود: (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ) <sup>(688)</sup> و آثار فراوان دیگر که در آیات و روایات بیان شده است .

## موانع نجات

پس از پایان یافتن بحث عوامل نجات ، اشاره ای کوتاه به موانع نجات ، خالی از فایده نیست . موانع نجات را می توان در دو عامل اساسی خلاصه کرد:

### 1 - گناه

درباره گناه به تفصیل بحث شد. نکته قابل اشاره این است که گناه و معصیت ، بزرگترین و مهم ترین اسباب ورود به جهنم به شمار می رود و می توان گفت همه اسباب شقاوت ، ذیل این واژه قرار می گیرند. ولی قرآن تنها به این عنوان بسنده نکرد و عوامل دیگری را نیز یادآور است تا شاید انسان متذکر شود و به خود آید.

خداوند درباره عامل گناه می فرماید:

(وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُ جَهَنَّمَ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ) <sup>(689)</sup>  
(وَتَسْوُقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًّا) ، <sup>(690)</sup>

و نیز می فرماید:

(إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى) . <sup>(691)</sup>

همانگونه که ملاحظه شد، این آیات به طور کلی گناه را موجب هلاکت معرفی کرده اند. در برخی دیگر از آیات ، به گناهان خاصی اشاره شده و آنها را

عامل ورود به جهنم می داند؛ مانند: قتل عمد مومن<sup>(692)</sup>، زراندوزی<sup>(693)</sup>، دشمنی و مخالفت با خدا و رسول<sup>(694)</sup>، تکبر<sup>(695)</sup>، شرک و بت پرستی<sup>(696)</sup>، استهزای ارزشها<sup>(697)</sup>، ظلم و ستم<sup>(698)</sup>، آرزوهای دور و دراز<sup>(699)</sup>، غفلت زدگی<sup>(700)</sup>، فرار و تخلف از جهاد<sup>(701)</sup>، کفر نعمت<sup>(702)</sup>، دنیاطلبی<sup>(703)</sup>، پیروی از شیطان<sup>(704)</sup>، پنهان سازی حق و دین فروشی<sup>(705)</sup>، تکیه بر ستمگران<sup>(706)</sup>، فراموشی قیامت<sup>(707)</sup>، تصرف مال یتیم<sup>(708)</sup>، ترک نماز<sup>(709)</sup>، رباخواری<sup>(710)</sup>، عیبجویی<sup>(711)</sup>، اسراف و تبذیر<sup>(712)</sup>، کفر و نفاق<sup>(713)</sup>.

## 2 - کفر

اگر چه کفر را به عنوان یکی از گناهان برشمردیم؛ ولی از آن جهت که در مقابل ایمان قرار دارد و از بزرگترین گناهان به شمار می آید، جداگانه و به اندازه بیان، تنها یک روایت به آن می پردازیم:

علامه طباطبایی رحمته الله بر آن است که کفر همانند ایمان مراتبی دارد که از نظر آثار، اختلاف بسیار دارند و در تایید این مطلب، روایتی ذکر می کند. زبیری می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم وجوه «معانی» کفر در قرآن را برای من بیان فرماید.

حضرت فرمود: «کفر در کتاب خدا پنج صورت دارد: کفر انکار که، خود بر دو قسم است: کفر ترک دستورات خدا، کفر بیزاری و کفر نعمت. کفر انکار، انکار خداوندی خدا است و این، عقیده کسانی است که معتقدند نه خدایی در کار است و نه بهشتی و دوزخی و این عقیده به دو دسته از بی دینها مربوط می شود که به آنها دهری مذهب می گویند؛ همان هایی که می گویند: (وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ)<sup>(714)</sup> و این آیینی است که از روی خوشآمد واژه استحسان و بدون هیچ گونه تحقیقی برای خود ساخته اند.

خداوند می فرماید: **إِنَّ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ** (715) **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ**  
**أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.** (716) این یکی از دو وجه کفر انکار است .  
 صورت دوم ، انکار از روی معرفت است و آن ، این است که منکر می داند  
 مطلب حق است و نزد او ثابت شده ؛ ولی باز انکار می کند.

خداوند در این باره می فرماید:

**(وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا)** (717) **وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ**  
**مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا**  
**جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ.** (718)  
 صورت سوم از کفر، کفران نعمت است و این همان است که خداوند از  
 حضرت سلیمان نقل می کند:

**( هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ**  
**كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ).** (719)

و باز می فرماید **(وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ)** (720) و نیز می فرماید:  
**(فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ).** (721)  
 صورت چهارم از کفر، ترک اوامر خدا است و این همان است که خداوند  
 درباره اش فرمود:

**(وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرَجُونَ أَنفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ**  
**أَقْرَبْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنفُسَكُمْ وَتُخْرَجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ**  
**دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتُوكُمْ أَسَارَى تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ**  
**عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفْتُمِنُونَ بَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بَعْضٍ).** (722)

در این آیه ، خداوند آنها را به سبب ترک دستورش به کفر نسبت داده و  
 ایمانشان را نپذیرفته است . از این رو می فرماید: **(فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ**

مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ  
عَمَّا تَعْمَلُونَ) . (723)

صورت پنجم از کفر، کفر برائت «بیزاری» است و این همان است که خدا از  
قول ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل می کند: (كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ  
وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَّهُ) (724)  
در اینجا منظور از کفر بیزار شدن است .

خداوند درباره ابلیس و بیزاری او از اتباعش در روز قیامت می فرماید:

إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ ، (725)  
( إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ  
يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا ) (726)  
یعنی از یکدیگر بیزار خواهید شد. (727)

در پایان این روایت ، علامه طباطبایی رحمته الله می نویسد:

این روایت بیان می کند که کفر دارای شدت و ضعف و درجات است . (728)

## فصل سوم : آثار و نتایج نجات

این فصل ، آثار نجات را در دنیا، لحظه مرگ ، برزخ و قیامت بررسی می کند.

### آثار نجات در دنیا

در مباحث گذشته به اثبات رسید که برای تحقق نجات ، به ایمان و عمل صالح نیازمندیم . در این بخش به این مطلب می پردازیم که ایمان و عمل صالح ، افزون بر نجات انسان از آتش دوزخ ، آثار و کارکردهایی نیز در حیات دنیوی دارند.

از آیات قرآن استفاده می شود که هر کس به خدا و پیامبر او ایمان آورد و مطابق آن عمل کند، زنده می شود و هر کس این چنین نباشد، قهرا مرده خواهد بود:

( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ ) . (729)

در آیه دیگری ، منظور خود را از این زندگی بیان می کند:

( مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً ) ؛ (730)

یعنی خداوند به انسان های مومنی که کارهای نیک انجام می دهند، حیات پاکیزه ای می بخشد.

علامه طباطبایی رحمته الله در معنای حیات طیبه می نویسد:

معنای حیات طیبه این نیست که خداوند زندگی طبیعی و مادی او را خوب و پاکیزه کند؛ زیرا زندگی طبیعی محکوم به زوال و دگرگونی است و این نمی



تواند طیبه باشد. بنابراین ، خداوند مؤمنان را به زندگی جدیدی زنده می کند که آن غیر از زندگی است که به دیگران نیز داده است . خداوند در این آیه فرمود اگر کسی مومن بود و عمل خوب کرد ما زندگی موجود او را پاکیزه می کنیم ؛ یعنی تنها صفت زندگی او را که مثلا خبیث بود به طیب تبدیل می کنیم ، بلکه فرمود ما او را به زندگی پاکیزه زنده می کنیم . از این تعبیر استفاده می شود که مقصود از حیات طیبه ، زندگی تازه ای است که در حریم آن ، آلودگی راه ندارد و آثار حقیقی بر آن مترتب می شود. (731)

علامه طباطبایی رحمته الله علیه آنگاه به آثار حیات طیبه اشاره می کند و می نویسد: مومنان در حیات طیبه دارای علم و قدرتی هستند که می توانند حقیقت اشیا را ببینند. از این رو، اشیا در نگاه آنان به دو گونه حق و باطل نمودار می شود. آنان از امور باطل که زندگی مادی دنیا و ظواهر فریبنده آن است دوری می کنند و به عزت خداوند اعتزاز می جویند. وقتی عزت مؤمنان از خدا باشد، دیگر وسوسه های شیطان و هوا و هوس های نفس اماره و فریبندگی های دنیا، نمی تواند آنها را ذلیل سازد؛ زیرا دریافته اند که دنیا و نعمت هایش فناپذیرند. صاحبان حیات طیبه ، دل در گرو پروردگار خویش سپرده اند و جز او را نمی خواهند و جز تقرب به درگاه او را دوست نمی دارند. آنها تنها از سخط خدا در هراسند و برای خویشتن زندگی پاک و جاودانه ای سراغ دارند که جز پروردگار بخشنده و مهربان آن را اداره نمی کند و در مسیر زندگی خود، جز معصیت و نافرمانی خدا، همه چیز را جمیل و زیبا می بینند.

وقتی انسان به چنین جایگاهی برسد، در نفس خود نور و کمال و قوت و عزت و لذت و سرور می یابد که نه میتوان اندازه اش گرفت و نه می توان توصیفش کرد. چرا این گونه نباشد و حال آن که او در حیاتی جاودانه و نعمتی

فنانا پذیر و لذتی خالص از درد و کدورت و سعادت خالی از شقاوت غرق است و همه اینها، آثاری است حقیقی و ماندگار از آن حیات طیبه . بنابراین ، زندگی پاکیزه حیاتی خالص است که هیچ آلودگی در آن نیست تا آن را فاسد و یا آثارش را تباه سازد. (732)

علامه طباطبایی رحمته الله علیه در جایی دیگر با اشاره به کرامت هایی که خداوند به اهل نجات در دنیا عنایت فرموده ، می نویسد: خداوند این افراد را به حیاتی طیب زنده می کند و به روح ایمان تایید می کند (733) و از تاریکی ها بیرون می آورد و به سوی نور حرکتشان می دهد، (734) برایشان نوری ایجاد می کند که با آن نور مسیر زندگی را طی می کنند، (735) خداوند ولی و سرپرست ایشان است ، (736) آنها نه ترسی دارند و نه دچار اندوه می گردند، (737) خداوند همواره با آنهاست ، (738) اگر او را بخوانند دعایشان را مستجاب می کند (739) و چون به یاد او بیفتند، او نیز به یادشان خواهد بود، (740) فرشتگان همواره با بشارت و سلام بر آنان نازل می شوند (741) و ... (742)

قرآن درباره کسانی که اهل نجات نیستند می فرماید: خداوند آنها را گمراه می کند، از نور به سوی ظلمت بیرون می برد، بر دلهایشان مهر میزند و بر گوش و چشمانشان پرده می افکند و رویشان را به عقب برمی گرداند، شیطان ها را قرین و دمساز آنان می کند تا گمراهشان کند به گونه ای که از گمراهی شان خرسند باشند و بیندارند که راه همان است که ایشان می روند، شیاطین کارهای زشتشان را در نظرشان زینت می بخشند، شیاطین سرپرست آنها هستند، خداوند آنها را به طریقی که خودشان نیز نفهمند، استدراج می کند و آنها را به لذت ها و زینت های ظاهری دنیا سرگرم می کند تا از اصلاح خود غافل بمانند و به ادامه طغیان و ادارشان می دارد تا به کلی سرگردان شوند و ... (743)

بنابراین ، مومن در دنیا غرق در شادی ، شکیبایی ، آرامش ، هدایت ، رضایت ، عبادت و... است ، ولی کافر در دنیا با گمراهی ، جهالت ، سرگردانی ، غم ، اندوه ، احساس پوچی و بی معنایی و... همراه است .

## آثار نجات در لحظه مرگ

لحظه مرگ بسیار حساس و وحشتناک است و آیات و روایات فراوانی درباره آن سخن گفته اند.

آیات قرآن ، لحظه جان دادن خوبان را این گونه توصیف می کند:

۱ - (يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً). (744)

علامه طباطبایی رحمته الله در تفسیر این آیه ، حدیثی به این مضمون نقل می کند:

مومن به هنگام مرگ وحشت دارد؛ ولی مامور قبض روح به او دلداری داده ، می گوید چرا می ترسی ؟ من از پدر به تو مهربان تر هستم ؛ چشمانت را باز کن . در این هنگام ، مومن چشمان خود را باز می کند؛ چهره ملکوتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام را می بیند و سپس از سوی خداوند ندایی می رسد که ای روح آرام ، به سوی پروردگارت برگرد و در مدار بندگان مخصوص من قرار بگیر و داخل بهشت شو. (745)

2 - (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا

وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ). (746)

این آیه اشاره دارد که در لحظه مرگ مؤمنان ، فرشتگان بر آنان نازل می

شوند و بشارت بهشت را به آنها می دهند. (747)

3 - (الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا

كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) (748) و آیات و روایات دیگر.

در مورد لحظه جان کندن بدان ، چنین آمده است :

1. ( وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ  
أَخْرَجُوا أَنفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ  
وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ). (749)

2 - ( وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَقَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةَ يَصْرُبُونَ وُجُوهُهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ  
وَدُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ). (750)

و نیز آیه ( فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَصْرُبُونَ وُجُوهُهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ). (751)

بنابراین ، انسان رستگار، در لحظه مرگ با استقبال و بشارت فرشتگان مواجه شده ، آنان به راحتی و احترام جان او را می ستانند؛ ولی انسان شقاوتمند، با خشونت و اهانت ، قبض روح می شود. شاید بتوان گفت که «میان افراد مومن و افراد کافر هم به حسب درجات ایمان و کفرشان تفاوت هایی در آسان یا سخت جان کندن ، وجود دارد.» (752)

## آثار نجات در برزخ

بنابر آنچه از کتاب و سنت استفاده می شود، انسان پس از مرگ و پیش از برپایی قیامت «رستاخیز عمومی»، یک زندگانی محدود و موقت دارد که برزخ و واسطه میان حیات دنیا و حیات آخرت نامیده می شود. (753)

در آغاز ورود به عالم برزخ، انسان به سبب اعتقادات خود و اعمالی که در دنیا انجام داده، مورد بازپرسی خصوصی قرار می گیرد و پس از محاسبه اجمالی، به یک زندگی شیرین و گوارا و یا تلخ و ناگوار محکوم می شود و با همان زندگی، در انتظار روز رستاخیز عمومی به سر می برد. (754)

«روح انسان در برزخ، به صورتی که در دنیا زندگی می کرد، به سر می برد؛ اگر از نیکان است، از سعادت و نعمت و جوار پاکان و مقربان درگاه خدا برخوردار می شود و اگر از بدانان است، در نعمت و عذاب و مصاحبت شیاطین و پیشوایان ضلال می گذراند.» (755)

خداوند درباره سعادت مندان می فرماید:

(وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزِّقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ.) (756)

و درباره شقاوت مندان می فرماید:

(حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ.) (757)

و آیات دیگر. (758)

درباره مساله برزخ و راحتی یا سختی آن ، روایات بسیار زیاد و به حد تواتر است .<sup>(759)</sup> در کتاب تفسیر الدر المنثور، ذیل آیه (لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ) ،<sup>(760)</sup> روایتی را از پیامبر خدا ﷺ نقل کرده است که به خاطر اهمیت و فراگیر بودنش به لحظه مرگ و حیات برزخی ، به آن می پردازیم :

براء بن عازب می گوید: ما با رسول خدا ﷺ به دنبال جنازه ای از انصار برای تشییع بیرون شدیم ، وقتی که به قبر رسیدیم ، هنوز لحد را نچیده بودند. حضرت نشست ، ما نیز در اطراف او نشستیم و چنان مرعوب و مجذوب بودیم که گویی مرگ بر سر ما سایه افکنده بود. ایشان چوبی در دست داشت و آن را به زمین می زد، ناگاه فرمود: بنده مومن اگر در دنیا دل از دنیا کنده باشد و همه دل بستگی اش به آخرت باشد، در دم مرگ ، فرشتگانی نورانی و سفیدروی با کفن های بهشتی و حنوطی از حنوط بهشت فرود می آیند و در برابر مومن می نشینند، به طوری که مومن همه را می بیند. آنگاه ملک الموت فرود آمده ، در بالین او می نشیند و می گوید: ای جان پاک ، به سوی مغفرت پروردگار و رضوان او بیرون شو. پس جانش مانند آبی که از دهان مشک فرو می ریزد بیرون می آید. آری ، شما جان کندن را غیر از این می بینید و به چشم شما طور دیگری می آید. به هر حال ، ملک الموت آن جان را می گیرد و همین که گرفت ، فرشتگان دیگر نمی گذارند حتی یک چشم بر هم زدن در دست او بماند، فوراً از او می گیرند و در لای حنوط و کفنش می گذارند؛ بویی خوشتر از هر مشکی از آن بر می خیزد و به این ترتیب او را به آسمان بالا می برند، از هیچ جمعیتی از فرشتگان عبور نمی کنند؛ مگر این که از روی تعجب می گویند: این چه روح پاکی است ! و در جواب می شنوند، این روح فلان پسر فلان است . در اینجا بهترین اسم های او را بر زبان می آورند تا آن که به این عنوان به

آسمان دنیایش برسانند. در آن جا اجازه ورود خواسته ، پس از کسب رخصت ، وارد می شوند. در همین منزل ، مقربین هر آسمانی به استقبالش می آیند و هر کدام تا آسمانی که مامور آن آسمان است وی را بدرقه می کنند، تا به آسمان هفتم برسد. در آن جا از سوی خداوند خطاب می رسد که نامه بنده مرا در علیین بنویسید و او را به زمین برگردانید؛ چون من بندگان مومن را از زمین آفریده ام و دوباره به زمین برمی گردانم و در قیامت ، از زمین بیرونشان می آورم و آن وقت روحشان را به جسدشان باز میگردانم . پس روحش را به جسدش بر می گردانند و آن دو ملک در قبرش فرود آمده ، او را می نشانند و از او می پرسند: پروردگارت کیست ؟

در جواب می گوید: الله تعالی پروردگار من است .

می پرسند: دینت چیست ؟

پاسخ می دهد: اسلام .

می پرسند: این مرد که در بین شما مبعوث شده چه کاره است ؟

می گوید: رسول الله است .

می پرسند: از کجا می گویی ؟

جواب می دهد: کتاب خدا را خواندم و به او ایمان آوردم و تصدیقش کردم .

در این جا از آسمان ندایی می رسد که بنده مرا تصدیق کنید و از بهشت

برایش فرش و لباس ببرید و از قبرش دری به سوی بهشت باز کنید. سپس ،

نسیم و بوی بهشت تا قبرش می وزد و قبر او تا آنجا که چشمش کار کند فراخ

می شود. آن وقت ، مردی خوش رو و خوش لباس و خوش بو به نزدش می

آید و به او می گوید: بشارت باد تو را به چیزی که باعث مسرت تو است . این

بود آن روزی که در دنیا وعده داده شدی ،

می پرسد: تو کیستی که از سر و رویت خیر می بارد؟

پاسخ می دهد: من عمل صالح توام .

در اینجا از فرط خوشحالی عرض می کند: پروردگارا! قیامت را زودتر به پا

دار تا زودتر به اهل و مال خود برسم .

سپس رسول خدا ﷺ فرمود: بنده کافر وقتی به سوی آخرت و مرگ روی

می آورد و از دنیا ناامید می شود، فرشتگانی سیاه چهره با لباس هایی خشن به

استقبالش می آیند و در برابرش می نشینند، آنگاه ملک الموت بر بالینش حاضر

شده ، می گوید: ای جان خبیث ، از بدن به سوی سخط و غضب پروردگار

بیرون آی . آنگاه مانند شانۀ که خش و خاشاک را از پشم تر می گیرد، جان او

را از کالبدش بیرون می کشد.

سپس فرشتگان بدون لحظه ای درنگ ، روح او را از ملک الموت گرفته در

آن پلاسه‌ها نهاده ، بالا می برند. در اینجا بویی گندیده تر از هر مردار از آن

خارج می شود و به هیچ جماعتی از فرشتگان عبور داده نمی شود، مگر این که

از روی تعجب می پرسند: این روح پلید از کیست ؟

می گویند: این روح فلان بن فلان است و زشت ترین اسماء را به زبان می

آورند. همچنان او را می برند تا به آسمان دنیا برسند. در آنجا اجازه ورود می

خواهند، ولی در راه رویشان باز نمی کنند.

در اینجا رسول خدا ﷺ این آیه را قرائت فرمود (لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ

السَّمَاءِ)

سپس فرمود: خدای متعال به فرشتگان خطاب می کند، نام این شخص را در

سجین - در پایین ترین طبقات زمین - بنویسد. ملائکه پس از شنیدن خطاب ،

روح او را به وضع خفت باری به دور می اندازند. سپس رسول خدا



صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آیه : ( وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا حَرَّمَ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ  
الرَّيْحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ) ، (761) را تلاوت فرمود.

آنگاه افزود: روحش را در قبر به جسدش ملحق می کنند؛ سپس دو فرشته  
ماءور پرسش قبر، او را می نشانند و درباره پروردگار، دین و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از  
او می پرسند و او در جوابشان می گوید:  
«هاه ، هاه ، نمی دانم».

آنگاه از آسمان ندا می رسد: این بنده من دروغگو است ، بسترش را از آتش  
فراهم کنید و از قبرش دری به دوزخ باز کنید تا از حرارت دوزخ و سموم آن  
به او برسد و قبر او چنان تنگ گردد که شانه هایش در هم خرد شود.  
آنگاه مردی زشت رو و کثیف و بدبو در برابرش مجسم می شود و او را به  
وضع نکبت بارش بشارت می دهد و می گوید: این همان روزی بود که انبیا در  
دنیا فرارسیدنش را وعده می دادند.

می پرسد: تو کیستی که از سر و رویت شر می بارد؟  
پاسخ می دهد: من عمل بد توام . آنگاه سر به آسمان برداشته ،  
عرض می کند: پروردگارا، قیامت را به پا مدار. (762)

علامه طباطبایی رحمته الله علیه درباره این روایت می نویسد:

این روایت ، از روایات مشهوری است که بیشتر مولفان ، آن را به همین  
روش که دیدید، روایت کرده اند و در معنای آن روایات دیگری از طریق شیعه  
از ائمه اهل بیت عليهم السلام نقل شده است که در جلد اول المیزان ، ذیل آیه ( **وَلَا  
تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ...** ) (763) به پاره ای از آنها اشاره شده است .

(764)

بنابراین ، قبر یا بوستانی از باغ های بهشت است و یا گودالی از گودال های دوزخ ، چنانکه حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: القبر روضة من رياض الجنة او حفرة من حفر النار. (765)

گفتنی است بنابر برخی از روایات ، مؤمنان گناه کار، متناسب با گناه خود در حیات برزخی عذاب می بینند تا از گناهان خود تطهیر شوند و پاک وارد عالم قیامت شوند. (766)

چنان که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: ضغطة القبر للمومن كفارة لما كان منه من تضييع النعم . (767)

فشار قبر مومن ، سبب کفاره و جبران گناه اسراف و ضایع کردن نعمت هایی است که انجام داده است و... (768)

## آثار نجات در قیامت

قرآن کریم ، در موارد فراوان و با نام های گوناگون از روز رستاخیز یاد کرده و سرنوشتی را که جهان و جهانیان در این روز دارند گاهی به اجمال و گاهی به تفصیل بیان کرده است .

از آیات قرآن برمی آید که برای برپایی جهان آخرت ، نظام این جهان به کلی دگرگون می شود<sup>(769)</sup> و جهان دیگری با ویژگی های دیگری بر پا می شود<sup>(770)</sup> و آنگاه همه انسان ها از آغاز تا پایان خلقت با هم زنده می شوند<sup>(771)</sup> و به سوی محضر الاهی روانه می گردند<sup>(772)</sup> و همگی در صحنه عظیمی فراهم می آیند.<sup>(773)</sup>

در آن روز، حقایق آشکار می شود<sup>(774)</sup> و حکومت و سلطنت الاهی ظهور تام می یابد<sup>(775)</sup> و چنان هیبتی بر خلاق سایه می افکند که هیچ کس را یارای بلند سخن گفتن نیست ،<sup>(776)</sup> هر کس به فکر سرنوشت خویش است و همه ، حتی فرزند از پدر و مادر فرار می کنند<sup>(777)</sup> و اساس رشته نسل ها و سبب ها می گسلد<sup>(778)</sup> و دوستی هایی که بر پایه منافع و معیارهای دنیوی و شیطانی بوده ، تبدیل به دشمنی می شود،<sup>(779)</sup> و حسرت و پشیمانی از تقصیرهای گذشته ، دلها را فرامی گیرد.<sup>(780)</sup>

آنگاه دادگاه عدل الاهی تشکیل می شود، و اعمال همه بندگان حاضر می گردد،<sup>(781)</sup> نامه اعمال توزیع می شود<sup>(782)</sup> و انتساب هر کاری به فاعل آن ، چنان آشکار است که دیگر نیازی نیست از کسی بپرسند چه کرده ای ؟<sup>(783)</sup> در آن روز، حساب همه به دقت رسیدگی و با میزان الهی سنجیده می شود<sup>(784)</sup> و بر اساس عدل داوری می شوند.

هر کس نتیجه کوشش خود را می یابد،<sup>(785)</sup> به نیکوکاران ، ده برابر پاداش داده می شود،<sup>(786)</sup> اما کسانی که دیگران را گمراه کرده اند، افزون بر گناهان خود، معادل گناهان گمراه شدگان را نیز بر دوش می کشند.<sup>(787)</sup> در آن روز عوض و بدلی از کسی نیز پذیرفته نمی شود<sup>(788)</sup> و شفاعت کسی نیز پذیرفته نیست ،<sup>(789)</sup> مگر کسانی که از طرف خدای متعال ماذون باشند و بر اساس معیارهای مورد رضای خدا شفاعت کنند.<sup>(790)</sup>

در آن روز، حکم الاهی اعلام می شود<sup>(791)</sup> و به سبب آن ، نیکوکاران و بدکاران از یکدیگر جدا می شوند.<sup>(792)</sup> مومنان روسفید و شاد و خندان به سوی بهشت<sup>(793)</sup> و کافران و منافقان ، روسیاه و اندوهگین و با ذلت و خوار به سوی دوزخ روانه می گردند.<sup>(794)</sup>

هنگامی که مؤمنان به بهشت نزدیک می شوند، درهای آن گشوده می شود و فرشتگان رحمت به استقبال آنان می آیند و با سلام و احترام ، مژده سعادت ابدی به ایشان می دهند.<sup>(795)</sup>

از سوی دیگر، هنگامی که کافران و منافقان به دوزخ می رسند، درهای آن باز می شود و فرشتگان عذاب ، با خشونت آنان را مورد سرزنش قرار داده ، به ایشان وعده عذاب ابدی می دهند.<sup>(796)</sup>

بنابراین ، اقامت گاه ابدی اهل نجات ، بهشت است و اقامتگاه ابدی هلاک شدگان جهنم . از این رو، نخست درباره بهشت و نعمت های آن و سپس درباره دوزخ و نعمت های آن و مسایل مربوط به این دو جایگاه بحث می کنیم :

## بهشت

قران کریم در آیات فراوانی چهره بهشت و بهشتیان را ترسیم کرده و به بیان نعمت ها و پاداش هایی که نصیب بهشتیان می شود، می پردازد. در یک دسته بندی می توان نعمت های بهشتی را به دو دسته نعمت های جسمانی و نعمت های روحانی تقسیم کرد. و این بدان سبب است که انسان ، حقیقتی مرکب از روح و جسم است و همانگونه که این دو ساحت در دنیا هماهنگ عمل می کنند و سعادت یا شقاوت را با هم رقم می زنند، در آخرت نیز هر دو با هم هستند و به نتایج عملکرد خود می رسند که در صورت سعید بودن ، به نعمت های جسمانی و روحانی متنعم می شوند و در صورت شقی بودن ، به عذاب های جسمانی و روحانی معذب می شوند.

علامه طباطبایی رحمته الله در این مورد می نویسد:

آدمی در سرای دیگر، همان آدم قبلی است و آنچه را که در قیامت به آن نیازمند است و یا وسیله کمال او است ، همان مطالب و مقاصدی است که در دنیا مورد نیاز و کمال او محسوب می شد.

بنابراین ، با انتقال انسان از دنیا «دار فانی» به آخرت «دار بقا» چنان نیست که وجود ابتدایی انسان باطل و وجود دیگری برایش ایجاد شود؛ بلکه خداوند تنها وجود او را که متغیر و در معرض زوال بود، ثابت و غیر متحول می گرداند. به این سبب وجود انسان پس از انتقال ، همان است که قبل از انتقال بود. پس به ناچار آن وجود یا متنعم به نعمت هایی از سنخ نعمت های دنیوی است ، با این تفاوت که آنها باقی و دائمی است . با آن که معذب به بلاها یا مصائبی از سنخ بلاها و مصائب دنیوی است . و روشن است که آن نعمت ها و بلاها از

منکوح و ماکول و مشروب و ملبوس و همچنین از مسکن و یا رفیق و شادمانی  
و امثال آن خارج نیست .

بنابراین ، سعادت انسان آن است که در آخرت ، به آنچه در زندگی دنیا اراده  
می کرده ، ولی به تصورش نمی رسید و در عقلش نمی گنجید و در آخرت به  
آن دسترسی دارد، یعنی همان بهشت ، نایل آید. (لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ) <sup>(797)</sup> و در  
مقابل ، شقاوت او هم آن است که به آنها نرسد و دستش تهی بماند که همان  
آتش دوزخ است . <sup>(798)</sup>

## دوزخ و عذاب های آن

دوزخ «جهنم»، جایی است که گناهکاران و انسان های شقی را در آنجا به انواع عقوبت کیفر می دهند و آن عقوبت چیزی جز پاداش کردار انسان نیست :

(وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)

(799)

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَدُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ). (800)

همانگونه که بهشت به تبع بهشتیان ، درجات دارد، جهنم نیز به تبع جهنم ، درکات و طبقات دارد. از این رو، حق تعالی جهنم را هفت طبقه آفریده است :

(وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ).

(801)

عذاب دوزخی ها، هم جسمانی است و هم روحانی که به نمونه هایی از آن اشاره می شود:

دوزخیان با غل و زنجیر و بندهایی آهنین بسته شده اند (802) و آتش ، تمام وجودشان را فراگرفته (803) و خودشان ، آتش گیره آندند. (804) بر سر و روی تبهکاران ، آب جوشان می ریزند که اندرون آنان را نیز ذوب می کند (805) و هرگاه از سوز عطش ، آب درخواست کنند، آب داغ و آلوده و گندیده ای به آنان داده می شود که آن را با حرص و ولع می نوشند. (806) غذایشان از درخت «زقوم» است که از آتش می روید و چون مس گداخته در شکم ها می جوشد، (807) از آتش دوزخ ، لباس هایی برایشان دوخته شده است ... (808) دوزخیان ، افزون بر این نوع شکنجه ها، به لحاظ روحی نیز عذاب می بینند. آنها در دوزخ تحقیر و خوار می شوند، (809) با الفاظ ویژه مورد شدیدترین اهانت قرار می

گیرند. <sup>(810)</sup> از شدیدترین عذاب های جهنم ، آتشی است که روح و جان آدمی را می گذارد. <sup>(811)</sup>

## خلود در آتش

در این جا این پرسش مطرح می شود آیا کسانی که وارد دوزخ می شوند، برای ابد و به طور جاودانه در آن اقامت دارند و یا این که پس از مدتی ، وارد بهشت می شوند؟ در پاسخ به این پرسش ، نخست دیدگاه برخی از متکلمین را بررسی می کنیم و سپس به نظریه علامه طباطبایی رحمته الله علیه می پردازیم :

تفتازانی می گوید: کافران به طور جاودانه در آتش معذب می شوند، اما فاسقان روزی از آتش نجات می یابند. <sup>(812)</sup>

جرجانی نیز می گوید:

مرتکب گناه بزرگ هرگز در آتش جاوید نخواهد بود؛ زیرا خداوند فرموده است :

(فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ) <sup>(813)</sup>

و شکی نیست که مومن فاسق و صاحب گناه کبیره ، عمل خیر را که همان ایمان او باشد، انجام داده است .

بنابراین ، برای این که پاداش عمل خیر خود را ببیند یا نخست باید به بهشت برود و آنگاه وارد دوزخ شود که این فرض به اجماع باطل است .

یا این که ابتدا وارد دوزخ شده و سپس به پاداش کار خیری که انجام داده است برسد؛ این صورت مطلوب است . به این سبب ، شخص جاودانه در آتش نخواهد ماند. <sup>(814)</sup>

شیخ مفید می نویسد:



خلود در آتش تنها متوجه کافران است و بس ، نه گناهکاران خداشناس که به نماز و فرایض اقرار دارند. این نظریه علمای امامیه است و «مرجئه» اصحاب حدیث «پیروان احمد حنبل» با امامیه هم عقیده اند.

معتزله خلاف این نظریه را برگزیده و معتقدند که افزون بر کافران ، مسلمانان مرتکب کبیره و فاسقان نیز در عذاب جاوداند. از این رو، به اعتقاد امامیه هر کس بر اثر گناه خویش در آتش دوزخ عذاب ببیند، در صورتی که خداشناس باشد و نماز را پذیرفته باشد، از آتش نجات می یابد و به سوی بهشت رهسپار شود. (815)

علامه حلی مانند استادش محقق طوسی می فرماید:

همه مسلمانان اتفاق و اجماع دارند که کافران در عذاب جاوید خواهند بود؛ ولی درباره مسلمانانی که مرتکب گناه بزرگ شده اند، اختلاف دارند.

«وعیدیه» (گروهی از خوارج) معتقدند مرتکب گناه بزرگ کافر است و کافر عذابی دایم دارد، ولی امامیه و گروهی از معتزله و اشاعره می گویند: به دو دلیل عذاب این گروه جاوید نیست :

1 - چون ایمان دارند مستحق پاداشند:

(فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ).

پس یا باید ثواب بر عقاب مقدم باشد «نخست به بهشت و سپس به دوزخ درآیند» که این صورت به اتفاق و اجماع باطل است ؛ زیرا صاحب ثواب را هرگز از بهشت خارج نخواهند ساخت . و یا عقاب بر ثواب پیشی می گیرد «نخست دوزخ و سپس بهشت» که این صورت درست است ، و یا ثواب و عقاب با هم جمع می شود که چنین فرضی محال است .

2 - در فرض جاودانه بودن عذاب و عدم انقطاع آن :

اگر کسی یک عمر به عبادت و بندگی خدا اشتغال داشته باشد، ولی در پایان عمر یک گناه بزرگ انجام دهد، با این که دارای ایمان است، لازم می آید در عذاب دوزخ جاودانه باشد؛ درست مانند کسی که تمام عمر به خداوند شرک ورزیده است. حال آن که همه خردمندان چنین داوری را قبیح می شمارند. <sup>(816)</sup>

بنابراین، آیات و روایاتی را که بر عذاب جاودان دلالت دارند، باید تاویل برد و تاویل آنها یا به این است که عذاب جاودان را مخصوص { کافر } بدانیم، یا این است که بگوییم مراد از خلود مدت طولانی است، نه عذاب همیشگی. <sup>(817)</sup>

علامه طباطبایی رحمته الله علیه از دو دیدگاه به این بحث پرداخته است :

### دیدگاه نقلی و دیدگاه عقلی .

به باور ایشان، ظواهر لفظی و نقلی کتاب خدا به روشنی خلود و جاودانگی عذاب را آشکار می کند: (وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ) ، <sup>(818)</sup> و روایات زیادی که به حد استفاضه «نزدیک به یقین» است و از طریق اهل بیت علیهم السلام رسیده آن را تایید می کند، اما روایاتی که از غیر طریق اهل بیت علیهم السلام روایت شده و دلالت بر قطع عذاب دوزخ می کند، به خاطر مخالفتشان با صریح قرآن طرح می شوند.

اما به لحاظ عقلی چند مساله قابل ذکر است :

1 - به هیچ وجه نمی توان همه احکام شرع و ویژگی های معاد را با مقدمات عقلی اثبات کرد؛ زیرا آنها از دسترس عقل به دورند و تنها راه اثبات آنها تصدیق به نبوت پیامبر صادق صلی الله علیه و آله و سلم است .

پیامبر اصل معاد و جزئیات احکام را از طریق وحی اثبات می کند. بنابراین، دیگر لازم نیست که جداگانه فروع و احکام را با دلایل عقلی اثبات کرد. <sup>(819)</sup>

2 - نعمت و عذاب عقلی که بر نفس انسان عارض می شود، یا بر اثر تجرد روح و تخلق آن به اخلاق و ملکات خوب و بد است ، و یا به دلیل احوال خوب و بدی است که نفس کسب کرده است ؛ یعنی احوال و ملکات در نفس انسان صورتی نیکو یا زشت ایجاد می کنند و نفس به دلیل آن صورت ، یا در نعمت قرار می گیرد و یا دچار عذاب می شود. حال چه ذات نفس سعید باشد و چه شقی .

3 - اگر صورت های شایسته و ناشایست در نفس ثبات نیافته باشد، به زودی از بین می رود؛ زیرا از نظر عقل ، صورت های ناسازگار دوام ندارد؛ یعنی فشار، قسر، زور و ناسازگاری محکوم به زوال است . القسر لا یدوم .  
بنابراین ، اگر ذات نفس بد و خبیث باشد، صورت های نیکو و زیبا که در آن نقش بسته ، به زودی از آن زایل می شود. پس نفس می ماند و سعادت یا شقاوت ذاتی او؛ برای مثال ، نفس مومن بر اثر گناهان ، صورت های زشت به خود می گیرد و سرانجام از بین می رود؛ چون زشتی با ذات او سازگار نیست ، چنان که نفس کافر اگر بر اثر تکرار کارهای شایسته صورت های نیکو به خود گرفت ، بالاخره از نفس او زایل می شود؛ چون عرصه نفس او با آن کارها هم خوان نیست .

4 - اگر صورت های یاد شده مانند بخل ، در جان انسان رسوخ کرد، ثابت شده باشد؛ یعنی صورت و نوعیت تازه ای به نفس داده باشد، چنین انسانی نوع جدیدی از انسان است «انسان قبلی جنس و انسان بخیل نوعی از آن به شمار می آید». آنگونه که «ناطق» وقتی با جنس {حیوان} ضمیمه شود، نوعی به نام «انسان» به بار می آورد و اگر «صاهل» بر آن جنس «حیوان» افزوده شود، نوع دیگری به نام «اسب» پدید می آید. همچنین صورت های نوعیه ای که بر

اثر تکرار یک سنخ عمل «مانند: بخل ، فحاشی ، سخن چینی ، غیبت ، و...» در نفس انسان پدید می آید، اگر در نفس انسان رسوخ کند و بر اثر تکرار به منزله جزئی از انسان ، شریک جنس او شود، نوعیت تازه ای به انسان می بخشد و انسان به انواع گوناگونی تقسیم می شود و در قیامت شکل ها و صورت های جدیدی به خود می گیرد. چون نفس انسان ، مجرد و دائم الوجود است ، هر گناهی که از او سر بزند، در صورتی که گناه جزو ذاتی او نشود؛ یعنی عوامل بیرونی با زور و قسر، گناه را بر او تحمیل کرده باشند، در این صورت ، تنها عذاب و شکنجه آن گناه را می چشد و پاک می شود و از عذاب و عقاب نجات می یابد، ولی اگر نفس او با گناه سنخیت پیدا کرد و عصیان گری ، ذاتی او شد؛ یعنی بدون قسر و زور و فشار، به معصیت تن در دهد و با گناه دوست شده باشد، در عذاب جاودان خواهد ماند و چنین انسانی همواره گرفتار و معذب به لوازم ملکات نفسانی خویش است . بنابراین ، عذاب جاودان نتیجه شقاوت و بدبختی ذاتی او است و کسی آن را به زور و فشار بر او تحمیل نکرده است .

(820)

## بخش سوم : نقد علامه طباطبایی رحمته الله بر دیدگاه رایج مسیحیت

این بخش به نقد و بررسی کلیاتی از اصول اساسی و مهم آموزه نجات در مسیحیت می پردازد، به این منظور و به جهت ارائه بحثی منظم و منطقی ، نخست نظریه مسیحیت را خلاصه وار بیان کرده ، آنگاه یکایک اصول آن را بررسی می کنیم .

### خلاصه دیدگاه رایج مسیحیت درباره نجات

- 1 - انسان در آغاز آفرینش ، مقدس ، عادل و صالح بود، ولی حضرت آدم علیه السلام ، دامن خود را به گناه آلوده ساخت .
- 2 - گناه آدم علیه السلام ، همه انسان ها را دچار گناه کرد، به گونه ای که همه با ذاتی شریر و گناه آلود به دنیا می آیند.
- 3 - گناه موجب هلاکت ابدی می شود.
- 4 - رحمت و عدالت خداوند باعث شد تا یگانه فرزند خود، یعنی عیسی مسیح را برای نجات به میان مردم بفرستد.
- 5 - عیسی ، خود را مسخر دشمنان ساخت و لعنت دار را به جان خرید تا دیگران را از لعنت گناه برهاند.
- 6 - مرگ عیسی کفاره گناهان است و رستخیز او نشان می دهد خداوند این کفاره را پذیرفته است .
- 7 - ایمان به عیسی مسیح ، تنها راه نجات و رستگاری است .

## نقد علامه طباطبایی رحمته الله علیه بر این دیدگاه

اکنون در ذیل عناوینی مناسب ، اصول نامبرده را نقد و بررسی می کنیم :

### 1 - حضرت آدم علیه السلام و گناه نخستین

علامه طباطبایی رحمته الله علیه در پرتو آیات قرآن کریم ، معتقد است حضرت آدم علیه السلام به دو دلیل مرتکب هیچ گناهی نشده است :

1 - نهی خدا از نزدیک شدن به درخت ممنوع ، ارشادی بود نه مولوی ؛ زیرا در بهشت صادر شده بود و بهشت جای تکلیف و امر و نهی مولوی نیست .

در نهی ارشادی ، صلاح حال شخص نهی شده مورد نظر است و نهی کننده می خواهد او را به سوی آنچه که مصلحتش در آن است ، ارشاد کند و نواهی و اوامری که این چنین باشند، نه بر امتثالشان ثوابی مترتب می شود و نه بر مخالفتشان عقابی ؛ دقیقاً مانند امر و نهی هایی است که طرف مشورتان به ما دارد و یا طبیب به بیمارش دارد که در آنها تنها رشد و مصلحت طرف مشورت ، مورد نظر است که در صورت مخالفت شخص با آنها، تنها به مفسده و ضررهایی که شخص آمر و ناهی در نظر داشت می رسد. <sup>(821)</sup>

در مورد حضرت آدم علیه السلام، خداوند فرمود:

(وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ) <sup>(822)</sup>

ولی پس از دقت در آیات و تدبر در نهی مزبور، آشکار می شود که این نهی یک نهی مولوی «که مولا به عنوان یک وظیفه برای بنده خود صادر کرده باشد»

نیست ، بلکه تنها یک نهی ارشادی است و هدف خداوند آن بود که آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ را به مصالح و منافی که در مورد این تکلیف وجود دارد راهنمایی و ارشاد کند. سپس برای اثبات این مدعا، سه دلیل ذکر می کند:

الف) خداوند در سوره بقره و اعراف ، لازمه نزدیک شدن به شجره ممنوع را ظلم می داند: ... فتكونا من ولی در الظالمین ، ولی در سوره طه به جای کلمه ظلم واژه «فتشقی» را به کار می برد که به معنای رنج و سختی است .

آن گاه خداوند در توضیح مقصود خود از رنج و زحمت می فرماید:

(إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى ﴿١١٨﴾ وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى) . (823)

با این بیان ، روشن می شود که منظور از رنج و شقا، همان زحمات دنیوی است که لازمه زندگی در زمین است ؛ مانند تشنگی ، گرسنگی ، برهنگی و امثال آن .

بنابراین ، چیزی که باعث شد آن نهی صورت بگیرد، اجتناب از این امور بوده است و این نشان می دهد که آن نهی ، یک نهی ارشادی بود و مخالفت با چنین نهی ای ، معصیت و نافرمانی خدا محسوب نمی شود. به این ترتیب ، روشن می شود که مراد از «ظلم» در این آیات ، همان ظلم بر نفس است ، نه آن ظلم مذمومی که در باب بندگی و پرستش مطرح است و ظلم بر خداوند به حساب می آید.

ب) اگر نهی مزبور، نهی مولوی و توبه از آن نیز توبه عبودی و بازگشت از مخالفت ، نهی مولوی بود، ضروری می نمود آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از قبولی توبه اش ، دوباره به بهشت برگردد؛ زیرا توبه مقبول ، معصیت را معدوم می کند. (824)

بنابراین ، با بنده گنهکار ثواب ، معامله بنده مطیع و فرمانبردار می شود و فعل او نیز در حکم اطاعت قرار می گیرد، اما آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از توبه و قبولی آن به بهشت باز نگشت .

با این بیان ، روشن می شود که خروج از بهشت بر اثر تناول از درخت ممنوعه ، یک اثر تکوینی ضروری بود؛ مانند تاثیر سم در کشتن و آتش در سوزاندن . همچنان که همه موارد تکالیف ارشادی نیز از همین قبیل است .

ج) آیات شریفه (فُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا ۗ فَاِذَا يَاتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٨﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا اُولَٰئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ ۗ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) <sup>(825)</sup> که خلاصه همه احکام و تشریعاتی است که خداوند به وسیله انبیا و ملائکه و کتاب های آسمانی در این دنیا نازل گردانیده ، دلالت می کند که نخستین تشریحی که در دنیای آدم و فرزندان او واقع شد، پس از فرود آمدن آنها در زمین بوده است .

بنابراین ، هنگام مخالفت نهی مزبور و تناول از درخت ممنوع ، هنوز نه دینی تشریح شده بود و نه تکلیف مولوی در کار بود با این حال گناه مولوی معنا ندارد. <sup>(826)</sup>

2 - حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام پیامبر بود <sup>(827)</sup> و قرآن کریم ، ساحت پیامبران را منزّه و نفوس پاکشان را مبری از ارتکاب گناه و فسق می داند؛ برهان عقلی نیز موید این نظریه است . <sup>(828)</sup>

علامه طباطبایی رحمته الله در گفتاری مبسوط به موضوع عصمت انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَام پرداخته ، با دلایل نقلی و عقلی ، آن را در جهات تلقی و دریافت وحی ، تبلیغ وحی و انجام رسالت اثبات کرده است . <sup>(829)</sup>



## 2 - انسان و گناه ذاتی

از دیدگاه مسیحیت ، گناه آدم عَلَيْهِ السَّلَام طهارت و معصومیت اولی را از بین برد و همه انسان ها را دچار گناه ساخت به گونه ای که همه با ذاتی شریر و گناه آلود به دنیا می آیند. <sup>(830)</sup>

علامه طباطبایی رحمته الله در رد این سخن می گوید:

این گفته مسیحیان که آدم گناه کرد و گناه لازمه او شد، سخنی ناصواب است ؛ زیرا خداوند، آدم عَلَيْهِ السَّلَام را پس از خوردن میوه آن درخت و بیرون شدن از بهشت ، برگزید و نظر رحمت به او دوخت :

(ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ) <sup>(831)</sup> (فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ ۗ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ) . <sup>(832)</sup>

عقل انسان نیز رویکرد قرآن را تایید می کند؛ زیرا یکی از شوون مولا آن است که برای پابر جا ماندن موضوع تکلیف و ضمانت اجرا داشتن آن ، در برابر فرماندهی امر و نهی خود و یا نافرمانی از آن ، ثواب و عقابی قرار دهد. نیز از شوون مولویت ، بسط دادن عقاب و ثواب به تمام افراد مجرم و مطیع است .

همچنین از شوون آن ، آزاد بودن شخص مولا در دایره مولویت و تصرف آن است هر گونه که بخواهد؛ یعنی مولا به دلیل آزاد بودن در دایره تصرفاتش ، می تواند با عفو و آمرزش خود، از خطای گناه کاران چشم پوشی نماید؛ زیرا عفو و آمرزش نیز مانند عقاب و مواخذه ، یک نوع تصرف و حکومتی است که برای شخص مولا محرز است .

از سوی دیگر، نیکویی عفو و آمرزش و صدور آن از موالی و صاحبان قدرت، از مطالبی است که جای هیچگونه تردیدی در آن نیست و خردمندان آن را به کار می گیرند.

بنابراین، این سخن که «هر خطایی که از انسان صادر می شود لازم لاینفک او است» توجیه صحیحی ندارد و با فرض ملازمه داشتن گناه با انسان، برای عفو و آمرزش، موضوعی باقی نمی ماند. در حالی که قرآن کریم، فراوان به موضوع عفو و مغفرت پرداخته و کتاب مقدس نیز درباره آن ساکت نیست. <sup>(833)</sup> بنابراین، عقیده مسیحیت درباره گناه آدم و آثار آن، عقیده ای ناصواب و بدون پایه است و موضوع عفو و آمرزش الهی را برای قرون متمادی و نسبت به بسیاری از انسان ها، انکار می کند.

این سخن که گناه آدم، ذریه او را گناهکار کرد نیز از حقیقت به دور است؛ زیرا لازمه اش آن است که گناه هر انسانی، گناه دیگران هم شمرده شود و آثار سوء هر گناهی، گریبان افراد دیگر را که آن گناه را مرتکب نشده اند نیز بگیرد و این معنا، هم به لحاظ عقلی و هم به تصریح قرآن مردود است.

آری، در قرآن آمده است که اگر فردی عمل زشتی را انجام دهد و دیگران به آن راضی باشند، هر چند خودشان مرتکب نشده باشند، مواخذه می شوند، اما این سخن با مسأله مورد بحث متفاوت است.

ادعای مسیحیت آن است که یک انسان، خطایی مرتکب شده و خطای او، خطای تمامی ذریه او نیز هست و اثر سوء آن، تا قیامت گریبان همه فرزندان او را بگیرد، چه این که ذریه اش به خطای او رضایت داده باشند و چه رضایت نداده باشند. قرآن کریم این سخنان را بر نمی تابد:

(وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى) <sup>(834)</sup> (وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى). <sup>(835)</sup>

عقل سلیم نیز با آن سازگار نیست؛ زیرا مواخذه شخص بی گناه، به جرم گناه دیگری را قبیح می شمارد. (836)

### 3 - گناه و هلاکت ابدی

از دیدگاه قرآن کریم، گناهان دارای مراتب مختلفند؛ بعضی کبیره و بعضی صغیره اند، پاره ای از گناهان قابل آمرزش و پاره ای دیگر چون شرک، جز با توبه قابل آمرزش نیستند. برخی از گناهان موجب خلود در آتش و هلاکت ابدی است، اما برخی این گونه نیستند.

از نظر عقل نیز، تنظیم کردن گناهان در یک سطح و تفاوت نداشتن آنها به لحاظ عقوبت، مردود است. روشن است که سیلی زدن با قتل تفاوت دارد.

خردمندان نیز همواره میان گناهان و عقوبت آنها تمایز قایل بوده اند.

بنابراین، وقتی گناهان مراتب مختلفی داشته باشند، به همان نسبت در مواخذه هم با یکدیگر تفاوت دارند و هلاکت ابدی، تنها برای آن دسته از گناهان است که از همه بالاتر باشد؛ مانند شرک به خدا؛ ولی خوردن از درخت ممنوع، به گونه ای که موجب هلاکت و عقوبت همیشگی باشد و تا حد شرک به خدا برسد، مطلبی است که نمی توان آن را تصدیق کرد. (837)

#### 4 - تزام رحمت و عدالت

مسیحیان معتقدند گناه عقوبت دارد. حال اگر خداوند آدم و ذریه اش را به واسطه گناهشان عقوبت کند با رحمتی که به خاطر آن، آنها را آفریده است منافات دارد و اگر از آنها در گذرد با عدالش تفاوت دارد؛ زیرا عدالت اقتضا دارد که مجرم به عقوبت برسد. خداوند برای رفع این تزام، به صورت پسر خود عیسی مسیح تجسم یافت تا بار گناه و عقوبت آن را خود به دوش بکشد و به این سبب، بر مؤمنان رحمت فرستد.

علامه طباطبایی رحمته الله علیه در نقد این سخنان می نویسد:

این سخنان نشان دهنده عقیده مسیحیت درباره خداست. آنان خدا را آفریننده ای می دانند که جهان با تمام اجزای خود به او مرتبط و منتهی می شود؛ اما خدایی که مانند یک انسان، کارهای جهان را با اراده و علم خود انجام می دهد.

او دقیقا مانند ما فکر می کند که فلان کار را بکند و یا نکند و هر یک از این دو طرف به نظرش ترجیح داشت، انجام می دهد. در این صورت، باید مصالح و مفاسدی در خارج وجود داشته باشد و خدای متعال، افعال خود را پس از تطبیق با آنها انجام دهد و لازمه این سخن آن است که خداوند نیز مانند ما انسان ها در تطبیق عمل خود با مصالح و مفاسد گاه اشتباه می کند و در نتیجه، به خاطر آن اشتباه پشیمان می شود. چنان که در عهد عتیق آمده است که خدا از آفرینش فرزندان آدم بر زمین خوشش نیامد و چه بسا در این که آیا این عمل را انجام دهد یا نه، فکرش به جایی نرسد و نتواند مصلحتش را تشخیص

دهد. ای بسا فکر او «به خاطر اشتغال به چیزهای دیگر» متوجه فلان مساله نشده و درباره آن جاهل باشد. (838)

خلاصه آن که مسیحیت، خدای متعال را در افعال و اوصاف مانند بشر تصور کرده است و چنان که یک انسان با تفکر و اندیشه، افعال خود را بر مصالح تطبیق می کند محکوم به حکم مصالح می شود و در راه به انجام رسیدن افعال و کوشش خود، گاه راه صحیح را می پیماید و گاه دچار سردرگمی و غفلت و اشتباه می شود، خدای متعال نیز چنین است.

مسلم است که اگر در ناحیه حق چنین وضعی پیش بیاید، قدرتش مانند علمش محدود می شود و محدودیت، عوارض دیگر یک فاعل متفکر و مرید - مانند خوشحالی، حزن، پشیمانی، انفعال و امثال آن - را به دنبال خواهد داشت. در چنین صورتی آن موجود، جز یک موجود مادی و جسمانی که تحت قانون حرکت و تغییر و استکمال واقع است، چیز دیگری نخواهد بود و چنین موجودی حتما موجود ممکن و مخلوق است نه واجب الوجود.

در کتاب مقدس، جمله های فراوانی هست که در آنها جسمیت و سایر اوصاف موجود در انسان، به حق تعالی نسبت داده شده است.

قرآن کریم، خدای متعال را از تمامی آنها منزّه ساخته، ساحت مقدسش را از این گونه اوهام و خرافات میرا می داند: (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ). (839)

براهین قطعی عقلی نیز، خدا را ذاتی می داند که جمیع صفات کمال در او هست؛ یعنی اثبات می کند که خداوند در وجود، قدرت، علم و حیات مطلق است و امکان هیچ شائبه ای از عدم، عجز، جهل و فنا در وجود او راه ندارد.

روشن است که در چنین صورتی، تغییر در خدا حاصل نخواهد شد و چون تغییر در او راه ندارد، معلوم می شود که خدای متعال نه جسم است و نه

جسمانی؛ زیرا تحول و دگرگونی، جسم و جسمانیات را در بر گرفته و آنها را در معرض امکان و احتیاج قرار داده است.

وقتی خداوند جسم و جسمانی نبود، حالات مختلف و عوارض متنوع دیگر، مانند غفلت، سهو، اشتباه، پشیمانی، تحیر، تأثر، انفعال سستی و مغلوبیت بر او عارض نخواهد شد. (840)

آری، بر انسان متدبر و بینا لازم است که گفته قرآن را درباره خداوند در نظر بگیرد و با آنچه کتاب مقدس برای او اثبات کرده - که در واقع از اباطیل یونان و خرافات چین و هند سرچشمه می‌گیرد - مقایسه کند تا به درک امتیاز برجسته مطالب قرآنی برسد. (841)

## 5 - خدا و تولد عیسی

به گفته مسیحیان، خداوند به پسر خود مسیح که نفس خودش است، فرمان داد تا در رحم یک فرد از افراد انسانی داخل شده، به صورت انسانی متولد شود.

این سخن را نه تنها قرآن، بلکه عقل نیز بر نمی‌تابد؛ زیرا بین خدایی که دارای صفاتی مانند: ثبات سرمدی، عدم تغییر، محدود نبودن در وجود، احاطه داشتن بر هر چیز، منزّه بودن از زمان و مکان و آثار این دو، و بین جسمی که دارای صفاتی از قبیل: ثبات موقت، تغییر، محدود بودن در ناحیه وجود، محاط بودن، نیازمندی به زمان و مکان و... می‌باشد، هرگز نمی‌توان اتحاد و یگانگی تصور کرد.

سر این که پولس و روسای دیگر کلیسا، از فلسفه بدگویی کرده‌اند و پیروان خود را از پیروی احکام عقلی باز داشته‌اند، همان ناسازگاری میان عقاید خود و ضروریات عقلی بوده است.

چنان که پولس می گوید: «مکتوب است ، حکمت حکیمان را باطل سازم و فهم فهیمان را نابود گردانم . کجا است حکیم ، کجا کاتب ، کجا مباحث این دنیا . مگر خدا حکمت این جهان را جهالت نگردانیده است ... چون که یهود آیتی می خواهند و یونانیان طالب حکمت هستند؛ ولی ما به مسیح مصلوب و عظمی می کنیم که یهود را لغزش و امت ها را جهالت است .»<sup>(842)</sup>

نظیر این کلمات در کلام وی و غیر او فراوان یافت می شود که هیچ وجهی جز تبلیغات ندارد و بادقت در طرز سخن گفتن آنان و شیوه بیانشان صحت گفته ما روشن می شود.<sup>(843)</sup>

## 6 - پسر خدا و انسان

از دید مسیحیت ، خدای پسر به صورت فردی از انسان ظاهر شد و با مردم مانند افراد دیگر به معاشرت پرداخت تا وقتی که دشمنان او را دستگیر کردند و...

علامه طباطبایی رحمته الله علیه در نقد این سخن می گوید:

وجه نادرستی این سخن آن است که بر طبق آن ، واجب الوجود صفات ممکنات را به خود گرفته و در عین این که واجب الوجود است ، ممکن الوجود هم هست ؛ به گونه ای که در عرض واحد هم به او خدا و هم انسان می گویند . خلاصه آن که از نظر آنان ، خدای متعال می تواند خلقی از مخلوقات خود شود؛ یعنی به حقیقت و واقعیت نوعی از این انواع خارجی متصف گردد . مثلاً یک روزی ، انسانی از انسان ها شود و روزی دیگر، اسب و یک روز پرنده و یا حشره و گاه چیز دیگری شود . حتی از نظر ایشان خدا می تواند در عین این که یک چیز است ، چند چیز باشد؛ در آن واحد هم خدا باشد و هم اسب و هم

حشره . وقتی چنین شد، هر فعل مفروضی از افعال موجودات ، می تواند از خداوند به تنهایی صادر شود. در نتیجه ، خداوند باید بتواند اعمالی متقابل مانند ظلم و عدل را انجام دهد و یا به صفاتی متقابل مانند علم و جهل ، قدرت و عجز، غنی و فقر و... متصف شود. در حالی که خداوند مالک و حق ، بزرگ تر از همه این امور است . (844)

نباید این نقد را با نقد قبلی یکی دانست . در نقد قبلی گفته شد که چگونه ممکن است موجودی سرمدی و غیرمحدود و محیط به همه چیز و منزله از مکان و زمان ، ناگهان نطفه شود و در رحم مادر قرار بگیرد، اما در این جا می گوئیم ، به فرضی که از اشکال قبلی صرف نظر کنیم ، وقتی بنا شد یک چیز، دو چیز شود و خدا، انسان شود، می تواند بیش از دو چیز هم بشود و افعال و صفات هر یک از انواع موجودات را نیز داشته باشد که این خود، امری خلاف تعقل و تصور است .

جان هیک در نقد طبیعت دوگانه داشتن عیسی عَلَيْهِ السَّلَام می نویسد:

«هر فرضیه ای که در صدد تبیین حقیقت «خدا - انسان» بودن عیسی ، تمام خدا بودن و تمام انسان بودن است ، به شکست انجامیده است ... به نظر می رسد که محال است که به ورای لفظ و تعبیر «خدا - انسان» رفت و آن را تصور کرد یا یک معنا و مضمون معینی برای آن یافت .» (845)

وی در جدیدترین اثرش این مطلب را تکرار می کند که این عقیده جزمی (dogma) که عیسی هم خدا بود و هم انسان ، شخص دوم تثلیث الاهی بود که زندگی انسانی داشت و دارای دو طبیعت انسانی و الاهی بود، هرگز معنای روشن و دقیقی نشان نداده است و تمام تلاش هایی که در طول تاریخ دراز مسیحیت در حل مساله دوگانگی طبیعت عیسی انجام گرفته ، تنها چیزی که



اثبات کرده ، این است که این نظریه قابل قبول نیست یا به جهت ناسازگاریش با الوهیت مسیح یا با انسان بودن او. (846)

ویژگی الاهی بودن و انسان بودن در شخص واحد قابل جمع نیست ، به گونه ای که استناد صفات الاهی و انسانی به عیسای تاریخی متناقض است. (847) خدا بودن مستلزم نامتناهی بودن در کلمات است و انسان بودن مستلزم متناهی بودن (848).

## 7 - مسیح و صلیب

مسیحیت معتقد است که مسیح «فرزند خدا و خود خدا» مصلوب شد و لعنت دار را به خود خرید؛ زیرا در کتاب مقدس ، شخص مصلوب ملعون شده و او این لعن را تحمل کرد.

قرآن کریم در نقد این سخن می فرماید:

و قولهم انا قتلنا المسيح عیسی ابن مریم رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه و لكن شبه لهم و ان الذين اختلفوا فيه لفي شك منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن و ما قتلوه یقینا بل رفعه الله الیه و كان الله عزیزا حکیما. (849)

علامه طباطبایی رحمته الله علیه در تفسیر این آیات می نویسد:

در این آیات ، آشکارا بیان شده که عیسی علیه السلام به دست یهودیان از دنیا نرفته است ؛ نه به کشتن و نه به دار آویخته شدن ، بلکه امر بر یهود مشتبه شد و شخص دیگری را به خیال این که مسیح است گرفتند و کشتند و یا به دار آویختند و این واقعه هم خیلی بعید نیست ، بلکه امری طبیعی است ؛ زیرا در جوامع وحشی و در شرایطی که همه هجوم می آورند تا شخص مجرم را به قتل برسانند ، بسیار اتفاق می افتد که در اثر غوفا ، غیر مجرم به جای مجرم کشته می شود.

در داستان عیسی علیه السلام مباشرین قتل آن جناب ، لشکریان روم بودند که از نزدیک با او آشنا نبودند و او را به خوبی نمی شناختند. بنابراین این امر ممکن می نماید که شخص دیگری را دستگیر کرده و به قتل رسانده باشند و در روایات آمده که خدای تعالی چهره مسیح علیه السلام را بر شخص دیگری انداخت و این باعث شد که او را بگیرند و به جای عیسی به قتل برسانند. <sup>(850)</sup>

ایشان در ادامه در تفسیر آیه بل رفعه الله الیه ... می نویسد:

مسأله رفع عیسی علیه السلام به آسمان را قرآن کریم در سوره آل عمران بیان کرده است: **(إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خُذْ هَذَا الصَّلَافَ فِي يَمِينِكَ وَارْتَقِ الْسَمَاءَ بِهَذَا الصَّلَافِ فَإِنَّكَ تُبْقِىٰهُنَّ بِمَا كُنْتَ تَعْبُدُنَّكَ اللَّهُمَّ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْمُبْتَلَىٰ ۗ إِنَّكَ أَنتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ)** <sup>(851)</sup> «مصدر «توفی» به معنای گرفتن چیزی به طول کامل است که در قرآن کریم در مورد مرگ <sup>(852)</sup> و خواب <sup>(853)</sup> به کار رفته است. بنابراین ، این واژه ظهوری در موت ندارد <sup>(854)</sup>»

خدا در سوره آل عمران ، نخست توفی و سپس بالا بردن را آورد. سیاق آیه مورد بحث ، ادعای یهود را مبنی بر این که عیسی را کشته اند و یا به دار زده اند، نفی می کند و ظاهرش دلالت دارد بر این که همان شخص که یهود، دعوی کشتن و به دار زدنش را دارند، خدای تعالی او را با همان بدن شخصی اش به سوی خود بالا برده و از کید دشمن حفظ فرموده است .

پس معلوم می شود خداوند عیسی را با روح و جسدش به آسمان برده ، نه این که مانند انسان های دیگر روحش از کالبدش جدا شده و به آسمان بالا رفته باشد؛ زیرا این احتمال با ظاهر آیه با در نظر گرفتن سیاق آن نمی سازد؛ چون اضرابی که در جمله **(بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ)** واقع شده است ، با صرف بالا رفتن روح عیسی پس از مردنش سازگاری ندارد.

هر کس بمیرد روحش به عالم ارواح بالا می رود. از این رو معنا ندارد بگوید «بلکه ما او را به سوی خود بالا بردیم.» کلمه «بلکه» به ما می فهماند

که بالا بردن عیسی با روح و جسمش بوده است و این امر، معجزه ای است مانند معجزات دیگر الاهی. (855)

اگر بنا بر فرض، بپذیریم که عیسی مصلوب شد و لعنت دار را به خود خرید، در این صورت باید دید منظور از تحمل این لعن چیست؟ و مراد از خود لعن چه می باشد؟

آیا منظور، همین لعنی است که در عرف و لغت به دور کردن از رحمت و کرامت معنا می شود؟ اگر مقصود همین معنای عرفی و لغوی باشد، در این صورت چگونه ممکن است خداوند خویشتن را از رحمت خود دور کند؟ و یا دیگران او را از رحمت خودش دور سازند؟ مگر رحمت به جز فیض وجودی و موهبت نعمت و اختصاص به مزایای لعنت و دور کردن، به معنای فقر مالی و نداشتن جاه و امثال اینها در دنیا یا آخرت و یا هر دو، خواهد بود.

این معنا درباره خدای متعال غیر قابل تصور است و مسیحیت باید به این پرسش پاسخ گوید که چگونه ممکن است، خدایی که غنی بالذات است و باب هر فقری را سد می کند، بر اثر لعنت مخلوقش محتاج شود؟

آری، قرآن کریم در تعلیم خود، درست نقطه مقابل را طی کرده، برخلاف گفته عجیب و غریب مسیحیت می فرماید:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ). (856)

همچنین، خداوند را به اسما و صفاتی موصوف می داند که با وجود آنها، عروض هر گونه فقر و فاقه و نیازمندی و نقصان و فقد و نیستی و زشتی و پستی، بر ساحت مقدسش محال می شود.

اگر در دفاع از مسیحیت بگویند: متصف شدن خداوند به خواری و پستی و تحمل لعن، به واسطه اتحادی است که با انسان پیدا کرده، وگرنه ذات آن

حضرت برتر از آن است که معرض آن نواقص قرار بگیرد، پاسخ می‌گوییم: در صورت اتحاد با انسان، آیا اتصافش به آن نواقص و تحمل لعن، حقیقی است یا مجازی؟ اگر از روی حقیقت باشد، محذور گشته «عروض نواقص به ساحت اقدس الاهی» پیش آید و اگر به طور مجاز باشد ارسال مسیح در میان مردم، اشکال تراحم رحمت الاهی و عدل خدا را حل نمی‌کند؛ زیرا در این صورت، موضوع فدا به صورت حقیقی واقع نشده است. <sup>(857)</sup>

## 8 - مسیح و کفاره گناه

از دیدگاه مسیحیت ، مسیح کفاره گناهان مؤمنان حتی کفاره تمام خطاهای عالم است . علامه طباطبایی رحمته الله علیه در نقد این سخن می نویسد:

این گفته نشان می دهد که مسیحیان اصلا معنای حقیقی گناه را نفهمیده اند و این را که چگونه گناهان موجب عقاب اخروی می شوند، درک نکرده اند، و به حقیقت ارتباط میان گناهان و تشریح پی نبرده اند.

خردمندان برای انتظام بخشیدن به اجتماع انسانی خود و تامین مصالح آن ، قوانینی را وضع می کنند. همچنین برای جلوگیری از تمرد و عصیان و مراقبت از آن قوانین ، عقاب را وضع می کنند تا افراد به سرپیچی و تخلف تمایلی نداشته باشند. <sup>(858)</sup> اما قرآن کریم در تعلیم خود، احکام دینی را بر پایه دقیقتی بنا نهاده که عقل آن را تایید می کند.

از دیدگاه قرآن کریم ، اطاعت و انقیاد آدمی از شریعت و یا سرپیچی از آن ، موجب پیدایش صفات و ملکاتی پسندیده یا ناپسند می شود که در کمون و باطن انسان ، وجود ثابتی به خود می گیرند و آن صفات و ملکات موجب نعمت و یا عذاب آخرتی می گردند؛ همانند عذاب و نعمتی که به صورت دوزخ و بهشت ظاهر شده است .

چون بهشت و دوزخ آخرت تمثیل یافته همان فضایل و رذایلی است که در دنیا به وجود آمده اند و حقیقت بهشت و دوزخ نیز، همان قرب و بعد آدمی از خداست .

بنابراین ، حسنات و سیئات بر مصالح و مفاسد واقعی و حقیقی متکی است و به اموری که دارای نظامی حقیقی است منتهی می شود از این رو، مانند قوانین عقلا صرف اعتبار نیست .

روشن است تشریح الاهی و دین آسمانی برای تکمیل خلقت و به نتیجه رساندن هدایت تکوینی آن است . به عبارت دیگر، خداوند می خواهد هر نوعی را به کمال وجودی و هدف ذاتی اش برساند و چون کمال وجودی انسان عبارت است از یک نظام صالح در دنیا و زندگی سعادت مندانه در آخرت . از این رو، طریق آن را دینی که دارای قوانین صالحه و دستورات عبادی باشد قرار داده تا هم زندگی دنیایی اش را منظم سازد و هم در باطن و کمون او، صفات و اخلاق پسندیده ای برای سعادت مندی آخرتش پدید آورد.

بدین ترتیب ، آدمی نسبت به خداوند متعال ، قرب و بعدی دارد که آن دو، ملاک اصلی سعادت و شقاوت همیشگی او و نیز موجب اصلاح اجتماع دنیویش است . و دین ، تنها عاملی است که این قرب و بعد را به وجود می آورد و همه این ها اموری حقیقی هستند که هیچ یک بر پایه لغو و گراف پی ریزی نشده است .

حال اگر فرض شود که ارتکاب به یک معصیت مانند خوردن آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ از درخت مورد نهی ، باعث هلاکت ابدی او و همه فرزندانش شود و جز فدا شدن مسیح ، چیز دیگری نتواند آن را جبران کند، در این صورت ، تشریح نمودن دین پیش از مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ و در زمان خود مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ و همچنین پس از او، چه نتیجه ای در بر خواهد داشت ؟

روشن است که با فرض حتمی بودن هلاکت همیشگی به واسطه صدور معصیت و نافع نبودن هیچ عمل و توبه ای جز فدا شدن مسیح ، تشریح شرایع ،

انزال کتاب های آسمانی و فرستادن پیامبران از جانب خدا، معنای صحیحی نخواهد داشت . و ترساندن و نوید دادن پیامبران ، و تلاش آنان بی ثمر خواهد بود.

افزون بر این ، کسانی که پیش از مسیح با عمل به شرایع زمان خود به کمال رسیده اند؛ مانند ابراهیم ، موسی ، و پیامبران دیگر که پیش از درک مسیح از دنیا رخت بر بسته اند، حالشان چگونه است ؟ آیا این بزرگان نیز با حالت گمراهی و شقاوت از دنیا رفته اند و یا این که به کمال و سعادت خود رسیده اند؟ در قیامت چه وضعی دارند آیا عقاب و هلاکت در انتظارشان است و یا ثواب و حیات سعادت مند؟ چگونه مسیحیان می توانند ادعا کنند که آمدن پیامبران و نزول کتاب های آسمانی ، هیچ اثری ندارد و دردی را دوا نمی کند، با این که خود مسیح تصریح کرده که تنها برای نجات گنه کاران آمده است و صلحا و نیکان نیازی به او ندارند. <sup>(859)</sup>

خلاطه آنکه ، پیش از فدا شدن مسیح ﷺ برای تشریح شرایع الهی ، غرض صحیح متصور نیست ، بلکه خداوند هم در تشریح آنها، محمل و توجیه درستی نخواهد داشت ، مگر آنکه گفته شود خداوند می دانست اگر محذور گناه آدم ﷺ بر طرف نشود، هیچ یک از تشریحات سودی نخواهد داشت ، ولی بر سبب احتیاط و به امید این که روزی بتواند آن محذور را رفع کند، شریعت هایی را معین کرد و عده ای از پیغمبران را هم مأمور ارسال آنها نمود، بی آنکه اشکال خطای آدم ﷺ را به آنها بگوید و یا به آنها تذکر دهد که اگر محذور گناه آدم بر طرف نشود، تمام کوشش های آنها و اهل ایمان بی ثمر خواهد بود و دعوت به دین از سوی خدا جدی و واقعی نخواهد بود.

اگر این سخن را بپذیریم ، لازم می آید خداوند از یک سو مردم و از سوی دیگر خود را فریب داده باشند؛ فریب مردم ، این گونه است که به آنها وعده داده که عمل کردن به شرایط موجب مغفرت و سعادتشان خواهد بود و حال آن که چنین نبوده است . فریب دادن خود نیز بدان سبب است که اشکال خطیئه آدم چه به واسطه خدا شدن مسیح رفع شود و چه نشود، به هر حال ، تشریح دین بی ثمر خواهد بود و کم ترین اثری در سعادت آن مردم نخواهد داشت ، همچنان که بدون رفع آن محذور هم اثر نداشت .

این چگونگی تشریح دین پیش از خدا شدن مسیح ﷺ و در زمان خود او و یا پس از آن ، موضوع لغو بودن دعوت دینی و تشریح آن روشن تر است ؛ زیرا پس از برطرف شدن محذور گناه کاری ، دیگر کسی گناه نمی کند و با این حال ؛ در ایمان به معارف حق و عمل صالح ، فایده ای مترتب نخواهد شد؛ چرا که پس از رفع آن محذور، نزول رحمت و مغفرت بر مردم ، چه مومن و چه کافر، چه صالح و چه طالح ، واجب می شود و دیگر تفاوتی میان اتقی «باتقواترین» و بدکارترین فرد نخواهد بود؛ چون پیش از رفع خطیئه ، هر دو دسته اهل هلاکت و پس از رفع خطیئه ، هر دو گروه مشمول رحمت خواهند بود.

اگر کسی بگوید: دعوت دینی به هیچ وجه بی فایده و لغو نخواهد بود؛ زیرا خدا شدن مسیح ﷺ، تنها در حق کسانی که به او ایمان آورده اند، نافع است . چنان که خود آن حضرت فرموده : «اما به شما می گویم هر که نزد مردم به من اقرار کند، پسر انسان نیز پیش فرشتگان خدا او را اقرار خواهد کرد، ولی هر که مرا پیش مردم انکار کند، نزد فرشتگان خدا انکار کرده خواهد شد و هر که سخنی بر خلاف پسر انسان گوید، آمرزیده شود، اما هر که به روح القدس کفر گوید، آمرزیده نخواهد شد.»<sup>(860)</sup>



در جواب می گویم : این سخن ، افزون بر آن که سخنان یوحنا را نقض می کند؛ آنجا که گفت : «ای فرزندان من ، این را به شما می نویسم تا گناه نکنید و اگر کسی گناهی کند، شفیع داریم نزد پدر، یعنی عیسی مسیح عادل و اوست کفار به جهت گناهان ما و نه گناهان ما فقط، بلکه به جهت تمام جهان نیز»، تمامی اصول مسیحیت را درباره نجات باطل می کند؛ زیرا با وجود این فرض ، از آدم عَلَيْهِ السَّلَام تا به حال ، هیچ کس نجات نمی یابد، جز عده کمی که به عیسی مسیح عَلَيْهِ السَّلَام ایمان آورده اند.

در این صورت ، کار انبیای مکرمی که پیش از مسیح عَلَيْهِ السَّلَام می زیسته اند، و نیز کار مؤمنان به آنان به کجا خواهد انجامید؟ آیا کتابهای آسمانی شان محکوم به صدق است یا کذب ؟ اگر محکوم به کذب هستند، پس چرا انجیل های چهارگانه ، تورات و دعوت آنان را تصدیق کرده اند؟

با آن که در سرتاسر تورات هرگز از داستان روح و فدا سخنی به میان نیامده و مردم را بدان دعوت نکرده است ، آیا انجیل ها، کتابی صادق را تصدیق کرده اند یا کتابی دروغین را؟

اگر گفته شود: کتاب های آسمانی گذشته به آمدن مسیح بشارت داده اند و ان بشارت ها به تفصیل ، چگونگی زوال مسیح و فدا شدن او را شرح نداده اند، اما به اجمال دعوت به مسیح را در بر داشته اند.

بنابراین ، خداوند همواره انبیای پیشین را به آمدن مسیح بشارت می داد تا به او ایمان آورند و خود را از گناه پاکیزه سازند.

در پاسخ می گوئیم : اولاً، بشارت دادن انبیای پیش از موسی عَلَيْهِ السَّلَام به ظهور مسیح عَلَيْهِ السَّلَام ثابت نیست . افزون بر این که اگر بشارتی هم باشد، بشارت به نجات خواهد بود؛ نه دعوت به ایمان و تدین به او.

ثانیا، بر فرض صحت آن ، محذور بی فایده بودن دعوت در جنبه فروع دین و دستورات اخلاقی و عملی ، حتی از خود مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ از بین نخواهد رفت ، در حالی که سرتاسر انجیل ها مملو از این گونه دستورات است .

ثالثا: اشکال خطیئه و پیش آمدن نقض غرض به حال خود باقی می ماند؛ زیرا خداوند انسان ها را آفرید تا همه آنها را مشمول رحمت خود کند و نعمت و سعادتش را بر همه ارزانی دارد، حال آن که نتیجه خلاف آن شده است و جز عده کمی که به مسیح ایمان می آورند، خداوند بقیه را به عقاب و غضب خود محکوم نموده و هلاکت ابدی را بر آنان مسلم کرده است .

این ها، پاره ای از اشکالات عقلی بر گفته مسیحیان بود و قرآن کریم که همه معارفش موید عقل و عقل موید معارف آن است نیز، این احکام عقلی را تایید می کند.

خداوند در آیه **(الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى)** <sup>(861)</sup> بیان می کند که همه چیز به سوی هدف وجودی خود راهنمایی شده ، راه کمال خود را طی می کند و این راهنمایی هم تکوینی است و هم تشریحی .

بنابراین ، سنت الاهی بر این جاری است که هدایت خود را گسترش دهد و یکی از آن هدایت ها، هدایت انسان به وسیله دین است .

خداوند در نخستین هدایت و راهنمایی دینی خود به آدم و همراهانش

فرمود:

**(قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ)** . <sup>(862)</sup>

این دو آیه ، تمام تفصیل شرایع الاهی تا روز قیامت و بی شک تمامی تشریح ، وعده و وعید را به طور خلاصه بیان کرده است .

و از آیه (الْحَقُّ أَقْوَلُ) <sup>(863)</sup> و نیز آیه (مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ)، <sup>(864)</sup> روشن می شود که خدا در آنچه می گوید و دستور می دهد، دچار تردید نمی شود و امری را که انفاذ می کند، نقض نمی نماید و به آنچه قضای حتمی اش تعلق بگیرد، جامه عمل می پوشد و هر چه را فرموده باشد عملی می کند.

نه خود از مجرای اراده اش منحرف می شود و نه چیز دیگری توانایی ممانعت او را دارد. چگونه ممکن است ممانع خارجی اعم از مانع عقلی و غیر آن بر حضرتش حکومت کند؟ با این که قهر و غلبه به معنای کامل و صحیح تنها برای او است .

چنانکه فرمود: **وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ** <sup>(865)</sup> و نیز **إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ** <sup>(866)</sup> و در مقام حکایت از حضرت موسی عليه السلام فرمود: **(قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى)** <sup>(867)</sup> و درباره حساب کشیدن از خلائق فرمود: **(الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ)** <sup>(868)</sup>

این گونه آیات ، روشن می کند که خداوند خلائق را آفرید، در حالی که از امر مربوط به آنان غافل نبود و نسبت به آینده آن و آنچه از خلق سر می زند دانا بود.

او از کرده خود پشیمان نیست . آنگاه برای داوری میان انسان ها، شریعت های آسمانی را به طور جدی تشریح کرد؛ بدون این که شوخی و یا ترس و یا امید داشته باشد. سپس برای هر صاحب عملی در برابر عملش جزایی مقرر کرد؛ اگر عمل خیر باشد پاداش خیر و اگر شر باشد جزای شر، بدون این که در این راه کسی بر او غالب باشد یا حاکمی بر او حکومت کند و یا شریکی با او شراکت نماید و یا فدیة و شفاعتی در کار او دخالت کند، مگر این که خودش

اذن داده باشد. همه این امور بدان سبب است که خداوند نسبت به ما سوای خود، مالکیت مطلق دارد. (869)

## 9 - تاملی در مفهوم فداء و شفاعت

مسیحیان معتقدند عیسی علیه السلام برای نجاتشان از گناه، خون خود را فدای آنان کرد و به همین جهت به او فادی می گویند.

علامه طباطبایی رحمته الله در نقد این عقیده می نویسد:

پیش از هر چیز بایسته است در معنای فدا دقت شود تا ببینیم آیا چنین معنایی در حق خدای متعال صحیح است یا نه؟

حقیقت فدا آن است که انسان اگر عمل خلافی انجام داده باشد که اثر سوء و کیفر جانی و مالی آن گریبانش را بگیرد و بخواهد آن کیفر را با چیز دیگری عوض کند، آن چیز را - هر چه باشد - فدا یا فدیة می نامند؛ مانند شخصی که جرمی مرتکب شده و مقداری مال به عنوان کفاره یا جریمه می پردازد.

بنابراین، فدا دادن «فدیة»، نوعی معامله است که به وسیله آن، حق صاحب حق و سلطنتش را از شخصی که باید فدیة بگیرند گرفته و به او بدهند تا آن شخص گرفتار کیفر نشود.

روشن است چنین معنایی در جایی که حق ضایع شده، حق خدای سبحان باشد، غیر معقول و نادرست است؛ زیرا سلطنت خداوندی، بر خلاف سلطنت انسانی که وضعی و اعتباری است، سلطنتی حقیقی و واقعی می باشد.

پس چگونه می توان تصور کرد که با دادن فدا در حقیقت هستی تصرف نموده، آن را تغییر داد؟

آری ، وجود اشیا و آثارشان قائم به خدای سبحان است و این امر تغییرناپذیر است . بنابراین ، فدا در مرحله تعقل غیر ممکن است تا چه رسد به این که بخواهد تحقق یابد. این برخلاف ملک و سلطنتی است که در اجتماع انسانی وجود دارد؛ زیرا در اجتماع ما، ملک و سلطنت و حق و امثال آن جز یک سلسله معنای وضعی و اعتباری چیز دیگری نیست و زمام و اختیار آنها به دست ما و بر حسب اعتبار و نظر افراد جامعه است که بنابر مصالح اجتماعی و تاثیرشان در زندگی ، می توانیم آنها را تغییر دهیم .<sup>(870)</sup>

افزون بر عقل ، آیات قرآن نیز عقیده به فدا را مردود دانسته اند:

(قَالِيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ) <sup>(871)</sup>

و آیه ای که از زبان عیسی علیه السلام می فرماید: (وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَّ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ... مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبَادُكَ وَإِنْ تُغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) <sup>(872)</sup>

در این آیه ، جمله (وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا...) بدان معنا است که گفته باشد: پروردگارا! مادام که در میان بندگان تو بودم ، وظیفه ای جز آن چه تو برایم معین فرمودی نداشتم ؛ تنها وظیفه من تبلیغ رسالت و شاهد و گواه بر اعمالشان بود، اما هلاکت با نجات و آمرزش با عذاب آنها تنها در دست با کفایت تو است و مرا در آن شان و مقامی نیست و تو در این باره به من اختیار ینداده ای تا با استفاده از آن ، مردم را از عذاب برهانم و نگذارم که تو بر آنان مسلط شوی .

این بیانات به روشنی مساله فدا را نفی می کند؛ زیرا در صورت وجود آن ، نباید عیسی علیه السلام خود را از اعمال مردم تبرئه کند و عذاب و مغفرت آنان را به خداوند ارجاع دهد.

از آیات (وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ) <sup>(873)</sup> (يَوْمَ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ) <sup>(874)</sup> (يَوْمَ تُولُونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ) <sup>(875)</sup> نیز می توان نفی فدار را استفاده کرد؛ زیرا «عدل» در آیه نخست و «بیع» در آیه دوم و «عاصم» در آیه سوم ، کلماتی هستند که فدا بر آنها منطبق می شود و نفی آنها، نفی فدا نیز هست . <sup>(876)</sup>

جان هیک از متکلمان مسیحی نیز به نواقص آموزه فدایی پی برده ، درباره قربانی شدن مسیح برای آمرزش انسان ها می گوید: «آمرزشی که با پرداخت کامل بهای آن خریده شود به هیچ وجه آمرزش نیست .» <sup>(877)</sup>

در جای دیگر می گوید: «پدر زمینی آشکارا نماینده پدر آسمانی است . وقتی که پسر خطاکار و گمراهش توبه می کند و به خانه بر می گردد، پدر نمی گوید من پدر عادل هستم و نمی توانم تو را ببخشم ، مگر این که پسر دیگرم را بکشم تا تاوان گناه تو نزد من باشد.» <sup>(878)</sup>

قران کریم به جای مساله فدا، موضوع شفاعت را برای عیسی علیه السلام اثبات کرده است . شفاعت غیر از فدا است ؛ زیرا شفاعت یک نوع آشکار شدن قرب و منزلت شخص «شفیع» است نزد کسی که از او درخواست شفاعت می کند، بدون آن که سلطنتش را سلب نماید و یا به مالکیت او لطمه ای وارد کرده ، فرمان او را علیه شخص مجرم باطل سازد و یا این که قانون مجازات و پاداش را از بین ببرد.

در حقیقت ، شفاعت ، دعا و درخواستی است که شفیع از شخصی که از او درخواست شفاعت شده «مثلا خداوند متعال» تقاضای عفو و آمرزش می کند تا با وجود حق مسلمی که در ان مورد از نظر مجازات دارد، از مجرم گذشته ، او را مورد لطف و رحمت خود قرار دهد.

بنابراین ، کار شفیع این است که از خدا بخواهد در مورد بنده ای که استحقاق عقوبت دارد؛ از حق دیگر خود یعنی عفو و مغفرت استفاده کند؛ نه این که بخواهد ملک و سلطنت خدا را از او سلب نماید.

به خلاف آموزه فدا که نوعی معامله است و به واسطه آن ، سلطنت مولا را از بندگان خود سلب می کند و در مقابل ، سلطنتی به او می دهد که تنها شخص فدایی را به عوض گنه کاران عقوبت کند و دیگر سلطنتی نسبت به گنه کاران نداشته باشد. گفتیم چنین چیزی در مورد خدا معقول نیستس تا چه رسد به امکان و وقوع آن .

قرآن کریم ، موضوع شفاعت را برای عده ای ثابت کرده است :

(وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ).

(879)

در این آیه ، شفاعت کسانی که دارای علم و شهادت هستند، پذیرفته شده است و عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ دارای این دو صفت است ؛ زیرا خداوند به او کتاب و حکمت آموخته <sup>(880)</sup> و او را از شهیدان روز قیامت قرار داده است . <sup>(881)</sup> بنابراین ، از دید اسلام ، عیسی مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ شفیع است نه فادی . <sup>(882)</sup>

## 10 - ایمان و تثلیث

آموزه تثلیث از عقاید مهم و بنیادی مسیحیت به شمار می آید مسیحیان بر این باورند که برای نیل به نجات و رستگاری ، ایمان به این آموزه اجتناب ناپذیر است . اگرچه اعتقاد به اتحاد و یگانگی پدر، پسر و روح القدس (trinity)، با یافته های عقلانی در تعارض و چالش های جدی است و همین امر، سبب شده کلیسا آن را از اسرار الاهی به شمار آورده ، هیچ نوع تفسیر و تاویلی را در آن جایز نشمارد، ولی با این حال ، به اعتقاد آنان باید آن را پذیرفت و به آن ایمان آورد. مطابق این آموزه ، عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ حقیقتا خدا و حقیقتا انسان است و الوهیتش انکارناپذیر است .

علامه طباطبایی رحمته الله در پرتو آیات قرآن به نقد این آموزه می پردازد. به اعتقاد ایشان ، قرآن به دو طریق عام و خاص ، عقیده تثلیث را مردود می داند: در طریق عام ، به طور کلی بیان می کند که «فرزند داشتن» برای خداوند امری ناشدنی و محال است و در طریق خاص ، بیان می دارد که عیسی مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ نه تنها فرزند خدا و معبود نیست ، بلکه تنها بنده ای از بندگان خدا و آفریده ای از آفریده های او است .

اما محال است خداوند دارای فرزند شود؛ زیرا حقیقت فرزندگی و تولد چیزی از چیز دیگر، آن است که از یک م وجود زنده ، جزئی جدا شود «مثلا نطفه » و به فرد دیگری که از نوع خود او است سپرده شود تا آن فر کم کم به رشد و تربیت آن جزء بپردازد تا آن را دارای آثار و خواص آن موجود بگرداند.

این امر در مورد خدا به سه دلیل ناشدنی است :



1 - تولید مثل ، مستلزم داشتن جسم مادی است و خداوند از ماده و لوازم آن ؛ مانند حرکت ، زمان و مکان منزّه است .

2 - خداوند دارای الوهیت و ربوبیت مطلق است و نسبت به ماسوای خود قیومیت مطلق دارد. از این رو، ماسوای او در هستی خود و لوازم آن به خدا نیازمند و وجودشان قائم به او است . حال چگونه ممکن است موجودی فرض شود که در عین این که ماسوای او است و تحت قیومیت او قرار دارد نوعیت مماثل او باشد؟ و در عین این که ماسوای او محتاج به اوست ، این موجود فرضی مستقل از او و قائم به ذات خود باشد؟ و...

3 - لازمه زاد و ولد، فعل تدریجی است و اگر آن را در مورد خداوند جایز بشماریم ، لازم می آید خداوند در تحت قانون ماده و حرکت درآید و این خلف فرض است ؛ زیرا ما او را خالق ماده و فراتر از قوانین مادی فرض کرده بودیم .<sup>(883)</sup> سپس در تایید این استدلال ها، به آیات قرآن تمسک جسته ، آنها را موید بیان خود می داند:

(وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ  
بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) <sup>(884)</sup>

واژه «سبحانه» به برهان اولی اشاره دارد و بر منزّه بودن خدا از مادیت دلالت می کند و جمله له ما فی السموات و الارض کل له قانتون برهان دومی یعنی قیومت خدا را بیان می کند و جمله بدیع السموات و الارض اذا قضی امرا همان برهان خلف است .

ایشان در ادامه می افزاید:

جمله (بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...) ممکن است از نوع اضافه صفت به فاعلش باشد که در این صورت ، از آیه بر می آید که خلقت خداوند بدون الگو است و به همین دلیل ، محال است که خداوند فرزند داشته باشد؛ زیرا داشتن

فرزند به معنای آفرینش موجودی است به مانند خودش و کسانی که معتقدند خداوند فرزند دارد، فرزند او را عین خدا می دانند. از این رو، می توان این قسمت از آیه را به عنوان برهان چهارم در نظر گرفت .<sup>(885)</sup>

اما دلیل ما بر این که عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ، پسر خدا و شریک او در الوهیت نیست ، این است که عیسی بشر است و از بشری دیگر زاده شده و ناچار لوازم بشریت را هم دارد.

توضیح این که : حضرت مریم عَلَيْهَا السَّلَامُ وی را حامله شد و او در رحم مادر رشد کرد و آنگاه مانند هر بچه دیگری متولد شد. او مانند بچه های دیگر با خوردن و نوشیدن رشد کرد و مانند سایر انسان ها گرسنه ، تشنه ، خوشحال و ناراحت می شود و لوازم یک موجود طبیعی را همراه داشت . بی شک ، چنین کسی انسانی است مانند انسان های دیگر.

اما این که آن حضرت دارای معجزاتی مانند زنده کردن مرده ها، آفریدن مرغان ، شفا دادن به کوران و برصی ها بود و نیز بدون داشتن پدر تکون یافت ، همه این ها اموری اند خارق العاده و ممکن ؛ زیرا کتاب های آسمانی بیان می کنند که آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز نه پدر داشت و نه مادر. همچنین انبیایی مانند صالح و ابراهیم و موسی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از این گونه خوارق عادات بسیار داشتند؛ بی آنکه الوهیتی برای آنان اثبات و ایشان را از انسان بودن خارج کنند.

خداوند درباره عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید:

(لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ).<sup>(886)</sup>

این آیه ، از میان همه افعال ، خوردن مسیح را مطرح کرده ؛ زیرا خوردن ، بیشتر از اعمال دیگر بر مادیت و احتیاج دلالت می کند و احتیاج دلالت می کند

و احتیاج با الوهیت منافات دارد. کسی که نیازمندی از هر سو محاصره اش کرده و در برطف نمودن آنها به خارج از ذات خود نیازمند است ، فی نفسه ناقص و به مدبر دیگری نیازمند است و نمی تواند اله و غنی بالذات باشد؛ او مخلوقی از مخلوقات خدا است و مانند آفریده های دیگر در تحت ربوبیت الاهی قرار دارد.

همچنین می فرماید: (لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). (887) و نیز خطاب به نصاری می فرماید:

(قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ). (888)

خداوند در این آیات ، به صفات ، احوال و افعال عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ که مشهود مردم بود احتجاج می کند و بیان می کند آن حضرت نیز مانند انسان های دیگر بر طبق قانون جاری دنیا زندگی می کرد؛ او می خورد، می نوشید و مانند افراد دیگر، نیازها و خواص بشری داشت .

انجیل نیز داستان های فراوانی درباره خوردن ، نوشیدن ، خوابیدن ، راه رفتن ، خسته شدن ، سخن گفتن و احوال دیگر او حکایت می کند؛ به گونه ای که هیچ عاقلی نمی تواند این همه ظواهر را بر معنایی خلاف ظاهر تاویل کند. با قبول این مطالب ، باید بپذیریم او مانند سایر انسان ها، مالک هیچ چیزی نیست و ممکن است مانند دیگران در معرض هلاکت قرار گیرد.

همچنین ، داستان عبادت و دعای آن حضرت آن قدر در انجیل ها نقل شده که بی تردید، آن حضرت برای تقرب به خدا و خضوع در برابر ساحت مقدسش به دعا می پرداخت .

در قرآن کریم نیز آمده است :

(لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا) .<sup>(889)</sup>

بنابراین ، عبادت مسیح ، محکم ترین دلیل است بر این که او اله نبوده و الوهیت را برای غیر خود می دانسته و برای خود هیچ سهمی در آن قایل نبوده است .

همچنین ، عبادت فرشتگان و روح القدس حکایت می کند که همه آنها، بندگان خدا و اطاعت کنندگان اوامر اویند و روح القدس نمی تواند اله باشد:

(وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿۲۷﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَهُمْ مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَهُمْ مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ) .<sup>(890)</sup>

در کتاب مقدس «اناجیل» هم به وفو این مطلب یافت می شود که روح القدس ، مطیع خدا و رسولان است و معنا ندارد کسی به خودش امر کند و حاکم و مطیع خود باشد. معنا ندارد کسی منقاد خود و مخلوق خویش باشد.

همچنان که عبادت عیسی عليه السلام نشان می دهد که عیسی خدا نیست و عابد غیر از معبود است ، دعوت عیسی عليه السلام از مردم به عبادت خدا نیز به همین معنا اشاره می کند:

(لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ ۗ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ) .<sup>(891)</sup>

در انجیل ها نیز، بسیار دیده می شود که عیسی مردم را به سوی خدا دعوت می کند؛ ولی در هیچ جا نیامده که عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به صراحت مردم را به عبادت خود فراخواند و اگر در جایی آمده است «من و پدر یک هستیم»، <sup>(892)</sup> به فرض درستی ، باید بر این معنا حمل شود که اطاعت من و اطاعت الله یکی است ؛ مانند آیه شریفه **(مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ)**. <sup>(893)</sup>

جمع بندی مطالب کتاب

1 - مفهوم نجات ، در اصطلاح مسیحی به معنای رهایی از سیطره گناه نخستین و در اسلام به معنای رهایی از شقاوت و رسیدن به سعادت و رستگاری است .

2 - انسان شناسی مسیحی ، هدف آفرینش انسان را شناخت خدا و برقراری ارتباط دوستانه با او می داند، اما گناه نخستین ، ذات آدمیان را دچار شرارت کرده ، آنان را به دوری از خدا و نافرمانی او فرامی خواند. انسان هبوطزده ، در اسارت شیطان به سر می برد و نه تنها با خواست و اراده خود؛ بلکه با کمک پیامبران نیز خویشتن از آن برهاند.

او به گناهی آلوده است که تنها خداوند می تواند تاوان و کفاره اش را بپردازد. از این رو، خداوند با لطف و رحمت خود، یگانه فرزند خویش ، عیسی مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ را به فریاد انسان فرستاد تا او با قربانی کردن خود، تاوان آن گناه بپردازد و انسان ها را از اسارت شیطان آزاد سازد.

اما انسان شناسی اسلامی ، هدف از آفرینش انسان را رسیدن به مقام قرب الاهی می داند که در یرتو آن ، انسان با رسیدن به کمال نهایی خود، از لذت حقیقی و پایدار برخوردار می شود.

از دیدگاه اسلام، انسان با ذاتی پاک و فطرت الاهی متولد شده و آفرینش او به گونه ای است که به شناخت خدا و پرستش او تمایل دارد. آدمیان با کمک و راهنمایی فطرت الاهی خود و نیز با ارشاد انبیا و اژده کتاب های آسمانی، قدرت می یابند مسیر هدایت الاهی را تشخیص دهند و با غلبه بر هواهای نفسانی و شیطانی، خود را به کمال و مقصود برسانند و از آن جا که کمالات معنوی مراتب و درجات متفاوت دارد، افرادی به بالاترین مراتب آن، یعنی مقام عبودیت و لقاءالله می رسند که در جاده اخلاص گام نهاده، تنها به خاطر عشق و علاقه به خداوند عبادت کنند. و تنها کسانی به مقام اخلاص دست می یابند که با تکیه بر اعتقاد درست و ایمان و عمل شایسته، به تزکیه و تربیت نفس خود پرداخته باشند.

3 - از دیدگاه مسیحیت، اراده انسان، اسیر گناه است، اما از منظر اسلامی، انسان دارای اراده ای آزاد و اختیاری کامل است و این امر در قلمرو قضا و قدر الاهی قرار دارد.

4 - مسیحیت معتقد است خداوند به منظور اجرای نقشه نجات، نخست اهل نجات را برگزید و سپس از آنان و مردم دیگر دعوت به عمل آورد، آنگاه با اعطای تولد دوباره و تقدیس، توبه کنندگان و ایمان آورندگان به مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ را از قدرت گناه رهانید و به سوی رستگاری و ملکوت خود روانه کرد.

درحالی که مسلمانان با اعتماد به آیات قرآن کریم، به هدایت تکوینی و تشریحی خداوند اذعان دارند و بر این باورند که خداوند متعال همه انسان ها را مشمول این دو هدایت کرده است. به این ترتیب، کسانی که به دین مبین اسلام ایمان آورند و مطابق ایمان خود عمل نمایند، رستگار خواهند شد.

5 - ارتباط ایمان و عقل در جهان مسیحیت ، امری ناموزون و غیرمعقول است ؛ زیرا ایمان به آموزه های خلاف عقل و حتی ضد عقل تعلق می گیرد؛ مانند ایمان به آموزه تثلیث و آموزه فدا و... اما در اسلام ، ایمان بر پایه عقل استوار است و هرگز به امری نامعقول و یا خلاف عقل تعلق نمی گیرد.

6. در مذهب کاتولیک ، ایمان در ماهیت خود تلفیقی از معرفت و تصدیق قلبی به همراه دارد. به همین خاطر، آنها ایمان و عمل را با یکدیگر موجب رستگاری می دانند؛ اما بنابر نظریه پروتستان ، ایمان ماهیتی عاطفی دارد؛ یعنی اعتماد به فیض خدا و عشق به او. از این رو، ایمان و عمل جدایی افکنده ، تنها ایمان را موجب نیل به رستگاری و نجات می شمارند.

اما در جهان اسلام به ویژه بنابر نظریه علامه طباطبایی رحمته الله علیه ایمان ماهیتی تصدیق گرایانه دارد و همین امر سبب می شود که بر التزام عملی به لوازم آن تاکید شود.

درست است که عمل جزء ماهیت ایمان نیست اما بی تردید، در شدت و ضعف ایمان تاثیر فراوانی دارد. در حقیقت ، ایمانی که عمل به همراه نداشته باشد، ایمان واقعی نیست . به این سبب ، آیات نورانی قرآن کریم برای وصول به نجات و رستگاری ، به ایمان و عمل صالح سفارش می کنند. البته ایمانی موجب رستگاری می شود که نسبت به متعلق خود مطلق باشد.

7 - از دیدگاه قرآن ، ظاهر خوب هر عملی ، نمی تواند نشانگر صالح بودن آن عمل باشد؛ عمل صالح به آن عملی گفته می شود که خاستگاهش ایمان و هدفش نیز خدا باشد. از این رو، عملی که چنین نباشد؛ مانند عمل شخص منافق و یا شخص ریاکار، بی ارزش خواهد بود و هیچ نقشی در جهت وصول به رستگاری نخواهد داشت .

از آن جا که خاستگاه عمل صالح ایمان است ، هر چه ایمان قوی تر باشد شخص مومن در انجام عمل شایسته از نیت و انگیزه بهتری برخوردار خواهد بود. به همین سبب ، عده ای از مؤمنان به نیت دریافت پاداش و برخی به خاطر ترس از دوزخ به عبادت و عمل شایسته می پردازند، اما کسانی که در مراتب عالی ایمان سیر می کنند، در انجام کارها و عبادت خود، تنها خدا را در نظر می گیرند و به سبب عشق و علاقه ای که به خالق و معبود خویش دارند به عبادت می پردازند.

8 - یکی از راه کارهای اساسی برای نیل به رستگاری توبه است ، پیشیمانی از گناه و عزم بر عدم برگشت مجدد به گناه ، از ارکان اساسی توبه به شمار می آید. توبه دارای معنای وسیعی است که افزون بر پیشیمانی از گناه ، به معنای برگشت از کفر و شرک نیز می باشد و توبه از کفر و شرک همان ایمان است .

9 - در مقابل ایمان و عمل صالح ، کفر و گناه قرار دارد که موجب سقوط انسان و شقاوت او خواهد شد و همانگونه که ایمان دارای مراتب است ، کفر نیز درجاتی دارد.

10 - در جهان مسیحی ، ایمان در دنیا سبب عادل شمردگی ، فرزندخواندگی و تقدیس می شود و در لحظه مرگ ، نیش موت را از مؤمنان بر می دارد و پس از مرگ ، آنان را به حضور مسیح روانه و نزد خدا ساکن می سازد. در نهایت ، مؤمنان و نجات یافتگان در بهشت اقامت جسته ، از حیات جاودانه برخوردار می شوند.

اما از دیدگاه اسلامی ، انسان مومن و رستگار در دنیا از حیات طیبه برخوردارند که در پرتو آن ، هیچگاه احساس تنهایی ، خوف ، ترس ، اضطراب



و دلهره و... نمی کنند و همیشه به خداوند اتکا داشته ، در راه مرضی او گام برمی دارند.

ایشان در لحظه مرگ با درود و سلام و بشارت فرشتگان استقبال می شوند و در عالم برزخ ، قبرشان بوستانی از باغ های بهشتی است و در روز رستاخیز، به کمال و سعادت حقیقی خود نایل آمده ، از نعمت های جسمانی و معنوی فراوان بهشتی برخوردار می گردند.

11 - از دیدگاه مسیحیت ، انسان هایی که توفیق ایمان نداشته باشند، در دنیا اسیر شیطان و گناه هستند و در لحظه مرگ دچار نیش بسیار دردناک موت می شوند.

تلقی اسلام نیز نسبت به بی دینان و شقاوت مندان چنین است که در دنیا، شیاطین سرپرست آنان هستند و ایشان را به گمراهی کشانده ، کارهای زشتشان را در نظرشان زینت می بخشند و بدین گونه آنها را به گمراهی و سرگردانی کامل می رسانند.

این افراد در لحظه مرگ با سختی و عذاب جان خود را تسلیم فرشتگان می کنند و در عالم برزخ ، قبرشان گودالی از گودال های دوزخ خواهد بود. و در قیامت وارد دوزخ شده ، به عذاب های گوناگون روحی و جسمی دچار می شوند.

12 - خلود در دوزخ تنها ویژه کافران است و مؤمنان گناهکار پس از پاک شدن گناهانشان ، از آتش نجات می یابند و به سوی بهشت رهسپار می گردند.

## پی نوشت ها

- 1- میرچا الیاده ، دین پژوهی ، ج 1، ص 17.
- 2- یوحنا، 3؛ 17.
- 3- متی ، 5: 31.
- 4- اعمال ، 5: 31.
- 5- «به خانه ها از در [ورودی ] آنها درآیید و از خدا بترسید، باشد که رستگار گردید.» بقره (2)، 189.
- 6- «ریا را [یا سود] چندین برابر مخورید، و از خدا پروا کنید که رستگار شوید.» آل عمران (3)، 130.
- 7- «در راهش جهاد کنید، باشد که رستگار شوید.» مائده (5)، 35.
- 8- «پس نعمت های خدا را به یاد آورید، باشد که رستگار شوید.» اعراف (7)، 69.
- 9- «ای مؤمنان ، همگی [همگی از مرد و زن ] به درگاه خدا توبه کنید امید که رستگار شوید.» نور (24)، 31.
- 10- «بگوئید معبودی جز الله نیست تا رستگار شوید.» محمد باقر مجلسی ، بحارالانوار، ج 18، ص 203.
- 11- ninia smart, "soteriology" in mircea ediaide (ed) the encyclopedia of religion, new york, v1995, p ,13, 418.
- 12- a.s hoeby, oxford advanced learners dictionary, ed. sally wehmeior, 2000oxford university peree,
- 13- , 1978longman dictionary of contemporary english, longman group ltd, 1995
- 14- merian - websters collegiate dictionary, spring field massachussetts, 2000u.s.a., tenth edition

- , the 12w.g. topmoelier, "salvation", in new catholic encyclopedia, v -15  
994,p, 1967catholic university of america, washington, d.c,
- 16- ریچارد بوش «و دیگران»، جهان مذهبی ادیان در جوامع امروز، ج 1، ص 1، ج 1، ص 738.
- 17- .995w.g.topmoler, p.
- 18- رومیان ، 5: 12.
- 19- رومیان ، 5:15 و 17.
- 20- ulrich kuhn, "salvation", in dictionery of the ecumenical movement, ed  
nicholas lossky, jose miguez bonion, john pobe, tom stransky, geoffrey  
wain wrighte & paulin webb, wcc publication, geneva,  
893, p. 1994
- 21- 892ibid.p.
- 22- the second comming
- 23- عبرانیان ، 9: 28.
- 24- پیدایش ، 1: 26 28.
- 25- ویلیام ، م . میلر، مسیحیت چیست ، ج 6، ص 129.
- 26- جامعه ، 7: 29؛ افسسیان ، 4: 24.
- 27- جی لسی دانستن ، آیین پروتستان ، ج 1، ص 129.
- 28- اینار مولند، جهان مسیحیت ، ج 1، ص موسسه ص 62.
- 29- اینار مولند، جهان مسیحیت ، ج 1، ص موسسه ص 62.
- 30- رومیان ، 7: 18 و 19.
- 31- کارل یاسپرس ، آگوستین ، ج 1، ص 87 و 91.
- 32- جوان ا. گریدی ، مسیحیت و بدعت ها، ج 1، ص 187 و 188.
- 33- قدیس آگوستین ، اعترافات ، ج 2، ص 330.
- 34- آگوستین ، ص 86 - 87.
- 35- مسیحیت و بدعت ها، ص 180/.
- 36- همان ، ص 186.
- 37- ارل کرزر، سرگذشت مسیحیت در طول تاریخ ، ص 111.
- 38- محمد ایلخانی ، متافیزیک بوئتیوس «بحثی در فلسفه و کلام مسیحی»، ج 1، ص 339.
- 39- مسیحیت و بدعت ها، ص 187.

- 40- کریستوفر استید، فلسفه در مسیحیت باستان، ج 1، ص 356.
- 41- آیین پروتستان، ص 21 و 22.
- 42- محمد ایلخانی، پیشین .
- 43- آیین پروتستان، ص 26.
- 44- عدنان طرابلسی، الرویة الرثوکسیة للانسان «الانثر و بولوجیا الصوفیة»، ص 152 و 153.
- 45- متافیزیک بوئیتوس «بحثی در فلسفه و کلام مسیحی»، ص 235 و 236.
- 46- رومیان، 5: 19.
- 47- لایوان، 26: 40.
- 48- اول یوحنا، 1: 9؛ تیطس، 2: 14.
- 49- اول تیموتائوس، 2: 14.
- 50- افسسیان، 2: 1؛ پیدایش، 18: 20.
- 51- عبرانیان، 9: 7.
- 52- اول تیموتائوس، 1: 9.
- 53- امثال، 11: 31.
- 54- اول پطرس، 4: 18.
- 55- رومیان، 11: 20.
- 56- تنبیه، 25: 16.
- 57- هنری تیسین، الهیات مسیحی، ص 165.
- 58- همان .
- 59- رساله اول یوحنا، 3: 4.
- 60- چالز هورن، نجات شناسی، ج 1، ص 10.
- 61- peder norgaard - hojen, "sin" in dictionery of the ecumenical movementm, opcit, p. 921.
- 62- الاهیات مسیحی، ص 165 - 168.
- 63- آیین پروتستان، ص 215.
- 64- متی، 22: 37 - 40.
- 65- یعقوب، 4: 17.
- 66- یعقوب، 2: 10.

- 67- لوقا، 12: 47 - 48.
- 68- الهیات مسیحی ، ص 168.
- 69- last adam.
- 70- paul helm, FAITH & Understanding, eerdmans publishingco. edinburgh  
university press, 1997, p. 153.
- 71- آیین پروتستان ، ص 124.
- 72- همان ، ص 128.
- 73- رک : سارو خاچیکی ، اصول مسیحیت ، ج 2، ص 79 و 80.
- 74- رومیان ، 5: 12.
- 75- w.h. griffith, thomas, d.d. the catholic faith, london: church book room  
press ltd. 4, wine office court, fleet street, e.c.7, p.1952.
- 76- اصول مسیحیت ، ص 80 و 81: یوحناى دمشقى ، المثة مقالة فى الايمان الارثودكسى ، ج 2،  
ص 116.
- 77- پیدایش ، 3: 3.
- 78- همان ، 3: 1.
- 79- همان ، 3: 2 - 3.
- 80- همان ، 3: 4 - 5.
- 81- همان ، 3: 13.
- 82- همان ، 3: 17.
- 83- رومیان ، 5: 19.
- 84- اصول مسیحیت ، ص 82.
- 85- آیین پروتستان ، ص 105 و 106.
- 86- مایکل پترسون و دیگران ، عقل و اعتقاد دینی ، ج 1، ص 469.
- 87- نجات شناسی ، ص 17.
- 88- همان ، ص 11.
- 89- اول یوحنا، 1: 5 و 6/
- 90- جان استات ، مبانی مسیحیت ، ص 67.
- 91- همان ، ص 71 - 74.

- 92- رومیان ، 5:12 - 13.
- 93- دوم قرتیان ، 5:8؛ فیلیپیان ، 1:21 - 23؛ اول تسالونیکیان ، 4:13 - 14.
- 94- الاهیات مسیحی ، ص 187.
- 95- یوحنا، 5:24؛ افسسیان ، 2:5.
- 96- متی ، 25:41؛ تسالونیکیان دوم ، 1:9؛ مکاشفه ، 14:11.
- 97- الاهیات مسیحی ، ص 181 و 182.
- 98- ر.ک ، رومیان ، 5:12 به بعد.
- 99- چالز هورن ، پیشین ، ص 11.
- 100- رومیان ، 5:12.
- 101- الاهیات مسیحی ، ص 180.
- 102- الاهیات مسیحی ، ص 179 - 183؛ نجات شناسی ، ص 37 و 51.
- 103- nature
- 104- تونی لین ، تاریخ تفکر مسیحی ، ج 1، ص 105. مسیحیان در شوراهای گوناگونی مانند شورای افسس «431» قسطنطنیه «680 - 681» و اعتقادنامه آتاناسیوس بر این مطلب تاکید کرده اند.
- ر.ک : همان ، ص 97 و 123 و 148 - 150.
- 105- اعترافات ، ص 345.
- 106- synoptic gospels.
- 107- عبدالرحیم سلیمانی اردستانی ، ج 1، 1378، ص 43 و 44؛ کریستوفر استید، پیشین ، ص 292.
- 108- آیین پروتستان ، سخنی از مترجم ، ص 8.
- 109- مکاشفه ، 13:8.
- 110- اول یوحنا، 4:10.
- 111- عبرانیان ، 9:26.
- 112- ر.ک : غلاطیان ، 1:3 و 4؛ رومیان ، 5:15 و 18؛ اول یوحنا، 1:7؛ مکاشفه 1:5 و یوحنا، 3:17.
- 113- اصول مسیحیت ، ص 88.
- 114- همان ، ص 88 و 89.

- 115- رومیان ، 8: 23.
- 116- فیلیپیان ، 2: 6 و 8.
- 117- اعترافات ، ص 346.
- 118- اصول مسیحیت ، ص 89.
- 119- همان .
- 120- نجات شناسی ، ص 35 و 36.
- 121- عقل و اعتقاد دینی ، ص 469 و 470.
- 122- george smeaton
- 123- eodge .a
- 124- betkhof.1
- 125- خروج ، 34: 6 و 7؛ روم ، 3: 25 و 26.
- 126- تنبیه ، 27: 26.
- 127- اعمال ، 23: 19؛ روم ، 3: 4.
- 128- پیدایش ، 3: 16 و 17؛ رومیان ، 6: 23.
- 129- عقل و اعتقاد دینی ، ص 470.
- 130- همان ، ص 473.
- 131- همان ، ص 473 - 474.
- 132- نجات شناسی ، ص 37 - 51.
- 133- یوحنا، 1: 29.
- 134- اول تیموتائوس ، 2: 6.
- 135- تیطس ، 2: 11.
- 136- عبرانیان ، 2: 9.
- 137- اول یوحنا، 2: 2.
- 138- george brantl (ed.), catholicism, p. 91\_ 92 .
- 139- اصول مسیحیت ، ص 92؛ الاهیات مسیحی ، ص 229.
- 140- مرقص ، 5: 16.
- 141- و. م . میلر، تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران ، ج 2، ص 33.
- 142- اول قرنتیان ، 15: 14.

- 143- همان ، 15:15.
- 144- همان ، 18:15.
- 145- اعمال ، 5:31.
- 146- رومیان ، 5:8 - 10.
- 147- تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران ، ص 33.
- 148- همان ، ص 34.
- 149- اصول مسیحیت ، ص 48.
- 150- الاهیات مسیحی ، ص 235.
- 151- georg barntl, opcit, p. 164.
- 152- اصول مسیحیت ، ص 50 و 51.
- 153- همان ، ص 63 - 67.
- 154- الدكتور القس اندراس واطسون والدكتور القس ابراهيم سعيد، شرح اصول الايمان ، ج 4، ص 137.
- 155- الاهیات مسیحی ، ص 245.
- 156- مستر هاکس ، قاموس کتاب مقدس ، ج 1، ص 675.
- 157- شرح اصول الايمان ، ص 138.
- 158- رومیان ، 23:3 و 24.
- 159- افسسیان ، 2:4؛ رومیان ، 11:6 و 7.
- 160- آیین پروتستان ، ص 129.
- 161- رومیان ، 8:29.
- 162- تاریخ تفکر مسیحی ، ص 301؛ و نیز الاهیات مسیحی ، ص 245 - 252.
- 163- شرح اصول الايمان ، ص 138 و 139.
- اما به نظر می رسد رویکرد اول معقول تر باشد؛ زیرا نمی توان پذیرفت که خداوند بدون داشتن هیچگونه ملاکی تنها عده ای را برگزیند و بسیاری از آدمیان را به حال خود واگذار کند. او حکیم ، عادل و خیرخواه محض است و باید کارهایش حکیمانه ، عادلانه و خیرخواهانه باشد. بدین جهت ، تنها کسانی را برمی گزیند که به دعوتش پاسخ مثبت دهند.
- vacation - 164
- call - 165



- 166- اصول مسيحيه ، ص 93.
- 167- يوحنا، 7: 37؛ متى ، 11: 28.
- 168- متى ، 38: 18 - 19.
- 169- نجات شناسى ، ص 77.
- 170- روميان ، 8: 30
- 171- نجات شناسى ، ص 78 و 79.
- 172- روميان ، 10: 16 و 17؛ اول تسالوكيان ، 2: 13؛ دوم تسالوكيان ، 2: 14.
- 173- يوحنا، 16: 8؛ عبرانيين ، 3: 7 و 8.
- 174- متى ، 22: 2 - 9؛ روميان ، 10: 14 و 15.
- 175- روميان ، 2: 4.
- 176- اشعيا، 26: 9؛ مزمور، 107: 6 و 13.
- 177- متى ، 3: 2 و 4: 17؛ مرقس ، 1: 14 و 15؛ اعمال ، 2: 38 و 17: 3.
- 178- مرقس ، 1: 15؛ يوحنا، 6: 29 و 20: 30 و 31؛ اعمال ، 16: 31 و 19: 4؛ روميان ، 10: 9؛ اول يوحنا، 3: 2.
- 179- نجات شناسى ، ص 82.
- 180- القس جيمس انس الاميركانى ، نظام التعليم فى علم الالهوت القويم ، ج 2، ص 330.
- 181- يوحنا، 3: 5 و 10: 10؛ اول يوحنا، 5: 11 و 12.
- 182- اصول مسيحيه ، ص 97.
- 183- همان ، ص 65 - 66.
- 184- نظام تعليم فى علم الالهوت التقويم ، ص 332.
- 185- همان .
- 186- عبرانيين ، 12: 14.
- 187- الالهيات مسيحي ، ص 245 - 252.
- 188- يوحنا، 3: 13؛ بطرس : 1: 3 و 23.
- 189- اصول مسيحيه ، ص 97.
- 190- الالهيات مسيحي ، 257؛ نجات شناسى ، ص 89، 91 و 95.
- 191- نظام التعليم فى الالهوت التقويم ، ص 359.
- 192- اعمال ، 16: 31؛ و آيات : روميان ، 5: 1؛ 9: 30؛ افسسيان ، 2: 8.

- 193- غلاطیان ، 3: 5 و 14.
- 194- اعمال ، 15: 9؛ 18: 26.
- 195- قرنتیان دوم ، 1: 24؛ و آیات : رومیان ، 11: 20؛ اول پطرس ، 1: 5؛ اول یوحنا، 5: 4.
- 196- اعمال ، 14: 9.
- 197- مرقس ، 9: 23؛ رومیان ، 4: 18 - 21؛ عبرانیان ، 11: 32 - 40.
- 198- یوحنا، 16: 9؛ رومیان 14: 23.
- 199- john hick, "faith", in encyclopedia of philosophy, (ED.) paul edwards, - 165, p.3v.
- ibid. - 200
- 201- محسن جوادی ، ایمان در عرصه کلام و قرآن ، ج 1، ص 19 و 20.
- 202- همان ، ص 85.
- 203- محمدتقی فعالی ، ایمان دینی در اسلام و مسیحیت ، ج 1، ص 85 و 86.
- 204- ایمان در عرصه کلام و قرآن ، ص 24.
- 205- همان ، ص 23.
- 206- the catholic encyclopedia, (new york: robert appleton co., 1912), (111), x111, 1.
- 207- همان ، ص 132.
- 208- همان ، ص 136 - 144.
- 209- the encyclopedia of philosophy, ibid, p. 166.
- 210- ایمان در عرصه کلام و قرآن ، ص 28
- 211- recharad swinburne, faith and reason, (new york: oxford university press inc, 1999) p. 110.
- 212- ایمان در عرصه کلام و قرآن ، ص 30.
- 213- فلسفه دین ، ص 149.
- 214- همان ، ص 151.
- 215- همان ، ص 150.
- 216- فلسفه دین ، ص 151 و 152.
- 217- ایمان در عرصه کلام و قرآن ، ص 51 و 52.

- 218- همان ، ص 53.
- 219- رومیان ، 1: 19 - 20.
- 220- مزموور، 9: 10.
- 221- نجات شناسی ، ص 89.
- 222- عقل در اعتقاد دینی ، ص 504.
- 223- همان ، ص 95.
- 224- همان ، ص 92.
- 225- اصول مسیحیت ، ص 95.
- 226- امثال ، 23: 26.
- 227- متی ، 11: 28 - 29.
- 228- الاهیات مسیحی ، ص 258.
- 229- عبرانیان ، 11: 1.
- 230- نجات شناسی ، ص 90.
- 231- الوین پلاتنینجا، عقل و ایمان ، چ 1، ص 33.
- 232- همان .
- 233- همان .
- 234- نظام التعلیم فی علم الاهیوت التقویم ، ص 343 و 344.
- 235- غلاطیان ، 2: 16.
- 236- عقل و ایمان ، پاورقی ص 137.
- 237- عقل و ایمان ، ص 37.
- 238- پس چون که به ایمان عادل شمرده شدیم نزد خدا سلامتی داریم به وساطت خداوند ما عیسی مسیح ؛ رومیان ، 5: 1.
- 239- عبرانیان ، 4: 3.
- 240- اول پطرس ، 1: 8: نظام التعلیم فی علم الاهیوت التقویم ، ج 2، ص 342.
- 241- الاهیات مسیحی ، ص 259.
- 242- نظام التعلیم فی علم الاهیوت التقویم ، ص 342 و 343.
- 243- همان ، ص 346.
- 244- همان .

- 245- همان .
- 246- متى ، 5: 16.
- 247- متى ، 3: 2؛ مرقس ، 1: 15.
- 248- متى ، 3: 17؛ لوقا، 13: 3 - 5.
- 249- اعمال ، 17: 30.
- 250- الاهيات مسيحي ، ص 255.
- 251- لوقا، 13: 2 - 5؛ شرح اصول الايمان ، ص 442.
- 252- الاب صبحى حموى اليسوعى ، معجم الايمان المسيحي ، ص 157.
- 253- الاهيات مسيحي ، ص 255.
- 254- مزموور، 51: 1.
- 255- دوم قرنتيان ، 7: 9 و 10.
- 256- نجات شناسى ، ص 91 و 92.
- 257- الاهيات مسيحي ، ص 255.
- 258- قاموس كتاب مقدس ، ص 268.
- 259- موسوعة الكتاب المقدس ، ص 92.
- 260- همان .
- 261- اعمال ، 11: 18.
- 262- نظام التعليم فى علم التعليم الاهوت التقويم ، ج 2، ص 349؛ نجات شناسى ، ص 91؛  
اصول مسيحييت ، ص 94؛ الاهيات مسيحي ، ص 255.
- 263- الاهيات مسيحي ، ص 255.
- 264- موسوعة الكتاب المقدسة ، ص 227.
- 265- روميان ، 3: 20؛ افسسيان ، 9: 2.
- 266- افسسيان ، 2: 10.
- 267- افسسيان ، 2: 8.
- 268- متى ، 6: 20.
- 269- روم پطرس ، 1: 11.
- 270- اول قرنتيان ، 3: 11؛ و نيز ريك : توماس ميشل ، كلام مسيحي ، ج 1، ص 56 و 57.
- 271- گوردن ليندسى ، چرا كتاب مقدس كلام خداست ؟، ص 36.

- 272- متی ، 7: 18.
- 273- آیین پروتستان ، ص 84 و 85.
- 274- همان ، ص 83 و 84؛ برای اطلاع بیشتر ر.ک : تاریخ تفکر مسیحی ، ص 268.
- 275- تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران ، ص 88 و 89.
- 276- جهان مسیحیت ، ص 84.
- 277- مسلمانان معتقدند حضرت ابراهیم علیه السلام ، پسر خود اسماعیل علیه السلام را به قربانگاه برد.
- 278- یعقوب ، 2: 14 - 24.
- 279- شرح اصول الایمان ، ص 225 و 251 - 252.
- 280- درباره اتحاد با مسیح و م اهیت و ثمرات آن اظهارات مستقیمی در کتاب مقدس آمده است به آیات ذیل می توان مراجعه کرد: یوحنا، 14: 20؛ رومیان ، 6: 11؛ و 8: 1؛ دوم قرنتیان ، 5: 17؛ افسسیان ، 2: 13؛ کولسیان ، 11: 2 - 12 و... و نیز ر.ک : الاهیات مسیحی ، ص 268 - 270.
- 281- شرح اصول الایمان ، ص 226.
- 282- catechism of the catholic church, great britain, geofry chmapma, 432,p.1999
- 283- آیین پروتستان ، ص 300.
- 284- معجم الایمان المسیحی ، ص 135.
- 285- قاموس کتاب مقدس ، ص 586؛ نجات شناسی ، ص 119؛ آیین پروتستان ، ص 124؛ اصول مسیحیت ، ص 97.
- 286- روم ، 9: 5.
- 287- روم ، 4: 6؛ اول قرنتیان ، 1: 30؛ دوم قرنتیان ، 5: 21.
- 288- نجات شناسی ، ص 116 - 117.
- 289- روم ، 28: 3؛ غلاطیان ، 2: 16.
- 290- غلاطیان ، 3: 10.
- 291- همان ، ص 117.
- 292- همان ، ص 114.
- 293- همان ، ص 113.
- 294- رومیان ، 4: 7 - 8؛ 33 و 34: 5؛ 1: 19؛ افسسیان ، 14: 2 - 17.
- 295- رومیان ، 4: 6؛ اول قرنتیان ، 1: 30؛ دوم قرنتیان ، 21: 5.

- 296- رومیان ، 4 :5 .
- 297- تیطس ، 3 :7 .
- 298- الاهیات مسیحی ، ص 264 و 265 .
- 299- اصول مسیحیت ، ص 97 و 98 .
- 300- نجات شناسی ، ص 120 .
- 301- همان ، ص 123 .
- 302- در این باره بحث خواهیم کرد .
- 303- الاهیات مسیحی ، ص 271 .
- 304- همان .
- 305- همان .
- 306- افسسیان ، 1 :5 .
- 307- غلاطیان ، 3 :26 .
- 308- رومیان ، 8 :23 .
- 309- رومیان ، 8 :15؛ غلاطیان ، 4 :4 -5 .
- 310- لوقا، 11 :11 - 13 .
- 311- عز، 23 :1 .
- 312- نجات شناسی ، ص 125 و 126 .
- 313- عبرانیان ، 12 :14 .
- 314- اول پطرس ، 1 :15 .
- 315- نجات شناسی ، ص 127 - 128 .
- 316- الاهیات مسیحی ، ص 273 .
- 317- دوم قرنتیان ، 7 :1 .
- 318- الاهیات مسیحی ، ص 273 .
- 319- نجات شناسی ، ص 142 .
- 320- donald g. bloesch, jesus christ, inter varsity press, downers grove, 1997, p. 515.
- 321- رومیان ، 6 :12-13 .
- 322- نجات شناسی ، ص 138 - 139 .

- 323- اول قرتیان ، 3: 13؛ 6: 11.
- 324- دوم قرتیان ، 7: 1.
- 325- افسسیان ، 4: 12.
- 326- الاهیات مسیحی ، ص 276.

بی نوشت ها 2

- 327- رومیان ، 3: 8.
- 328- اول پطرس ، 22: 1.
- 329- غلاطیان ، 5: 22 - 23.
- 330- دوم پطرس ، 3: 18.
- 331- اول تسالونیکیان ، 12: 3.
- 332- دوم قرتیان ، 1: 7.
- 333- دوم قرتیان ، 3: 18؛ افسسیان ، 11: 4 - 16.
- 334- همان ، ص 276.
- 335- همان ، ص 276.
- 336- اول یوحنا، 3: 8 - 9.
- 337- اول یوحنا، 2: 1 - 2.
- 338- اول یوحنا، 7: 1.
- 339- 8: 1.
- 340- الاهیات مسیحی ، ص 277.
- 341- رومیان ، 1: 6.
- 342- آیه 2.
- 343- اول قرتیان ، 10: 6.
- 344- همان ، ص 277 و 278.
- 345- رومیان ، 5: 1 - 4.
- 346- رومیان ، 14: 17.
- 347- رومیان ، 29: 11.

- 348- رومیان ، 8: 35؛ 38 - 39.
- 349- شرح الاصول الايمان ، ص 252 - 263.
- 350- الاهيات مسيحي ، ص 323.
- 351- همان ، ص 324.
- 352- همان ، ص 324.
- 353- اول قرن تیان ، 15: 55 - 56.
- 354- شرح اصول الايمان ، ص 263 - 264.
- 355- البته روشن است که سخن بالا نسبت به کسانی است که دچار مرگ جسمانی شده اند، اما ممکن است که خیلی ازمؤ منان در زمان رجعت مسیح هنوز زنده باشند.
- 356- اصول مسیحیت ، ص 174.
- 357- همان .
- 358- الاهيات مسيحي ، ص 333.
- 359- برای آگاهی بیشتر، ر.ک : الاهيات مسيحي ، ص 334 - 339.
- 360- همان ، ص 340 - 344.
- 361- یوحنا، 5: 21.
- 362- الاهيات مسيحي ، ص 371 و 372؛ اصول مسیحیت ، ص 174 - 177.
- and george brantl, opcit, 237see: catechism of catholic church, p. -363  
237p.
- 364- اصول مسیحیت ، ص 177.
- 365- دوم پادشاهان ، 23: 10.
- 366- متی ، 5: 22.
- 367- متی ، 28: 15؛ مرقس ، 43: 9.
- 368- همان ، ص 177 و 178.
- 369- مکاشفه ، 7: 2؛ دوم قرن تیان ، 4: 12.
- 370- یوحنا، 2: 14.
- 371- عبرانیان ، 13: 11 - 16.
- 372- عبرانیان ، 10: 11، و مکاشفه ، 2: 21.
- 373- همان ، ص 178.



- 374- اول قرن‌تبیان ، 2: 9.
- 375- الاهیات مسیحی ، 74 و 275.
- برای آشنایی بیشتر با چگونگی قیامت مؤمنین و نعمت‌های آنها، و نیز سرگذشت اشرار و نقیمت‌های آنها، ر. ک: شرح الاصول الایمان ، ص 176 - 286؛ اصول مسیحیت ، ص 178 و 179؛ نظام‌التعلیم فی علم‌الاهوت‌التقویم ، ص 519 - 521؛ المئة مقالة فی الایمان الارثوذكسی ، ص 278 و 233-236 catechism of church, catholic. p.
- 376- متی ، 25: 41-46.
- 377- علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه ، ج 14، ج دوم از دوره جدید، واژه نجات ؛ دکتر محمد معین ، فرهنگ فارسی ، ج 4، ج 8 واژه نجات .
- 378- آذرتاش آذرنوش ، فرهنگ معاصر عربی - فارسی ، ج 1، واژه نجات .
- 379- علامه ابن منظور، لسان‌العرب‌المحیط، ج 6، واژه نجا.
- 380- علامه فیومی ، المصباح‌المنیر، ج 2، واژه نجا.
- 381- «و [به یاد آرید] آنگاه که شما را از [چنگ] فرعونیان رهاندیم .»  
بقره ، (2)، 49.
- 382- «بگو: چه کسی شما را از تاریکی‌های خشکی و دریا می رهااند؟...»  
انعام ، (6)، 63.
- 383- «پس او را تکذیب کردند، و ما او و کسانی را که با وی در کشتی بودند نجات دادیم ...»  
اعراف (7)، 64.
- 384- «و آن کس از آن دو [زندانی] که نجات یافته و پس از چندی [یوسف را] به خاطر آورده بود گفت ...»  
یوسف (12)، 45.
- 385- حسن مصطفوی ، التحقیق فی کلمات‌القرآن‌الکریم ، ج 12، ج 1، واژه نجی .
- 386- فرهنگ معاصر عربی - فارسی ، واژه فلاح .
- 387- التحقیق فی کلمات‌القرآن‌الکریم ، ج 9، واژه فلاح .
- 388- خلیل بن احمد فراهیدی ، ترتیب‌کتاب‌العین ، ج 4، ج 1، واژه فلاح ؛ لسان‌العرب‌المحیط، ج 4، واژه فلاح .
- 389- علامه حسین بن محمد مشهور به راغب اصفهانی ، المفردات فی غریب‌القرآن ، واژه فلاح .
- 390- «به راستی که مؤمنان رستگار شدند.»

- مومنون (23)، 1.
- 391- «که هر کس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد.»  
شمس (91)، 9.
- 392- «در حقیقت کافران رستگار نمی شوند.»  
مومنون (23)، 17.
- 393- محمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 17، چ 5، همان، ج 15، ص 6.
- 394- علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ج 9، واژه سعادت و شقاوت؛ فرهنگ فارسی، ج 2، واژه سعادت و شقاوت.
- 395- المیزان، فی تفسیر القرآن، ج 11، ص 18.
- 396- «با آن که [جهان] آخرت نیکوتر و پایدارتر است.»  
اعلی (87)، 17؛ ر. ک: محمدتقی مصباح یزدی، اخلاق در قرآن، ج 1، چ 1، ص 32 - 29.
- 397- «روزی [است] که چون فرارسد هیچ کس جز به اذن وی سخن نگوید. آن گاه بعضی از آنان تیره بختند و [برخی] نیک بخت.
- و اما کسانی که تیره بخت شده اند، در آتش، فریاد و ناله ای دارند. تا آسمان ها و زمین برجاست، در آن ماندگار خواهند بود. مگر آنچه پروردگارت بخواهد؛ زیرا پروردگار تو همان کند که خواهد و اما کسانی که نیکبخت شده اند، تا آسمان ها و زمین برجاست، در بهشت جاودانند، مگر آنچه پروردگارت بخواهد. [که این] بخششی است که بریدنی نیست.»  
هود (11)، 108 - 105.
- 398- فرهنگ معاصر عربی - فارسی، واژه فوز.
- 399- ترتیب کتاب العین، واژه فوز.
- 400- «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، برای آنان باغ هایی است که از زیر [درختان] آن جوی های روان است؛ این است [همان] رستگاری بزرگ.»  
بروج (85)، 11.
- 401- «دوزخیان با بهشتیان یکسان نیستند؛ بهشتیان کامیابانند.»  
حشر (59)، 149.
- 402- «... پس هر که را از آتش به دور دارند و در بهشت در آورند قطعاً کامیاب شده است.»  
آل عمران، (3)، 185.
- 403- المیزان فی تفسیر القرآن، ج 15، ص 149.

404- «و خدا کسانی را که تقوا پیشه کرده اند، به [پاس] کارهایی که مایه رستگاری شان بوده ، نجات می دهد. عذاب به آنان نمی رسد و غمگین نخواهند گردید.»

زمر (39)، 61.

405- «ای کسانی که ایمان آورده اید، آیا شما را بر تجارتی راه نمایم که شما را از عذابی دردناک می رهاوند؟ به خدا و فرستاده او بگروید و در راه خدا با مال و جانتان جهاد کنید.

این [گذشت و فداکاری] اگر بدانید، برای شما بهتر است . تا گناهانتان را ببخشاید، و شما را در باغ هایی که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است و [در] سراهایی خوش ، در بهشت های همیشگی در آورد. این [خود] کامیابی بزرگ است . و [رحمتی] دیگر که آن را دوست دارید؛ یاری و پیروزی نزدیکی از جانب خدا است و مؤمنان را [بدان] بشارت ده .»

صف (61)، 10 - 13.

406- «و ای قوم من ، چه شده است که من شما را به نجات فرامی خوانم و [شما] مرا به آتش فرامی خوانید؟»

غافر (40)، 41.

407- «و خداوند کسانی را که تقوا پیشه کرده اند به [پاس] کارهایی که مایه رستگاری شان بوده ، نجات می دهد. عذاب به آنان نمی رسد و غمگین نخواهند گردید.»

زمر (39)، 61.

408- «من [هم] امروز به [پاس] آن که صبر کردند، بدان پاداش دادم . آری ، ایشانند که رستگارند.»

مومنون (23)، 11.

409- مانند این مطلب که خیر وجودی انسان به چیست و هدف مطلوب او کدام است .

410- در این نوشتار، وجود خداوند و صفات او مانند: علم ، قدرت ، حکمت و... مفروض گرفته شده است .

411- محمدحسین طباطبایی ، شیعه در اسلام ، ج 11، ص 16 و 17.

412- شیعه در اسلام ، ص 21 و 22؛

در بیان فوق روشن شد که از دیدگاه قرآن کریم ، دین تنها اسلام است . اسلام در لغت به معنای تسلیم و گردن نهادن است و قرآن کریم ، دینی را که به سوی آن دعوت می کند، از این روی اسلام نامیده که برنامه کلی آن تسلیم شدن انسان است به خدای جهان که در اثر این تسلیم ، پرستش نکند جز خدای یگانه را و طاعت نکند جز فرمان او را.

- همان ، ص 22 و 23.
- 413- «... لعنت خدا بر ستمکاران باد همانان که مردم را از راه خدا بازمی دارند و آن را کج می خواهند و آنها آخرت را منکرند.»
- اعراف ، (7)، 45 و 44.
- 414- مجموعه مقالات و پرسش ها و پاسخ ها، ج 1، ص 18.
- 415- «آیا در نیافته ای که خدا آسمان ها و زمین را به حق آفریده؟»
- ابراهیم (14)، 19.
- 416- المیزان فی تفسیر القرآن ، ج 12، ص 42.
- 417- در بحث انسان شناسی به این مطلب خواهیم پرداخت که هدف از آفرینش آسمان ها و زمین آن است که انسان های مومن و شایسته تربیت شوند که بالاتر از همه ، وجود مقدس پیامبر اکرم ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام قرار دارند.
- چنانکه در حدیث قدسی خداوند خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
- لولاک لما خلقت الافلاک .
- المیزان ، ج 10، ص 152.
- 418- «ای فرزند آدم ، جامه خود را در هر نمازی بگریید.»
- اعراف (7)، 31.
- 419- «و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم.»
- اسراء (17)، 70.
- 420- «ای فرزندان آدم ، مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را نپرستید؛ زیرا وی دشمن آشکار شما است.»
- یس (36)، 60.
- 421- «ای مردم ، از پروردگار که شما را از «نفس واحدی» آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید، و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد، پروا دارید.»
- نساء (4)، 1.
- 422- «و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد؛ سپس [تداوم] نسل او از چکیده آبی پست قرار فرمود.»
- سجده (32)، 7 و 8.

423- المیزان فی تفسیر القرآن ، ج 4، ص 135؛ برای اطلاع بیشتر در این باره ر.ک : همان ، ج 4، ص 141 - 143.

424- همان ، ج 2، ص 113.

425- «و به یقین ، انسان را از عصاره ای از گل آفریدیم ، سپس او را [به صورت ] نطفه ای در جایگاهی استوار قرار دادیم . آنگاه نطفه را به صورت علقه در آوردیم . سپس آن علقه را [به صورت ] مضغه گردانیدیم ، آنگاه مضغه را استخوانهایی ساختیم ، بعد استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم ، آنگاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم .

آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است . بعد از این [مراحل ] قطعاً خواهید مرد. آنگاه شما در روز رستاخیز برانگیخته خواهد شد.»

مومنون (23)، 12 و 16.

426- «پس چون او را [کاملاً] درست کردم و از روح خویش در آن دمیدم سجده کنان برای او [به خاک ] بیافتید.»

ص (38)، 72.

427- «و گفتند: آیا وقتی در [دل ] زمین گم شدیم ، آیا [باز] ما در خلقت جدیدی خواهیم بود؟ [نه ] بلکه آنها به لقای پروردگارشان [و حضور او] کافرند. بگو: فرشته مرگی که بر شما گمارده شده ، جانتان را می ستاند، آنگاه به سوی پروردگارتان بازگردانیده می شوید.»

سجده (32)، 11 - 10.

428- المیزان فی تفسیر القرآن ، ج 15، ص 21 - 19:

گفتنی است که مجموعه آیاتی که به مدد آنها م ی توان بر وجود حقیقتی غیر از جسم به نام نفس یا روح انسانی استدلال کرد، به چهار دسته قابل تقسیم اند:

الف) آیاتی که دلالت دارند در مرحله ای خاص از مراحل آفرینش هر انسانی ، عنصر جدید و مرتبه وجودی خاصی پا به عرصه وجود می گذارد. از این مرحله به «آفرینشی دیگر» و گاه به «دمیدن روح» تعبیر می شود؛ مانند آیه 14 سوره مومنون که به آن اشاره شد.

در این آیه ، آفرینش دیگر «خلقا آخر»، تعبیری کنایه ای از دمیده شدن روح است ؛ زیرا درباره مراحل پنجگانه رشد جنین از کلمه «خلقتنا» استفاده شده است . اما درباره این مرحله خاص ، سیاق عبارت تغییر کرده و لفظ «انشاءنا» به جای «خلقتنا» به کار رفته است . این تغییر سیاق دلالت دارد در این مرحله امر جدیدی به وجود می آید که در مراحل قبلی نظیر و مانند نداشته و با آنها کاملاً متفاوت است .

تمام مراحل قبلی، یعنی نطفه، علقه، مضغه، عظام و لحم، در جنس، اوصاف و خصوصیات مشترکند، هر چند اوصاف هر یک و خصوصیات این مراحل پنجگانه، مخصوص به آن مرحله است؛ مثلاً همگی دارای رنگ هستند، اما برخی سفید و برخی قرمزند. همگی دارای طعم و بوی هستند، ولی طعم و بوی هر مرحله ممکن است با مرحله دیگر متفاوت باشد. این امر جدید که در آن مرحله ایجاد می شود و بعداً دارای ویژگی هایی نظیر علم و قدرت و اراده خواهد شد، دارای هیچ یک از اوصاف مراحل قبلی نیست؛ یعنی جنس آن اوصاف را ندارد و خصوصیات و اوصاف آن کاملاً جدید و بدون سابقه قبلی در سایر مراحل جنینی است.

ب) آیاتی که اشاره دارند در زمان فرا رسیدن مرگ، چیزی از انسان به نام نفس محفوظ می ماند، هر چند جسم او متلاشی و نابود شود؛ مانند آیه 11 سوره سجده که به آن اشاره شد.

ج) آیاتی که به صراحت بیان می دارند شهدا زنده اند و در نزد پروردگارشان از نعمت هایی برخوردارند: و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون؛ هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار؛ بلکه زنده اند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

آل عمران (3)، 169.

و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیا و لکن لا تشعرون؛ و کسانی را که در راه خدا کشته می شوند مرده نخوانید، بلکه زنده اند؛ ولی شما نمی دانید.

بقره (2)، 154.

د) آیاتی که اشاره دارند انسان ها پس از مردن با خدا و ملائکه تکلم می کنند: حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون؛ «تا آنگاه که مرگ یکی از ایشان فرارسد، می گوید: پروردگارا مرا بازگردانید.»

مومنون (23)، 99.

قیل ادخل الجنة قال یا لیت قومی یعلمون بما غفرلی ربی و جعلنی من المکرمین؛ [سرانجام به جرم ایمان کشته شد، و به او] گفته شد: به بهشت درآی. گفت: ای کاش، قوم من می دانستند، که پروردگارام چگونه مرا آمرزید و در زمره عزیزانم قرار داد.

یس (36)، 26 و 27.

429- درباره مجرد بودن نفس انسانی، در یاورقی قبل، ذیل آیه 14 سوره مومنون، بیانی از علامه طباطبایی ذکر شد.

اما باید توجه داشت که در این باره ، میان عقل و وحی هماهنگی کامل وجود دارد و براهین متعددی در اثبات آن اقامه شده است ؛ مانند: ثبات شخصیت ، تقسیم ناپذیری روح و پدیده های روحی ، بی نیازی از مکان و انطباق کبیر بر صغیر و ... .

افزون بر دلایل نقلی و عقلی ، شواهد تجربی فراوانی نیز بر وجود روح مجرد و مستقل دلالت می کند؛ مانند ارتباط با ارواح که در آن ، انسان ها با کسانی که سالیان پیش مرده اند ارتباط برقرار نموده ، اطلاعاتی را دریافت می کنند. اگر روح مجردی وجود نداشته باشد، ارتباط با جسمی که سالیان پیش متلاشی شده است امکان پذیر نیست ؛ برای مثال ، از علامه طباطبایی نقل شده است که فرموده اند:

«در دوران طلبگی ، هنگامی که در نجف اشرف مشغول تحصیل علوم دینی بودم ، یکبار که وضعیت اقتصادی ام بسیار نامطلوب شده بود در منزل نشسته بودم و فکر تامین زندگی رشته فکرم را در هم ریخت و با خود گفتم : تا کی می توانی با این وضعیت اقتصادی زندگی کنی ؟ ناگهان احساس کردم که کسی در می زند. برخاستم و رفتم در را باز کردم ، فردی را مشاهده کردم که تاکنون ندیده بودم . لباس مخصوصی به تن داشت ، به من سلام کرد و گفت : من سلطان حسین هستم . خدای تبارک و تعالی می فرماید: «در این هجده سال کی تو را گرسنه گذاشتم که درس و مطالعه را رها کردی و به فکر تامین روزی هستی .»

علامه رحمته الله علیه می فرماید: «آن شخص خاحافظی کرد و رفت و من در را بستم و بازگشتم ، یک مرتبه دیدم من در همان حالی که قبلا در اتاق نشسته بودم قرار دارم معلوم شد که من حرکتی هم نکرده ام . با خود فکر کردم که این هجده سال از چه زمانی است ؟ از آغاز طلبگی من بیش از هجده سال می گذرد و از هنگام ازدواج هم تا کنون با هیجده سال تطابق ندارد، دقت کردم دیدم از زمان ملیس شدن به لباس روحانیت دقیقا همان سال می گذرد.» سالها بعد به ایرام آمدم و در تبریز ساکن شدم ، روزی به گورستانی رفتم اتفاقا به قبری برخورد کردم . دیدم نام همان شخص بر روی سنگ قبرش نوشته شده است در تاریخ وفات او دقت کردم دیدم سیصد سال پیش از آن واقعه ، او از دنیا رفته است و ارتباط من با روح او بوده است .

به نقل از: محمود رجبی ، انسان شناسی ، ج 4 ، ص 92 ، (باورقی).

430-المیزان ، ج 1 ، ص 350/.

431- مرتضی مطهری ، مجموعه آثار، ج 2 ، ص 21 - 25.

- 432- «و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم ، و آنان را در خشکی و دریا [به مرکب ها] برنشانیدیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از آفریده های خود برتری آشکار دادیم .»  
اسراء (17)، 70.
- 433- المیزان ، ج 13، صص 155 - 158.
- 434- «حقا که انسان سخت ناسپاس است .»  
حج (22)، 66.
- 435- «حقا که انسان سرکشی می کند.» علق (96)، 6.
- 436- «انسان همواره شتابزده است .»  
اسراء (17)، 11.
- 437- احزاب (33)، 72.
- 438- اسراء (17)، 100.
- 439- معارج (79)، 19.
- 440- عبدالله جوادی آملی ، فطرت در قرآن ، «تفسیر موضوعی» ج 12، ج 1، ص 21.
- 441- نهج البلاغه ، قصار 211.
- 442- عبدالله جوادی آملی ، شریعت در آینه معرفت ، ج 2، بخش ضمیمه .
- 443- «ای کسانی که ایمان آورده اید، به خودتان پردازید. هرگاه شما هدایت یافتید، آن کس که گمراه شده است به شما زبانی نمی رساند. بازگشت همه شما به سوی خدا است . پس شما را از آنچه انجام می دارید، آگاه خواهد کرد.»  
مائده (5)، 105.
- 444- «ای انسان ، حقا که تو به سوی پروردگار خود به سختی در تلاشی ، و او را ملاقات خواهی کرد.»  
انشقاق (84)، 6.
- 445- «آری ، حزب خدا را است که رستگارانند.»  
مجادله (58)، 22.
- 446- «آیا به کسانی که [شکر] نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سوی هلاکت در آوردند ننگریستی ؟»  
ابراهیم (14)، 38.



- 447- «و هرگاه بندگان من از تو بپرسند، [یگو] من به آنها نزدیک هستم، و دعای دعاکننده را - به هنگامی که مرا بخواند - اجابت می کنم، پس [آنان] باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند.»  
بقره (2)، 186.
- 448- «و کسانی که ایمان نمی آورند در گوش هایشان سنگینی است و قرآن برایشان نامفهوم است، و [گویی] آنان را از جایی دور ندا می دهند.»  
فصلت (41)، 44.
- 449- «و [بدانید] این است راه راست من؛ پس، از آن پیروی کنید. و از راه ها [ی دیگر] که شما را از راه وی پراکنده می سازد پیروی مکنید.»  
انعام (6)، 153.
- 450- «ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا دارید، و هرکس باید بنگرد که برای فردا [ی خود] از پیش چه فرستاده است، و [باز] از خدا بترسید. در حقیقت، خدا به آنچه می کنید آگاه است. و چو کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خودفراموشی کرد؛ آنان همان نافرمانانند. دوزخیان، بهشتیان یکسان نیستند؛ بهشتیانند که کامیابانند.»  
حشر (59)، 18 - 20.
- 451- «و این که پایان [کار] به سوی پروردگار توست.»  
نجم (42)، 42.
- 452- «هیچ جنبنده ای نیست، مگر این که او مهار هستی اش را در دست دارد.»  
هود (11)، 56.
- 453- «هشدار که [همه] کارها به خدا باز می گردد.»  
شوری (42)، 53.
- 454- «در آفرینش آن [خدای] بخشایشگر هیچگونه اختلاف [و تفاوتی] نمی بینی.»  
ملک (67)، 3.
- 455- «سوگند به نفس و آن کسی که آن را درست کرد، سپس پلیدکاری و پرهیزکاری اش را به آن الهام کرد، که هر کس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد، و هر که آلوده اش ساخت، قطعاً درباخت.»  
شمس (91)، 10 - 6.

456- «بگو: آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟ تنها خردمندانند که پند می گیرند.»

زمر (39)، 9.

457- «هرکس از هدایتیم پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت . و هرکس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت ، زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت ، و روز رستاخیز او را نابینا محسور می کنیم.»

می گوید: «پروردگارا، چرا مرا نابینا محسور کردی با آن که بینا بودم؟»  
می فرماید: «همانطور که نشانه های ما بر تو آمد و آن را به فراموشی سپردی ، امروز همانگونه فراموش می شوی.»

طه (20)، 123 - 126.

458- «آیا کسانی که مرده [دل] بود و زنده اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود، چون کسی است که گویی گرفتار در تاریکی ها است و از آن بیرون آمدنی نیست؟»

انعام (6)، 122.

459- المیزان ، ج 6، صص 168 - 162.

460- محمدحسین طباطبایی ، نهایة الحکمه ، ج 10، ص 240؛ اصول فلسفه و روش رئالیسم ، ج 1 - 3، ص 97؛ بدایة الحکمه ، ص 138 و 139.

461- «اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد.»  
جمعه (63)، 2.

462- «و جن و انس را نیافریدیم جز برای آنکه مرا بپرستند.»  
ذاریات (51)، 56.

463- المیزان فی تفسیر القرآن ، ج 1، ص 26.

464- «[این است] نگارگری الهی و کیست خوش نگارتر از خدا؟ و ما او را پرستندگانیم.»  
بقره ، (2)، 137.

465- «خدای عزوجل فرمود: «هیچ بنده ای به محبوب تر از واجبات به من تقرب نجوید، و همانا او را دوست بدارم و هنگامی که او را دوست بدارم ، خود گوش او شوم ؛ همان گویی که با آن می شنود و چشم و گردم ؛ همان چشمی که با آن ببیند و زبانش شوم ؛ همان زبانی که با آن

- سخن گوید و دست او گردم ، همان دستی که با آن بگیرد. اگر مرا بخواند، اجابتش کنم و اگر از من خواهش کند به او بدهم .»
- به نقل از: محمد بن یعقوب کلینی ، الاصول من الکافی ، ج 2، ص 362.
- 466- « خدا همان کسی است که هفت آسمان و همانند آنها هفت زمین آفرید. فرمان [خدا] در میان آنها فرود می آید تا بدانید که خدا بر هر چیزی تواناست و به راستی دانش وی هر چیزی را در بر گرفته است .»
- طلاق (65)، 12.
- 467- المیزان ، ج 6، ص 172.
- 468- برای آشنایی بیشتر با مفهوم قرب الاهی و این که کمال حقیقی انسان به آن وابسته است ، ر. ک : محمدتقی مصباح ، خودشناسی برای خودسازی ، ص 67 - 73.
- 469- «آنان هستند که حقا مومند، برای آنان نزد پروردگارشان درجات و آمرزش و روزی نیکو خواهد بود.»
- انفال (8)، 4.
- 470- در بخش آینده در این باره بحث خواهیم کرد.
- 471- «تا خدا [رتبه] کسانی از شما را که گروهی و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات بلند گرداند.»
- مجادله (58)، 11.
- 472- « آیا کسی که خشنودی خدا را پیروی می کند، چون کسی است که به خشمی از خدا دچار گردیده و جایگاهش جهنم است ؟ و چه جای بازگشت بدی است . [هر یک] از ایشان را نزد خداوند درجاتی است ، و خدا به آنچه می کنند بیناست .»
- آل عمران (2)، 162 و 163.
- 473- المیزان ، ج 9، ص 12 و 13.
- 474- شیعه در اسلام ، ص 32؛ محمدتقی مصباح ، آموزش عقاید، سه جلد در یک جلد، ج 3، ص 153 و 154؛ جعفر سبحانی ، فرهنگ و مذاهب اسلامی «بررسی عقاید اشاعره»، ج 2، ص 1، ص 121 و 122؛ همان ، علی ربانی گلپایگانی ، جبر و اختیار، چ 1، ص 99.
- 475- «آگاه باش که [عالم] خلق و امر از آن او است .»
- اعراف (7)، 54.
- 476- «چون به کاری اراده فرماید، فقط می گوید: [موجود] باش ؛ پس [فورا موجود] می شود.»

- بقره (2)، 117.
- 477- «و خدا است که حکم می کند. برای حکم او بازدارنده ای نیست.»
- رعد (13)، 41.
- 478- «ماییم که هر چیزی را به اندازه آفریدیم.»
- قمر (54)، 49.
- 479- «و هیچ چیز نیست، مگر آن که گنجینه های آن نزد ماست و ما آن را جز به اندازه ای معین فرو نمی فرستیم.»
- حجر (15)، 21/.
- 480- شیعه در اسلام، ص 129 - 133.
- 481- «فرمودیم: جملگی از آن فرود آید. پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایت را پیروی کنند برایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد. [ولی] کسانی که کفر ورزیدند و نشانه های ما را دروغ انگاشتند، آنانند که اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود.»
- بقره (2)، 38 و 39.
- 482- «همانگونه که شما را پدید آورد [به سوی او] بر می گردید. [در حالی که] گروهی را هدایت کرده و گروهی گمراهی بر آنان غالب شده است؛ زیرا آنان شیاطین را به جای خدا، دوستان [خود] گرفته اند و می پندارند که راه یافتگانند.»
- اعراف (7)، 29 و 30.
- 483- فرمود: «نکوهیده و رانده، از آن [مقام] بیرون شو، که قطعا هر که از آنان از تو پیروی کند، جهنم را از همه شما پر خواهیم کرد.»
- اعراف (7)، 18.
- 484- فرمود: «این راهی است [که] به سوی من [منتهی می شود]. در حقیقت، تو را بر بندگان من تسلطی نیست، مگر کسانی از گمراهان که تو را پیروی کنند.»
- حجر (15)، 41 و 42.
- 485- «بر [شیطان] مقرر شده است که هر کس او را به دوستی گیرد، قطعا او وی را گمراه می سازد.»
- حج (22)، 4.
- 486- المیزان فی تفسیر القرآن، ج 8، ص 75.

- 487- فرمود: «حق [از من] است و حق را می گویم: هر آینه جهنم را از تو و هر کس از آنان که تو را پیروی کند، از همگی شان خواهم انباشت.»  
ص (38)، 84 و 85.
- 488- فرمود: «همگی از آن [مقام] فرود آید، در حالی که بعضی از شما دشمن بعضی دیگر است، پس اگر برای شما از جانب من رهنمودی رسد، هرکس از هدایتم پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت. و هرکس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت، زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت، و روز رستاخیز او را نابینا محسور می کنیم.»  
طه (20)، 123 - 124.
- 489- المیزان، ج 8، ص 75 و 76.
- 490- همان، ج 1، ص 34؛ همان، ج 20، ص 304.
- 491- «[پروردگار ما] کسی است که هر چیزی را خلقتی که در خور او است داده، سپس آن را هدایت فرموده است.»  
طه (20)، 50.
- 492- «همان که آفرید و هماهنگی بخشید و آنکه اندازه گیری کرد و راه نمود.»  
اعلی (87)، 2 و 3.
- 493- «و هر چیزی را به روشنی باز نمودیم.»  
اسراء (17)، 12.

### پی نوشت ها 3

- 494- محمدحسین طباطبایی، انسان از آغاز تا انجام، ج 1، ص 49 و 50؛ المیزان فی تفسیر القرآن الکریم، ج 14، ص 166 - 168؛ همان، ج 15، ص 283 و 284.
- 495- المیزان فی تفسیر القرآن الکریم، ج 16، ص 190 و 189.
- 496- «سوگند به نفس و آن کسی که آن را درست کرد؛ سپس پلیدکاری و پرهیزگاری اش را به آن الهام کرد.»  
شمس (91)، 7 و 8.
- 497- «پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن؛ با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست؛ این همان دین پایدار است.»

- روم (30)، 30.
- 498- المیزان ، ج 16، ص 178 و 179؛ همان ، ج 1، ص 44 و 45.
- 499- عبدالله جوادی آملی ، تسنیم «تفسیر قرآن کریم»، ج 1، ص 1، ص 459.
- 500- «هر کسی از هدایتیم پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت.»  
طه (20)، 123.
- 501- «هر کس - از زن و مرد - کار شایسته کند و مومن باشد، قطعا او را با زندگی پاکیزه ای حیات [حقیقی] بخشیم ، و مسلما به آنان بهتر از آنچه انجام می دادند پاداش خواهیم داد.»  
نحل (16)، 97.
- 502- «و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به زودی آنان را در بوستان هایی که از زیر [درختان] آن ، نهرها روان است در آوریم . همیشه در آن جاودانند وعده خدا راست است ، چه کسی در سخن از خدا راستگوتر است؟»  
نساء (4)، 122.
- 503- المیزان ، ج 20، ص 123.
- 504- «ما راه را بدو نمودیم ؛ یا سپاس خواهد بود و یا ناسپاسگزار.»  
دهر (انسان) (76)، 3.
- 505- المیزان ، ج 20، ص 122.
- 506- همان ، ج 2، ص 147 و 148.
- 507- «بی تردید، ستمکاران رستگار نمی شوند.»  
انعام (6)، 21.
- 508- «و اگر آنچه در دل های خود دارید آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را به آن محاسبه می کند.»  
بقره (2)، 184.
- 509- «آیا شما به پاره ای از کتاب [تورات] ایمان می آورید و به پاره ای کفر می ورزید؟ پس جزای هر کسی از شما که چنین کند، جز خواری در زندگی دنیا چیزی نخواهد بود، و روز رستاخیز ایشان را به سخت ترین عذاب ها باز برند، و خداوند از آنچه می کنید غافل نیست.»  
بقره (2)، 85.

- 510- «کسانی [هم] که پیش از آنان بودند به تکذیب پرداختند، و از آنجا که حدس نمی زند عذاب بر ایشان آمد، پس خدا در زندگی دنیا رسوایی را به آنان چشاند، و اگر می دانستند، قطعاً عذاب آخرت بزرگتر است.»  
 زمر (39)، 25 و 26.
- 511- همان ، ج 7، ص 46 - 49.
- 512- «و اما کسانی که به خدا گرویدند و به او تمسک جستند، به زودی [خدا] آنان را در جوار رحمت و فضلی از جانب خویش در آورد و ایشان را به سوی خود، به راهی راست هدایت کند.»  
 نساء (4)، 175.
- 513- همان ، ج 1، ص 33.
- 514- «و برای هر یک در [نتیجه] آنچه انجام داده اند درجاتی است ، و تا [خدا پاداش] اعمالشان را تمام بدهد و آنان مورد ستم قرار نخواهند گرفت.»  
 احقاف (46)، 19.
- 515- «ولیّ شما، تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز بر پا دارند و در حال رکوع زکات می دهند.»  
 مائده (5)، 55.
- «تا خدا [رتبه] کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات بلند گرداند.»  
 مجادله (58)، 11.
- «سخنان پاکیزه به سوی او بالا می رود و کارهای شایسته به آن رفعت می بخشد.»  
 فاطر (35)، 10/.
- همان ، ص 33 - 37.
- ترتیب کتاب العین ، واژه ایمان ، لسان العرب المحيط، ج 1 واژه امن ؛ ابن اثیر، النهایة ، ج 1، ج 4، واژه امن .
- 516- «تا خدا [رتبه] کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات بلند گرداند.»  
 مجادله (58)، 11.
- 517- «سخنان پاکیزه به سوی او بالا می رود و کارهای شایسته به آن رفعت می بخشد.»  
 فاطر (35)، 10/.

- 518- همان ، ص 33 - 37.
- 519- ترتیب کتاب العین ، واژه ایمان ، لسان العرب المحيط، ج 1 واژه امن ؛ ابن اثیر، النهایة ، ج 1، چ 4، واژه امن .
- 520- l. gradet, "imam", in the encyclopadia of islam, v.III, leiden e.j.brill - 1170, p. 1986and london luzac & co.
- 521- «پیامبر [خدا] بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده ، ایمان آورده است .» بقره (2) 285.
- 522- «ولی تو ما را هر چند راستگو باشیم باور نمی داری .» یوسف (12)، 17.
- 523- سعد الدین تفتازانی ، شرح المقاصد، ج 5، چ 1، ص 175 - 177.
- 524- همان ، ص 76؛ فاضل مقداد سیوری ، ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدین ، ص 439.
- 525- شرح المقاصد، جلد 5، ص 175 - 177.
- 526- همان .
- 527- نصیرالدین طوسی ، تجرید الاعتقاد، چ 1، ص 309.
- 528- علامه حلی ، مناهج الیقین فی اصول الدین ، چ 1، ص 532.
- 529- ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدین ، ص 439؛ شرح المقاصد، ص 175.
- 530- شرح المقاصد، ص 175.
- 531- ابن میثم بحرانی ، قواعد المرام فی علم الکلام ، چ 2، ص 170؛ ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدین ، ص 440.
- 532- مرتضی مطهری ، مجموعه آثار، ج 1، چ 2، ص 291.
- 533- «و با آنکه دل‌هایشان بدان یقین داشت ، [از روی ظلم و تکبر] آن را انکار کردند.» نمل (27)، 14.
- 534- «از آنان که با زبان خود گفتند: «ایمان آوردیم» و حال آن که دل‌هایشان ایمان نیاورده بود.» مائده (5)، 41.
- 535- تسنیم «تفسیر قرآن کریم»، ج 2، ص 156 و 157.
- 536- میزان ، ج 1، ص 45.
- 537- همان ، ج 18، ص 158



- 538- نمل (27)، 14.
- 539- «و خدا او را دانسته گمراه کرد.»  
جائیه (15)، 23.
- 540- «هر کس - از مرد یا زن - کار شایسته کند و مومن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه ای، حیات [حقیقی] بخشیم.»  
نحل (16)، 97.
- 541- «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، خوشا به حالشان و خوش سرانجامی دارند.»  
رعد (13)، 29.
- 542- المیزان، ج 15، ص 6.
- 543- «و آنان که به آیات ما ایمان می آورند.»  
اعراف (7)، 156.
- 544- المیزان، ج 8، ص 277.
- 545- روح الله الموسوی الخمينی رحمته الله، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ج 1، ص 87 و 88.
- 546- اخلاق در قرآن، ص 128.
- 547- تسنیم، ج 2، ص 157.
- 548- «تا کسی که [باید] هلاک شود، با دلیلی روشن هلاک گردد، و کسی که [باید] زنده شود، با دلیلی واضح زنده بماند.»  
انفال (8)، 42.
- 549- «نه، این چنین نیست [بلکه کسانی که ستم کرده اند، بدون هیچ گونه دانشی هوس های خود را پیروی کرده اند، پس آن کسی را که خدا گمراه کرده، چه کسی هدایت می کند؟ و برای آنان یاورانی نخواهد بود.»  
روم (30)، 29.
- 550- «در حقیقت، مؤمنان کسانی اند که به خدا و پیامبر او گرویده و [دیگر] شک نیاورده ...»  
حجرات (49)، 15.
- 551- «خدایی جز او نیست؛ او زندگی می بخشد و می میراند؛ پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما است. ولی نه، آنها به شک و شبهه خویش سرگرمند.»  
دخان (44)، 8 و 9.

- 552- المیزان ، ج 18، ص 259.
- 553- همان ، ج 11، ص 354.
- 554- «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند...»  
بقره (2)، 277.
- 555- علامه حلی ، انوار الملکوت فی شرح الیاقوت ، ص 179 و 180.
- 556- «... خوشا بر نمازگزاران و زکات دهندگان و ایمان آورندگان به خدا و روز باز پسین.»  
نساء (4)، 162.
- 557- مانند آیات : اعراف (7)، 158؛ سجده (32)، 18 - 20؛ فاطر (35)، 10.
- 558- المیزان ، ج 18، ص 259.
- 559- «سخنان پاکیزه به سوی او بالا می رود و کار شایسته به آن رفعت می بخشد.»  
فاطر (35)، 10.
- 560- المیزان ، ج 18، ص 260 و 261.
- 561- «و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید.»  
انفال (8)، 3.
- 562- «و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید.»  
انفال (8)، 3.
- 563- «تا ایمانی بر ایمان خود بیفزاید.»  
فتح (48)، 4.
- 564- المیزان ، ج 18، ص 259.
- 565- «نه چنین است ، در حقیقت ، کتاب نیکان در «علیون» است و تو چه می دانی که «علیون» چیست ؟... به راستی نیکوکاران در نعیم [الاهی] خواهند بود.»  
مطففین (83)، 18 و 22.
- 566- «همانا نیکان از جامی نوشند که آمیزه ای از کافور دارد...»  
دھر (انسان) (76)، 5.
- 567- «و خدا یار پرهیزگاران است.»  
جاثیه (45)، 19.
- 568- «مسلمان در آفرینش آسمانها و زمین ، و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای خردمندان نشانه هایی [قانع کننده] است.»

آل عمران (3)، 19.

569- «مقربان آن را مشاهده خواهند کرد.»

مطففین (83)، 21.

570- بقره (2)، 128.

571- «و همه را گمراه خواهم ساخت ، مگر بندگان خالص تو از میان آنان را.»

حجر (15)، ص 40 - 39.

572- «و قطعاً آنها [در آتش] احضار خواهند ش ، مگر بندگان پاکدین خدا.»

صافات (37)، 128 - 127.

573- «به راستی ایمان ده درجه است ؛ چون نردبان پله به پله از آن بالا روند نباید آن که دو پله بالا است نسبت به آن که یک پله بالا است بگوید: تو چیزی نیستی ، تا برسد به آن که در پله دهم است . تو کسی را که از خودت پایینتر است دور نینداز تا آن که بالاتر از تو است تو را دور نیندازد و چون دیدی کسی از تو یک درجه پایینتر است او را به نرمی به سوی خود بالا بر و بر او مکن آنچه را تاب نیارد تا او را بشکنی ؛ زیرا هر کس مومنی را بشکند بر او است که شکست او را جبران کند.»

به نقل از: نقة الاسلام کلینی ، اصول کافی ، ج 4، چ 3، ص 146 و 147.

574- عصر (103)، 3.

575- نحل (16)، 97.

576- مائده (5)، 57.

577- تغابن (64)، 9.

578- بقره (2)، 112.

579- احقاف (46)، 13.

580- بقره (2)، 177.

581- حدید (57)، 19 - 21.

582- محمد (47)، 2.

583- بقره (3)، 3.

584- «آیا شما به پاره ای از کتاب [تورات] ایمان می آورید و به پاره ای کفر می ورزید؟ پس جزای هر کس از شما که چنین کند، جز خواری در زندگی دنیا چیزی نخواهد بود، روز رستاخیز ایشان را به سخت ترین عذاب ها باز برند، و خداوند از آنچه می کنید غافل نیست.»

- بقره (2)، 85.
- 585- «کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می ورزند و می خواهند میان خدا و پیامبران او جدایی اندازند و می گویند: «ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می کنیم» و می خواهند میان این [دو]، راهی برای خود اختیار کنند، آنان در حقیقت کافرند؛ و ما برای کافران عذابی خفت آور آماده کرده ایم.»
- نساء (4)، 150 و 151.
- 586- المیزان ، ج 5، ص 125 و 126.
- 587- محمدتقی مصباح یزدی ، معارف قرآن ، ج 1 - 3، چ 2، ص 60.
- 588- «مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی.»
- اعراف (7)، 12.
- 589- «گفت : پروردگارا، به سبب آن که مرا گمراه ساختی ، من [هم گناهانشان را ] در زمین برایشان می آریم و همه را گمراه خواهم ساخت.»
- حجر (15)، 39.
- 590- «گفت : پروردگارا، پس مرا تا روزی که برانگیخته خواهند شد مهلت ده.»
- حجر (15)، 36.
- 591- نهج البلاغه ، خطبه قاصعه .
- 592- بقره (2)، 34.
- 593- «خداوند به مردان و زنان با ایمان باغ هایی وعده داده است که از زیر [درختان ] آن نهرهایی جاری است . در آن جاودانه خواهند بود، و [نیز] سرراهی پاکیزه در بهشت هایی جاودان [به آنان وعده داده است ] و خشنودی خدا بزرگتر است . این است همان کامیابی بزرگ.»
- توبه (9)، 72.
- 594- «و به زودی کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، در باغ هایی که از زیر [درختان ] آن نهرها روان است در آوریم ؛ برای همیشه در آن جاودانند.»
- نساء (4)، 57.
- 595- «برای کسانی که کار نیکو کرده اند، نیکویی [بهشت ] و زیاده [بر آن ] است . چهره هایشان را غباری و ذلتی نمی پوشانند؛ اینان اهل بهشتند [و] در آن جاودانه خواهند ماند.»
- یونس (25)، 26.

596- «اینها احکام الاهی است و هر کس از خدا و پیامبر او اطاعت کند، وی را به باغ‌هایی در آورد که از زیر [درختان] آن نهرها روان است؛ در آن جاودانه اند و این همان کامیابی بزرگ است.»

نساء (4)، 13.

597- «کسانی و [لی] که کفر ورزیدند و نشانه‌های ما را دروغ انگاشتند، آنانند که اهل آتشند؛ و در آن ماندگارند.»

بقره (2)، 39.

598- «مثل کسانی که به پروردگار خود کافر شدند، کردارهایشان به خاکستری می ماند که بادی تند در روزی طوفانی بر آن بوزد. از آنچه به دست آورده اند، هیچ [بهره ای] نمی توانند برد؛ این است همان گمراهی دور و دراز.»

ابراهیم (4)، 18.

599- مانند: آل عمران (3)، 116 و 117؛ نور (24)، 39؛ فرقان (25)، 23؛ بقره (2)، 164.

600- «کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، سپس در پی آن چه انفاق کرده اند، منت و آزاری روا نمی دارند، پاداش آنان برایشان نزد پروردگارشان [محفوظ] است و بیمی بر آنان نیست و اندوهگین نمی شوند.»

بقره (2)، 262.

601- میزان، ج 2، ص 385.

602- «ای کسانی که ایمان آورده اید، صدقه‌های خود را با منت و آزار باطل مکنید؛ مانند کسی که مالش را برای خودنمایی به مردم، انفاق می کند.»

بقره (2)، 264.

603- «و به [پاس] دوستی [خدا] بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می دادند. ما برای خشنودی خدا است که به شما می خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم.»

انسان (76)، 8 و 9.

604- «و پاک رفتارتر [این مردم] از آن دور داشته خواهد شد؛ همان که مال خود را می دهد [برای آنکه] پاک شود؛ هیچ کس را به قصد پاداش یافتن نعمت نمی بخشد، جز خواستن رضای پروردگارش که بسی برتر است [منظوری ندارد]. و قطعاً به زوید خشنود خواهد شد.»

لیل (92)، 17 و 21.

605- اخلاق در قرآن، ج 1، ص 117 - 126.

- 606- «آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده : سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه اش استوار و شاخه اش در آسمان است ؟ میوه اش را هر دم به اذن پروردگارش می دهد. و خدا مثل ها را برای مردم می زند، شاید که آنان پند گیرند و مثل سخنی ناپاک چون درختی ناپاک است که از روی زمین کنده شده و قراری ندارد.» ابراهیم (14)، 24 - 26.
- 607- المیزان ، ج 11، ص 155.
- 608- «سخنان پاکیزه به سوی او بالا می رود و کار شایسته به آن رفعت می بخشد.» فاطر (35)، 155.
- 609- المیزان ، ج 11، ص 155.
- 610- «و در آخرت [دنیاپرستان را] عذابی سخت است و [مومنان را] از جانب خدا آمرزش و خشنودی است و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست.» حدید (57)، 20.
- 611- همان ، ص 158.
- 612- «این است خدا، پروردگار شما، هیچ معبودی نیست جز او، آفریننده هر چیزی است ؛ پس او را بپرستید.» انعام (6)، ص 102.
- 613- «همان کسی که هر چیزی را که آفریده است نیکو آفریده.» سجده (32)، 7.
- 614- «و هیچ چیز نیست مگر این که با دهان ستایش ، تسبیح او می گوید.» اسراء (17)، 44.
- 615- «ولی کسانی که ایمان آورده اند، به خدا محبت بیشتری دارند.» بقره (2)، 165.
- 616- «اشاره به این روایت است :
- فضیل یسار، می گوید از امام صادق علیه السلام درباره حب و بغض پرسیدم که آیا این دو از ایمانند؟ امام علیه السلام در جواب فرمود: و هل الايمان الا الحب و البغض ؟ ثم تلا هذه الآية : «حبب اليكم الايمان و زينه في قلوبكم و كره اليكم الكفر و الفسوق و العصيان اولئك هم الرذاشدون»؛ حجرات (49)، 7؛ مگر ایمان جز حب و بغض است ؟ سپس این آیه را خواند «محبوب کرد ایمان را برای شما و آن را در دلهای شما آراست و مکروه نفرت آمیز کرد نزد شما کفر و فسق و نافرمانی را، آنانند راه یافته ها.»

- به نقل از: اصول کافی ، ج 4، ص 376 و 377.
- 617- میزان ، ج 11، ص 158 - 160.
- 618- همان ، ص 160 و 161.
- 619- «آیا کسی که مرده [دل] بود و زنده اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن ، در میان مردم راه برود.»  
انعام (6)، 122.
- 620- «و آنها را با روحی از جانب خود تایید کرده است.»  
مجادله (58)، 22.
- 621- «آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می شوند. همان ها که ایمان آورده و پرهیزکاری ورزیده اند.»  
یونس (10)، 62 و 63.
- 622- «کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده اند؛ آنان راست ایمنی و ایشان راه یافتگانند.»  
انعام (6)، 82.
- 623- «نه چنین است ، در حقیقت ، کتاب نیکان در «علیون» است . و تو چه می دانی که «علیون» چیست ؟ کتابی است نوشته شده ، مقربان آن را مشاهده خواهند کرد.»  
مطففین (83)، 18 - 21.
- 624- «هرگز چنین نیست ، اگر علم الیقین داشتید؛ به یقین دوزخ را می بینید.»  
تکواثر (102)، 5 و 6.
- 625- «اوست [همان] زنده ای که خدایی جز او نیست . پس او را در حالی که دین [خود] را برای وی بی آرایش گردانیده اید، بخوانید.»  
فصلت (41)، 65.
- 626- ابن سینا در کتاب اشارات خود درباره زاهد، عابد و عارف به بحث پرداخته است .  
به اعتقاد وی ، زهد زاهد و عبادت عابد نوعی معامله است ؛ گویی زاهد در برابر کالای دنیوی کالای اخروی می خرد و عابد به خاطر اجر و ثوابی که در آخرت خواهد گرفت ، به عبادت و عمل صالح می پردازد.

اما زهد عارف نوعی تنزه و پاکی از چیزهایی است که درون او را از حق باز می‌دارد و تکبر و بی‌اعتنائی است به هر چیزی که غیر حق است و عبادتش ریاضتی است برای همت‌ها و قوای متوهمه و متخیله نفس او تا با تعویذ و خو دادن، آنها را از دام غرور به سوی حق بکشاند. هدف عارف از عبادت تنها حق تعالی است و هیچ چیزی را بر شناخت او برتر نمی‌داند. عارف خدا را تنها برای خدا می‌خواهد و اگر اراده اش به غیر او تعلق بگیرد، آن نیز فقط به خاطر خداست. حتی عرفان بالذات مطلوب عارف نیست، بلکه تنها حق تعالی هدف بالذات او است. امید و ترس از چیزی در اراده و عبادت عارف موثر نیست و اگر غیر از این باشد، حق بالذات هدف نخواهد بود، بلکه واسطه خواهد بود.

ر. ک: ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، الاشارات و التنبيهات، ج 3، ج 1، ص 370 و 375.  
 627- الا المستضعفين من الرجال و النساء و الولدان لا يستطيعون حيلة و لا يهتدون سبيلا فاولئك عسى الله ان يعفو عنهم و كان الله عفوا غفورا؛  
 «مگر آنکه مردان و زنان و کودکان فرودستی که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند. پس آنان که [فی الجمله عذری دارند] باشد که خدا از ایشان در گذرد، که خدا همواره خطابخش و آمرزنده است.»

نساء (4)، 98 و 99.

علامه طباطبایی رحمته الله در ذیل این آیات می‌نویسد:

«جهل به معارف دین در صورتی که از قصور و ضعف باشد و خود انسان جاهل هیچ دخالتی در آن قصور و در آن ضعف نداشته باشد، در درگاه خدای عز و جل معذور است.»  
 برای آگاهی بیشتر ر. ک: المیزان فی تفسیر القرآن الکریم، ج 5، ص 50 - 52 و 59.  
 628- بقره (2)، 39.

629- المیزان، ج 15، ص 242 و 243.

630- همان، ج 2، ص 134.

631- همان، ج 1، ص 215 و 216.

632- محسن قرائتی، گناه شناسی، ج 1، ص 22 - 25.

633- «اگر از گناهان بزرگی که از آن [ها] نهی شده اید دوری گزینید، بدی‌های شما را از شما می‌زداییم و شما را در جایگاهی ارجمند در می‌آوریم.»  
 نساء (4)، 31.

634- مانند: کهف (18)، 49؛ نجم (53)، 32؛ شوری (42)، 37؛ نساء (4)، 48.



- 635- المیزان ، ج 4 ، ص 325.
- 636- همان ، ص 331 و 332.
- 637- همان ، ص 323.
- 638- همان ، ص 333 و 334.
- 639- همان ، ص 324 - 333.
- 640- «و ما [نیز] بر آنان که ستم کردند، به سزای این که نافرمانی پیشه کرده بودند، عذابی از آسمان فر فرستادیم.»  
بقره (2)، 59.
- 641- «پس ایشان را به [سزای] گناهانشان هلاک کردیم.»  
انعام (6)، 6.
- 642- «و این [هم] خانه های خالی آنهاست به [سزای] بیدادی که کردند.»  
نمل (27)، 52.
- 643- «[تا] به سبب گناهانشان غرقه گشتند.»  
نوح (71)، 25.
- 644- «و پروردگارشان به [سزای] گناهشان بر سرشان عذاب آورد و آنان را با خاک یکسان کرد.»  
شمس (91)، 14.
- 645- «و هر کس بدی به میان آورد، به رو در آتش [دوزخ] سرنگون شدند. آیا جز آنچه می کردید سزا داده می شوید؟»  
نمل (27)، 90.
- 646- «و هر کس خدا و پیامبرانش را نافرمانی کند، قطعا آتش دوزخ برای او است و جاودانه در آن خواهند ماند.»  
جن (72)، 23.
- 647- «گناهکار آرزو می کند که کاش برای رهایی از عذاب آن روز، می توانست پسران خود را عوض دهد. و [نیز] همسرش و برادرش را، و قبیله اش را که به او پناه می دهد، و هر که را که در روی زمین است و همه را [عوض می داد] و آنگاه خود را رها می کرد. نه چنین است. [آتش] زبانه می کشد، پوست سر و اندام را بر کننده است.»  
معارج (70)، 11 - 16.

- 648- «آنان کسانی اند که خدا بر دلها و گوش و دیدگانشان مهر نهاده و آنان خود غافلند.»  
نحل (16)، 108.
- 649- «آنگاه فرجام کسانی که بدی کردند [بسی] بدتر بود؛ [چرا] که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را به ریشخند می گرفتند.»  
روم (30)، 10.
- 650- «هیچ چیز بیشتر از گناه قلب را فاسد نمی کند، قلب گناه می کند و بر آن اصرار می ورزد و در نتیجه سرنگون و وارونه می گردد.»  
به نقل از: اصول کافی، ج 5، ص 116.
- 651- «روزی که در «صور» دمیده می شود، گروه گروه بیاید.»  
نبأ (78)، 18.
- 652- ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 10، ج 1، ص 539.
- 653- ر.ک: سید هاشم رسولی محلاتی، کیفر گناه و آثار و عواقب خطرناک آن، جلد 2 و 1،  
ج 11، المیزان، ج 2، ص 418 - 421؛ همان، ج 8، ص 199 - 195؛ همان، ج 18، ص 59 و  
60.
- 654- «اگر از گناهان بزرگی که از آن [ها] نهی شده اید دروی گزینید، بدی های شما را از شما  
می زداییم ...»  
نساء (4)، 31.
- 655- المیزان، ج 4، ص 324 و 325.
- 656- ر.ک: همان، ج 1، ص 157 - 184.
- پی نوشت ها 4
- 657- علامه حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص 417 و 418.
- 658- همان، ص 418.
- 659- المیزان، ج 1، ص 237.
- 660- همان، ص 249.
- 661- همان، ص 244.
- 662- «ای مردم، شما به خدا نیازمندید و خدا است که بی نیاز ستوده است.»

- فاطر (35)، 15.
- 663- «و برای خود نه زبانی را در اختیار دارند و نه سودی را، و نه مرگی را در اختیار دارند و نه حیاتی و نه رستاخیزی را.»
- فرقان (25)، 3.
- 664- «[که] براستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم . سپس او را به پست ترین [مراتب] پستی بازگردانیم.»
- تین (95)، 4 و 5.
- 665- «هیچ کس از شما نیست ، مگر [این که] در آن وارد می گردد. این [امر] همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است . آنگاه کسانی را که پرهیزگار بوده اند و می رهانیم ، و ستمگران را به زانو درافتاده ، در [دوزخ] رها می کنیم.»
- مریم 19-، 71 و 72.
- 666- المیزان ، ج 1، ص 244 و 245.
- 667- همان ، ص 238 و 239.
- 668- «کسانی که عرش [خدا] را حمل می کنند و آنها که پیرامون آنند، به سپاس پروردگارشان تسبیح می گویند و به او ایمان دارند و برای کسانی که گرویده اند طلب آمرزش می کنند:
- «پروردگارا، رحمت و دانش تو بر هر چیز احاطه دارد؛ کسانی را که توبه کرده و راه تو را دنبال کرده اند ببخش.»
- فصلت (41)، 7.
- 669- «و [بیز] بر آن سه تن که بر جای مانده بودند، [و قبول توبه آنان به تعویق افتاد] تا آنجا که زمین با همه فراخی اش بر آنان تنگ گردید و از خود به تنگ آمدند و دانستند که پناهی از خدا جز به سوی او نیست . پس [خدا] به آنان [توفیق] توبه داد تا توبه کنند. بی تردید خدا همان توبه پذیر مهربان است.»
- توبه (9)، 118.
- 670- «توبه نزد خداوند، تنها برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب گناه می شوند. سپس به زودی توبه می کنند؛ اینانند که خدا توبه شان را می پذیرد و خداوند دانای حکیم است.»
- نساء (4)، 17.
- 671- المیزان ، ج 1، ص 237.
- 672- «پس [خدا] به آنان [توفیق] توبه داد تا توبه کنند.»

- توبه (9)، 118.
- 673- «پس بر آنان خواهیم بخشود.»
- بقره (2)، 160.
- 674- المیزان، ج 1، ص 237 و 238.
- 675- همان، ص 238 - 246.
- 676- همان، ص 239 - 244.
- 677- «توبه نزد خداوند، تنها برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب گناه می شوند، سپس به زودی توبه می کنند؛ اینانند که خدا توبه شان را می پذیرد و خداوند دانای حکیم است. و توبه کسانی که گناه می کنند، تا وقتی که مرگ یکی از ایشان در رسد، می گوید: «اکنون توبه کردم»، پذیرفته نیست؛ و [نیز توبه] کسانی که در حال کفر می میرند، پذیرفته نخواهد بود؛ آنانند که برایشان عذابی دردناک آماده کرده ایم.»
- نساء (4)، 17 و 18.
- نساء (4)، 17.
- 678- «[اما] روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت [پدید] آید، کسی که قبلا ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی بخشد.»
- انعام (6)، 158.
- 679- «و [الی] هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، دیگر ایمانشان برای آنها سودی ندارد، سنت خدا است که از [دیرباز] درباره بندگان چنین جاری شده و آنجاست که ناباوران زیان کرده اند.»
- فصلت (41)، 85.
- 680- «کسانی که کافر شدند، و در حال کفر مردند، لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم بر آنان باد.»
- بقره (2)، 161.
- 681- همان، ص 243.
- 682- همان، ص 250.
- 683- همان.
- 684- «ای مؤمنان، همگی [از مرد و زن] به درگاه خدا توبه کنید، امید که رستگار شوید.»
- نور (24)، 31.

- 685- همان ، ص 248؛ همان ، ج 17، ص 279 و 280.
- 686- «توبه کننده از گناه مانند ان است که گناهی نکرده است.»  
به نقل از: اصول کافی ، ج 5، ص 514.
- 687- المیزان ، ج 1، ص 248 و 249.
- 688- «خداوند توبه کاران را دوست می دارد.»  
بقره (2)، 222.
- 689- «و چون به او گفته شود: «از خدا پروا کن» نخوت ، وی را به گناه کشاند. پس جهنم برای او بس است و چه بد بستری است.»  
بقره (2)، 206.
- 690- «و مجرمان را با حال تشنگی به سوی دوزخ می رانیم.»  
مریم (19)، 85.
- 691- «در حقیقت ، هر که به نزد پروردگارش گنه کار رود، جهنم برای او است ؛ در آن نه می میرد و نه زندگی می یابد.»  
طه (20)، 74.
- 692- نساء (4)، 93.
- 693- توبه (9)، 34 و 35.
- 694- توبه (9)، 63؛ مجادله (58)، 5.
- 695- زمر (39)، 72؛ غافر (40)، 60.
- 696- اسراء (17)، 106؛ انبیاء (21)، 98 و 200.
- 697- اسراء (17)، 106؛ جاثیه (45)، 9 و 10.
- 698- نساء (4)، 168؛ توبه (9)، 109 و 110؛ کهف (18)، 29.
- 699- نساء (4)، 121 - 117.
- 700- اعراف مود (7)، 179؛ یونس (10)، 7 و 8.
- 701- توبه (9)، 81؛ انفال (8)، 15 - 16.
- 702- ابراهیم (14)، 28 - 30.
- 703- اسراء (17)، 18.
- 704- اعراف (7)، 18؛ حجر (15)، 42 - 43.
- 705- بقره (2)، 174 و 175.

- 706- هود (11)، 112؛ سباء (34)، 42.
- 707- سجده (32)، 14 - 27؛ جائیه (45)، 34.
- 708- نساء (4)، 10.
- 709- مدثر (74)، 40 - 46.
- 710- بقره (2)، 176 - 275 و 278 - 279.
- 711- همزه (104)، 1 - 9.
- 712- غافر (40)، 43؛ اسراء (17)، 27.
- 713- نساء (4)، 140؛ آل عمران (3)، 12؛ توبه (9)، 68؛ عنکبوت (29)، 54 و 55؛ بقره (2)، 24؛ فتح (48)، 6.
- 714- «و ما را جز طبیعت هلاک نمی کند.»  
جائیه (45)، 24.
- 715- «جز [طریق] گمان نمی سپردند.»  
جائیه (45)، 24.
- 716- «در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند - چه بیمشان دهی و چه بیمشان ندهی - برایشان یکسان است؛ آنها نخواهند گروید.»  
بقره (2)، 6.
- 717- «و با آنکه دلهایشان بدان یقین داشت، از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند.»  
نحل (16)، 14.
- 718- «و از دیرباز [در انتظارش] بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می جستند، ولی همین که آنچه [که اوصافش] را می شناختند برایشان آمد، انکارش کردند. پس لعنت خدا بر کافران باد.»  
بقره (2)، 89.
- 719- «گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می کنم و هر کس سپاس گزارد، تنها به سود خویش سپاس می گزارد، و هر کس ناسپاسی کند، بی گمان پروردگارم بی نیاز و کریم است.»  
نمل (27)، 40.
- 720- «اگر واقعا سپاسگزاری کنید، [نعمت] شما را افزون خواهم کرد، و اگر ناسپاسی نمایید، قطعا عذاب من سخت خواهد بود.»  
ابراهیم (14)، 7.

- 721- «پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و شکرانه ام را به جای آرید و با من ناسپاسی نکنید.»  
بقره (2)، 152.
- 722- «و چون از شما پیمان محکم گرفتیم که: «خون همدیگر را مرزید و یکدیگر را از سرزمین خود بیرون نکنید»؛ سپس [به این پیمان] اقرار کردید، خود گواهید.  
[ولی] باز همین شما هستید که یکدیگر را می کشید و گروهی از خودتان را از دیارتان بیرون می رانید و به گناه و تجاوز، بر ضد آنان به یکدیگر کمک می کنید و اگر به اسارت پیش شما آیند، به [دادن] فدیة، آنان را آزاد می کنید، با آن که [نه تنها کشتن، بلکه] بیرون کردن آنان بر شما حرام شده است. آیا شما به پاره ای از کتاب [تورات] ایمان می آورید و به پاره ای کفر می ورزید؟»  
بقره (2)، 84 - 75.
- 723- «این جزای هر کس از شما که چنین کند، جز خواری در زندگی دنیا چیزی نخواهد بود و روز رستاخیز ایشان را به سخت ترین عذابها باز برند و خداوند از آنچه می کنید غافل نیست.»  
بقره (2)، 85.
- 724- «به شما کفر می ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده تا وقتی که فقط به خدا ایمان آورید.»  
ممتحنه (60)، 4.
- 725- «من به آنچه پیش از این مرا [در کار خدا] شریک می دانستید کافرم.»  
ابراهیم (14)، 22.
- 726- «جز خدا، فقط بت هایی را اختیار کرده اید که آن هم برای دوستی میان شما در زندگی دنیاست، آنگاه روز قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را انکار و برخی از شما برخی دیگر را لعنت می کنند.»  
عنکبوت (29)، 25.
- 727- اصول کافی، ج 5، ص 408 - 413.
- 728- المیزان، ج 1، ص 52 - 54.
- 729- «ای کسانی که ایمان آورده اید، چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فراخواندند که به شما حیات می بخشد، آنان را اجابت کنید.»  
انفال (8)، 24.
- 730- «هر کس - از زن یا مرد - کار شایسته کند و مومن باشد، قطعا او را با زندگی پاکیزه ای حیات [حقیقی] بخشیم.»

- نحل (16)، 97.
- 731- المیزان ، ج 12، ص 342.
- 732- همان ، ج 12، ص 343 و 342.
- 733- مجادله (58)، 22.
- 734- بقره (2)، 257.
- 735- انعام (6)، 122.
- 736- بقره (2)، 257؛ آل عمران (3)، 68.
- 737- مائده (5)، 69.
- 738- توبه (9)، 40.
- 739- غافر (40)، 60/.
- 740- بقره (2)، 152.
- 741- هود (11)، 69؛ نحل (16) 32؛ غافر (40)، 7؛ شوری (42)، 5.
- 742- المیزان ، ج 2، ص 91.
- 743- همان .
- 744- «ای نفس مطمئنه ، خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت باز گرد.»
- فجر (89)، 27 و 28.
- 745- المیزان ، ج 20، ص 287 و 288.
- 746- در حقیقت ، کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست»؛ سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می آیند [و می گویند] «هان ، بیم مدارید و غمگین نباشید و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید.»
- فصلت (41)، 30.
- 747- المیزان ، ج 17، ص 394.
- 748- «همان کسانی که فرشتگان جانشان را در حالی که پاکند - می ستانند [و به آنان ]، می گویند: «درود بر شما باد، به [پاداش ] آنچه انجام می دادید به بهشت در آید.»
- نحل (16)، 32.
- 749- «و کاش ستمکاران را در گرداب های مرگ می دیدی که فرشتگان [به سوی آنان ] دست هایشان را گشوده اند [و نهیب می زنند: ] جانهایتان را بیرون دهید. امروز به [سزای ] آنچه بناحق بر خدا دروغ بستید و در برابر آیات او تکبر می کردید، به عذاب خوارکننده کیفر می یابید.»



- انعام (6)، 93.
- 750- «و اگر ببینی آنگاه که فرشتگان جان کافران را می ستانند، بر چهره و پشت آنان می زند و [گویند:] عذاب سوزان را بچشید.»
- انفال (8)، 50.
- 751- «پس چگونه [تاب می آورند] وقتی که فرشتگان [عذاب]، جانشان را می ستانند و بر چهره و پشت آنان تازیانه می نوازند؟»
- محمد (47)، 27.
- 752- آموزش عقاید، ص 405.
- 753- میزان، ج 1، ص 349؛ همان، ج 15، ص 68؛ شیعه در اسلام، ص 162؛ جعفر سبحانی، الالهیات علی هدی الکتاب و السنة و العقل، ج 4، ص 3، ج 3، ص 232 - 236.
- 754- محمد بن نعمان عکبری (شیخ مفید)، مصنفات شیخ مفید «اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات»، ج 4، ص 1، ج 1، ص 76؛ مصنفات شیخ مفید، «الاعتقادات»، ج 5، ص 58؛ قاضی عبدالرحمن ایجی، المواقف فی علم الکلام، بیروت، عالم الکتب، ص 382؛ ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدین، ص 425؛ نصیرالدین طوسی، تجرید الاعتقاد، ص 308؛ الالهیات علی هدی الکتاب و السنة و العقل، ص 236؛ میزان فی تفسیر القرآن، ج 12، ص 64 و 65؛ شیعه در اسلام، ص 162.
- 755- شیعه در اسلام، ص 163.
- 756- «هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار، بلکه زنده اند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است شادمانند و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته اند شادی می کنند که نه بیمی برایشان است و نه اندوهگین می شوند. بر نعمت و فضل خدا و این که خداوند پاداش مؤمنان را تباه نمی گرداند، شادی می کنند.»
- آل عمران (3)، 169 - 171.
- 757- «تا آنگاه که مرگ یکی از ایشان فرارسید، می گوید: «پروردگارا، مرا بازگردانید، شاید من در آنچه وانهادم کار نیکی انجام دهم. نه چنین است، این سخنی است که او گوینده آن است و پیشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد.»
- مومنون (22)، 99 و 100.
- 758- مانند فرقان (25)، 21 - 26؛ مومن (40)، 11 - 46؛ نحل (16)، 63؛ بقره (2)، 154.

- 759- الميزان فى تفسير القرآن ، ج 15، ص 75.
- 760- دره‌اى آسمان را برايشان نمى گشايند.»
- اعراف (7)، 40
- 761- «و هر كس به خدا شرك ورزد چنان است كه گويى از آسمان فرو افتاده و مرغان [شكارى  
[ او را ربوده اند يا باد او را به جايى دور افكنده است .»  
حج (22)، 31.
- 762- جلال الدين عبدالرحمن سيوطى ، الدر المنثور فى التفسير بالماءثور، ج 3، ص 83 و 84؛  
محمد الميزان ، ج 8، ص 138 - 138.
- 763- بقره (2)، 138.
- 764- الميزان ، ج 8، ص 138.
- 765- بحارالانوار، ج 6، ص 218.
- 766- آموزش عقايد، ص 408.
- 767- بحارالانوار، ص 221.
- 768- بحارالانوار، ج 6، باب احوال البرزخ و القبر و عذابه و سواله .
- 769- زلزله (99)، 1؛ حج (22)، 1؛ واقعه ، 4؛ مزمل (73)، 14؛ فجر (89)، 21؛ الحاقه (69) 14؛  
كهف (18)، 47؛ تكوير (81)، 2 - 1؛ مزمل (73)، 14؛ معارج (70)، 9؛ قارعه (101)، 5؛ كهف  
(18)، 8؛ دخان (44)، 10؛ طه (20)، 105؛ مرسلات (77)، 10؛ القيامه (75)، 8؛ طور (52)، 1؛  
نبا (78)، 20 و ... .
- 770- ابراهيم (14)، 48؛ زمر (39)، 67؛ مريم (19)، 38؛ ق (50)، 22.
- 771- كهف (18)، 47؛ نحل (16)، 77؛ قمر (54)، 50؛ نبا (78)، 18.
- 772- يس (36)، 51؛ مطففين (83)، 30؛ القيامه (75)، 12 و 30.
- 773- كهف (18)، 99؛ تغابن (64)، 9؛ نساء (4)، 87؛ انعام (6)، 12؛ آل عمران (3)، 9؛ هود (11)،  
103.
- 774- ابراهيم (14)، 21؛ العاديات (100)، 10؛ الطارق (86)، 9.
- 775- حج (22)، 65؛ فرقان (25)، 26؛ غافر (40)، 16.
- 776- هود (11)، 105؛ طه (20)، 108، و 111؛ نبا (78)، 38.
- 777- عبس (80)، 37 - 34؛ شعراء (26)، 88؛ معارج ، (70)، 10.
- 778- بقره (2)، 166؛ مومنون (23)، 101.

- 779- زخرف (43)، 67.
- 780- انعام (6)، 31؛ مریم (19)، 39.
- 781- آل عمران (3)، 30؛ تکویر (81)، 14.
- 782- اسراء (17)، 13 و 14 و 71؛ انشقاق (84)، 10 و 7.
- 783- الرحمن (55)، 39.
- 784- اعراف (7)، 8 و 9؛ انبیاء (21)، 47.
- 785- ابراهیم (14)، 51؛ طه (20)، 15؛ النجم (53)، 40 و 41.
- 786- انعام (6)، 160.
- 787- نحل (16)، 25؛ عنکبوت (29)، 13.
- 788- بقره (2)، 123؛ آل عمران (3)، 91؛ لقمان (31)، 33؛ مائده (5)، 36؛ حدید (57)، 15.
- 789- بقره (2)، 48 و 123 و 254؛ مدثر (74)، 48.
- 790- انبیاء (21)، 28؛ بقره (2)، 255؛ یونس (10)، 3؛ مریم (19)، 87؛ طه (20)، 109.
- 791- اعراف (7)، 44.
- 792- انفال (8)، 37؛ روم (30)، 14 - 16؛ و 43 و 44؛ شوری (42)، 7؛ هود (11)، 105 - 108؛ یس (36)، 59.
- 793- زمر (39)، 73؛ آل عمران (3)، 107؛ مریم (19)، 85؛ قیامت (75)، 42 - 24.
- 794- زمر (39)، 71 - 60؛ آل عمران (3)، 106؛ انعام (6)، 124؛ یونس (10)، 27.
- 795- زمر (39)، 73؛ رعد (13)، 24 و 22.
- 796- زمر (39)، 71 و 72؛ تحریم (66)، 6؛ انبیاء (21)، 103.
- 797- نحل (16)، 31.
- 798- المیزان، ج 3، ص 109 - 111.
- 799- «هر کس بدی به میان آورد، به رو در آتش [دوزخ] سرنگون شوند. آیا جز آنچه می کردید سزا داده می شوید.»
- نمل (27)، 90.
- 800- «ای کسانی که کافر شده اید، امروز عذر نیاورید، در واقع به آنچه می کردید کیفر می یابید.»
- تحریم (66)، 7.

- 801- «و قطعاً وعده گاه همه آنان دوزخ است [دوزخی] که برای آن هفت در است، و از هر دری بخشی معین از آنان [وارد می شوند]».
- حجر (15)، 43 و 44.
- 802- ابراهیم (14)، 49؛ غافر (40)، 71؛ رعد (13)، 5.
- فرقان (25)، 13؛ انبیاء (29)، 98؛ جن (72)، 15؛ ابراهیم (14)، 50.
- بقره (2)، 24؛ تحریم (66)، 6.
- حج (22)، 19؛ دخان (44)، 48.
- انعام (6)، 70؛ یونس (10)، 4؛ کهف (18)، 29؛ واقعه (56)، 42 - 44.
- صافات (37)، 62 - 66؛ ص (38)، 57؛ غاشیه (88)، 6 - 7؛ نباء (78)، 25.
- حج (22)، 19.
- آل عمران (3)، 192؛ انعام (6)، 93؛ حج (22)، 57.
- مومنون (23)، 107 و 108.
- همزه (104)، 6 و 7.
- شرح المقاصد، ج 5، ص 231.
- 803- فرقان (25)، 13؛ انبیاء (29)، 98؛ جن (72)، 15؛ ابراهیم (14)، 50.
- 804- بقره (2)، 24؛ تحریم (66)، 6.
- 805- حج (22)، 19؛ دخان (44)، 48.
- 806- انعام (6)، 70؛ یونس (10)، 4؛ کهف (18)، 29؛ واقعه (56)، 42 - 44.
- 807- صافات (37)، 62 - 66؛ ص (38)، 57؛ غاشیه (88)، 6 - 7؛ نباء (78)، 25.
- 808- حج (22)، 19.
- 809- آل عمران (3)، 192؛ انعام (6)، 93؛ حج (22)، 57.
- 810- مومنون (23)، 107 و 108.
- 811- همزه (104)، 6 و 7.
- 812- شرح المقاصد، ج 5، ص 231.
- 813- «پس هر که هم وزن ذره ای نیکی کند [نتیجه] آن را خواهد دید.»
- زلزله (99)، 7.
- 814- سید شریف علی بن محمد جرجانی، شرح المواقف، ج 8، ج 1، ص 309.
- 815- مصنفات شیخ مفید «اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات»، ص 46 - 47.

- 816- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص 414.
- 817- همان ، ص 415.
- 818- «و از آتش بیرون آمدنی نیست».
- بقره (2)، 168.
- 819- المیزان ، ج 1، ص 154.
- 820- همان ، ج 1، ص 412 و 413.
- 821- المیزان فی تفسیر القرآن ، ج 3، ص 292 و 293.
- 822- «و گفتیم : «ای آدم ، خود و همسرت در این باغ سکونت گیر [ید] و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید، و [لی] به این درخت نزدیک نشوید، که از ستمکاران خواهید بود.»
- بقره (2)، 35.
- 823- «و [اینگونه] آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت .»
- طه (20)، 121.
- 824- یکی از موارد اختلاف میان قرآن و کتاب مقدس «تورات» این است که در تورات درباره توبه حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام سخنی به میان نیامده است .
- 825- فرمودیم : «جملگی از آن فرود آید. پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایت را پیروی کنند برایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد، و [لی] کسانی که کفر ورزیدند و نشانه های ما را دروغ انگاشتند، آنانند که اهل آتشند؛ و در آن ماندگار خواهند بود.»
- بقره (2)، 38 و 39.
- 826- المیزان ، ج 1، ص 135 - 137.
- 827- از موارد اختلافی میان قرآن و تورات این است که در تورات به نبوت حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام اشاره نشده است .
- 828- همان ، ج 3، ص 293.
- 829- همان ، ج 12، ص 134 - 139.
- 830- رومیان ، 5: 19.
- 831- «سپس پروردگارش او را برگزید و بر او ببخشد و [وی را] هدایت کرد.»
- طه (20)، 122.
- 832- «سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود و [خدا] بر او ببخشد؛ آری ، او [است که] توبه پذیر مهربان است .»

- بقره (2)، 37.
- 833- المیزان ، ج 3، ص 393 و 394.
- 834- «که هیچ بردارنده ای بار گناه دیگری را بر نمی دارد.»
- نجم (53)، 38.
- 835- «و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست.»
- نجم (53)، 39.
- 836- المیزان ، ج 3، ص 293 و 294.
- 837- همان ، ص 294 و 295.
- 838- پیدایش ، 6: 5 - 7.
- 839- «خدا منزّه است از آنچه در وصف می آورند.»
- صافات (37)، 159.
- 840- علامه طباطبائی رحمته الله علیه به مناسب پاره ای از آیات به بحث درباره خدا و اوصاف او پرداخته است .
- برای اطلاع بیشتر ر.ک : تفسیر المیزان و کتاب شیعه در اسلام ص 117 - 129.
- 841- المیزان ، ج 3، ص 295 و 296.
- 842- قرنتیان : 1: 19 - 23.
- 843- المیزان ، ج 3، ص 296 و 297.
- 844- همان ، ج 3، ص 297.
- 845- john hick, god and the universe of faith, london, the macmillan press, 170, p.1973
- 846- john hick, disputed questions in theoligy and philosophy of religion, 49, p. 1993new, havan, yale umiversity press,
- 847- ibid, 58.
- 848- محمد فنائی ، معرفت دینی ، ج 1، ص 111.
- 849- و گفته ایشان که : «ما مسیح ، عیسی بن مریم ، پیامبر خدا را کشتیم» و حال آن که آنان را نکشتند و مصلوبش نکردند، لیکن امر بر آنان مشتبه شد و کسانی که درباره او اختلاف کردند، قطعا در مورد آن دچار شک شده اند و هیچ عملی بدان ندارند، جز آن که از گمان پیروی می کنند، و یقینا او را نکشتند، بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد، و خدا توانا و حکیم است .»

- نساء (4)، 157 و 158.
- 850- المیزان ، ج 5، ص 132.
- 851- [یاد کن ] هنگامی را که خدا گفت : «ای عیسی ، من تو را بر گرفته و به سوی خویش بالا می برم .»
- آل عمران (3)، 55.
- 852- سجده (32)، 11؛ انعام (6)، 61.
- 853- زمر (39)، 42.
- 854- همان ، ج 3، ص 206.
- 855- همان ، ج 5، ص 133 و 134.
- 856- «ای مردم ، شما به خدا نیازمندید و خدا است که بی نیاز است .»
- فاطر (35)، 15.
- 857- المیزان ، ج 3، ص 298.
- 858- ر. ک : تفسیر المیزان ، ج 1، ذیل آیه 26؛ همان ، ج 2، ذیل آیه 213.
- 859- «اما کاتبان ایشان و فریسیان مهمه کرده ، به شاگردان گفتند: برای چه با باج گیران و گنه کاران اکل و شرب می کنید. عیسی در جواب ایشان گفت : تندرستان احتیاج به طبیب ندارند بلکه مریضان . و نیامده ام تا عادلان ، بلکه تا عاصیان را به توبه بخوانم .»
- لوقا، 5: 30 - 32.
- 860- لوقا، 12: 8 - 10-.
- 861- «پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که در خور او است داده ، سپس آن را هدایت فرموده است .»
- طه (20)، 50.
- 862- «فرمودیم : جملگی از آن فرود آید. پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایتم را پیروی کنند برایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد. و [لی ] کسانی که کفر ورزیدند و نشانه های ما را دروغ انگاشتند، آنانند که اهل آتشند، و در آن ماندگار خواهند بود.»
- بقره (2)، 38 و 39.
- 863- «و حق را می گویم .»
- ص (38)، 84.
- 864- «پیش من حکم دگرگون نمی شود، و من [نسبت ] به بندگانم بیدادگر نیستم .»

- ق (50)، 29.
- 865- «و خدا بر کار خویش چیره است.»
- یوسف (21)، 21.
- 866- «خدا فرمانش را به انجام رسانده است.»
- طلاق (65)، 3.
- 867- «گفت: علم آن، در کتابی نزد پروردگار من است. پروردگارم نه خطا می کند و نه فراموش می نماید.»
- طه (20)، 52.
- 868- «امروز هر کسی به [موجب] آنچه انجام داده است کیفر می یابد. امروز ستمی نیست؛ آری خدا زودشمار است.»
- مومن 17/.
- 869- المیزان، ج 3، ص 298 - 303.
- 870- برای اطلاع بیشتر ر. ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج 1، سوره حمد، ذیل آیه 4، و همان، ج 3، سوره آل عمران، ذیل آیه 26.
- 871- «پس امروز نه از شما و نه از کسانی که کافر شده اند عوضی پذیرفته نمی شود؛ جایگاهشان آتش است.»
- حدید (57)، 15.
- 872- «[یاد کن] هنگامی را که خدا فرمود: ای عیسی بن مریم، آیا تو گفستی من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند پرستید؟ گفت: منزهی تو، مرا نزید که [درباره خویشتن] چیزی را که حق من نیست بگویم. جز آن چه را بدان فرمان دادی [چیزی] به آنان نگفتم؛ [گفته ام] که: خدا، پروردگار من و پروردگار خود را عبادت کنید و تا وقتی در میانشان بودم بر آنان گواه بودم. پس چون روح مرا گرفتی، تو خود بر آنان نگهبان بودی و تو بر هر چیزی گواهی. و اگر عذابشان کنی، آنان بندگان تواند و اگر ببخشایی تو خود، توانا و حکیمی.»
- مائده (5)، 116 - 118.
- 873- «و بترسید از روزی که هیچ کس چیزی [از عذاب خدا] را از کسی دفع نمی کند، و نه از او شفاعتی پذیرفته، و نه به جای وی بدلی گرفته می شود، و نه یاری خواهند شد.»
- بقره (2)، 48.
- 874- «روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی.»



- بقره (2)، 254.
- 875- «روزی که پشت کنان [به عنف] باز می گردید، برای شما در برابر خدا هیچ حمایت گری نیست.»
- مومن (40)، 33.
- 876- المیزان، ج 3، ص 303 و 304.
- 877- john hick, disputed questions in theiligy and the philosophy of religion, p. 98
- 878- 41bid, p.
- 879- «و کسانی که به جای او می خوانند [و می پرستند] اختیار شفاعت ندارند، مگر آن کسانی که آگاهانه به حق گواهی داده باشند.»
- زخرف (43)، 86.
- 880- آل عمران (3)، 48.
- 881- مائده (5)، 117؛ نساء (4)، 159.
- 882- المیزان، ج 3، ص 304 و 305.
- 883- المیزان، ج 3، ص 278؛ همان، ج 5، ص 150.
- 884- و گفتند: «خداوند فرزندی برای خود اختیار کرده است.» او منزه است؛ بلکه هر چه در آسمان ها و زمین است، از آن او است. [و] همه فرمانپذیر اویند. [و] پدیدآورنده آسمان ها و زمین [است]، و چون به کاری اراده فرماید، فقط می گوید: [موجود] باش؛ پس [فورا] می شود.
- بقره (2)، 116 و 117.
- 885- المیزان، ج 3، ص 288.
- 886- کسانی که [به تثلیث قائل شده] و گفتند: «خدا سومین [شخص از] سه [شخص یا سه اقنوم] است، قطعا کافر شده اند، و حال آن که هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست... مسیح، پسر مریم جز پیامبری نبود که پیش از او [نیز] پیامبرانی آمده بودند و مادرش زنی بسیار راست گو بود. هر دو غذا می خوردند. بنگر چگونه آیات [خود] را برای آنان توضیح می دهیم؛ سپس بسین چگونه [از حقیقت] دور می افتند.»
- مائده (5)، 75 و 73.
- 887- کسانی که گفتند: «خدا همان مسیح پسر مریم است» مسلما کافر شده اند. بگو: اگر [خدا] اراده کند که مسیح پسر مریم و مادرش و هر که را که در زمین است، جملگی به هلاکت رساند،

چه کسی در مقابل خدا اختیاری دارد؟ فرمانروایی آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن خدا است ، هر چه بخواهد می آفریند، و خدا بر هر چیزی تواناست .»  
مائده (5)، 17.

888- بگو: «آیا غیر از خدا چیزی را که اختیار زیان و سود شما را ندارد، می پرستید؟ و حال آنکه خداوند شنوای داناست .»  
مائده (5)، 76.

889- «مسیح از این که بنده خدا باشد هرگز ابا نمی ورزد، و فرشتگان مقرب [نیز ابا ندارند] و هر کس از پرستش او امتناع ورزد و بزرگی فروشد، به زودی همه آنان را به سوی خود گرد می آورند.»  
نساء (4)، 172.

890- و گفتند «[خدای] رحمان فرزندی اختیار کرده». منزه است او، بلکه [فرشتگان] بندگان ارجمندند که در سخن بر او پیشی نمی گیرند و خود به دستور او کار می کنند. آنچه فراروی آنان و آنچه پشت سرشان است می داند و جز برای کسانی که [خدا] رضایت دهد، شفاعت نمی کنند و خود از بیم او هراسانند.»  
انبیاء (21)، 26 - 28.

891- کسانی که گفتند: «خدا همان مسیح پسر مریم است» مسلما کافر شده اند و حال آن که مسیح می گفت: «ای فرزندان اسرائیل ، پروردگار من و پروردگار خودتان را بیپرستید؛ که هر کس به خدا شرک آورد، قطعا خدا بهشت را بر او حرام ساخته و جایگاهش آتش است و برای ستمکاران یاورانی نیست .»  
مائده (5)، 72.

892- یوحنا، 10: 30.

893- «هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت ، خدا را فرمان برده .»

نساء (4)، 80؛ المیزان ، ج 3، ص 288 - 291؛ همان ، ج 5، ص 150 و 151.

## فهرست مطالب

3	مقدمه .....
9	بخش نخست : دیدگاه رایج مسیحیت درباره نجات .....
9	معنای نجات.....
12	انسان شناسی مسیحی .....
14	فیض الاهی و اختیار انسان.....
19	ماهیت گناه .....
22	آموزه گناه نخستین .....
23	منشاء گناه .....
24	مراحل شکل گیری گناه نخستین .....
25	آثار گناه نخستین .....
29	عدالت الاهی و پیامد گناه.....
30	2 - نظریه آرمینیوس : .....
31	3 - نظریه شخصیت گروهی ؛ .....
32	مسیح شناسی (cri st ol ogy).....
34	1 - مرگ مسیح : .....
35	مرگ مسیح و کفاره.....
37	ضرورت مرگ مسیح .....
39	آموزه فدا از دیدگاه آکویناس و فیلیپ کوبین .....
41	گستره کفاره مسیح .....
43	2 - رستاخیز مسیح : .....

44	اهمیت رستاخیز .....
46	فصل دوم : عوامل نجات .....
47	الف) عوامل الاهی : .....
50	انواع دعوت .....
52	هدف از دعوت .....
54	ب) عوامل انسانی : .....
55	ماهیت ایمان .....
61	نظریه جان هیک درباره ایمان .....
64	ابعاد ایمان .....
65	ب) بعد ارادی : .....
66	ج) بعد عاطفی : .....
68	متعلقات ایمان .....
69	آثار ایمان .....
71	معنای توبه .....
77	عقاید کاتولیک درباره اعمال شایسته .....
79	موانع نجات .....
80	فصل سوم : آثار و نتایج نجات .....
80	آثار دنیوی نجات .....
84	آثار عادل شمردگی .....
88	گستره تقدیس .....
89	تقدیس و گناه .....
90	5 - بخش دوم : آموزه نجات از دیدگاه علامه طباطبایی <small>رحمته الله علیه</small> .....

94	آثار نجات در لحظه مرگ .....
95	آثار نجات پس از مرگ .....
97	هدف از آمدن مسیح به زمین : .....
98	داوری نهایی .....
100	بهشت و جهنم .....
102	رستگاری ابدی و شقاوت جاودانه .....
103	بخش دوم : آموزه نجات از دیدگاه علامه طباطبائی <small>رحمته الله علیه</small> .....
103	معنای نجات .....
109	رابطه جهان بینی و رستگاری .....
111	رابطه جهان بینی و رستگاری .....
112	تاثیر جهان بینی در فعالیت های انسان .....
115	انسان شناسی اسلامی و رستگاری .....
117	ساحت های وجودی انسان .....
119	هویت واقعی انسان .....
120	امتیاز انسان .....
125	هدف از آفرینش انسان .....
128	7 - سیر استکمالی نفس .....
134	سیر استکمالی نفس .....
137	مراتب کمال انسانی .....
138	قضا و قدر و رستگاری انسان .....
142	فصل دوم : عوامل نجات .....
142	1 - هدایت الاهی .....

144.....	معنا و اقسام هدایت
145.....	8 - هدایت خاصه
147.....	هدایت خاصه
149.....	ب) هدایت تشریحی
151.....	مسیر هدایت «صراط مستقیم»
155.....	معنا و ویژگی های صراط مستقیم
157.....	2 - ایمان
157.....	ماهیت ایمان
163.....	ایمان و علم
168.....	مراتب ایمان
170.....	متعلق ایمان
174.....	3 - عمل صالح
178.....	10 - عمل صالح و مراتب آن
179.....	عمل صالح و مراتب آن
183.....	محبت و اخلاص
186.....	4 - توبه
187.....	معنای گناه
190.....	اقسام گناه
191.....	آثار گناه
193.....	جبران گناه
195.....	معنای توبه
198.....	توبه و رحمت الاهی

200.....	شرایط پذیرش توبه .....
203.....	آثار توبه .....
204.....	موانع نجات .....
208.....	فصل سوم : آثار و نتایج نجات .....
208.....	آثار نجات در دنیا .....
211.....	آثار نجات در لحظه مرگ .....
213.....	آثار نجات در برزخ .....
219.....	آثار نجات در قیامت .....
221.....	بهشت .....
223.....	دوزخ و عذاب های آن .....
224.....	خلود در آتش .....
226.....	دیدگاه نقلی و دیدگاه عقلی .....
229.....	بخش سوم : نقد علامه طباطبایی <small>رحمته الله علیه</small> بر دیدگاه رایج مسیحیت .....
230.....	نقد علامه طباطبایی <small>رحمته الله علیه</small> بر این دیدگاه .....
266.....	پی نوشت ها .....
323.....	فهرست مطالب .....